

از یار آشنا
سخن آشنا شنو

گزیده‌ای از معارف قرآن
و نهج البلاغه

در شاهنامه فردوسی

اعتقادی، اخلاقی، اجتماعی، ادبی

تالیف: نرجس آزاد

هر آنکس که در جانش بنض عیلت
از او زار تر در جهان زار کیست



انتشارات نوید شیراز

۶۴۲

شابک ۷-۱۳-۸۱-۹۶۴
ISBN : 964-6811-63-7

۶/۴



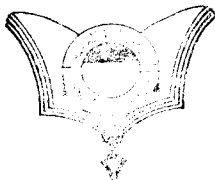
نالیف: نرجس آزاد

گزیده‌ای از معارف آن و نهج البلاغه در شاهنامه فردوسی

۱,۴۰۰

گزیده‌ای از معارف قرآن و نهج البلاغه در شاهنامه فردوسی

«اعتقادی، اخلاقی، ادبی، اجتماعی، تاریخی»



تاسیس ۱۳۷۶
کتابخانه تخصصی ادبیات

تألیف:

نرجس آزاد

انتشارات نوید شیراز



آزاد، نرجس
گزیده‌ای از معارف قرن و نهج البلاغه در شاهنامه فردوسی «اعتقادی، اخلاقی، ادبی، اجتماعی، تاریخی» / تألیف نرجس آزاد. - شیراز: نوید شیراز، ۱۳۸۱.
۱۶۰ ص.

فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیبا.
کتابنامه: ص. [۱۵۷] ۱۵۸.
۱. فردوسی، ابوالقاسم، ۳۲۹ - ۴۱۶ ق. شاهنامه -- نقد و تفسیر. ۲. شعر فارسی -- قرن ۴ق. -- تاریخ و نقد. ۳. قرآن -- تأثیر. ۴. فردوسی، ابوالقاسم، ۳۲۹ - ۴۱۶ ق. -- معلومات -- قرآن ۵. فردوسی، ابوالقاسم، ۳۲۹ - ۴۱۶ ق. -- معلومات -- نهج البلاغه. الف. فردوسی، ابوالقاسم، ۳۲۹ - ۴۱۶ ق. شاهنامه. شرح. ب. عنوان. ج. عنوان: شاهنامه. شرح.
۴۴ق/PIR۴۴۹۷

آن / ش ۴۷۳ ف
کتابخانه ملی ایران
۸۱-۱۴۰۲۷ م



گزیده‌ای از معارف قرآن و نهج البلاغه در شاهنامه فردوسی

تألیف: نرجس آزاد

حروفچینی: پدیده □ گرافیک: واصف □ چاپ: قلم □ تیراژ: ۳۰۰۰ جلد

□ طرح جلد: فرانک بوب □ چاپ اول: ۱۳۸۱ □ حق چاپ محفوظ

ناشر: انتشارات نوید شیراز

دفتر شیراز - تلفن/نمابر ۲۲۲۶۶۶۲ - ۰۷۱۱ □ ص.پ.: ۷۱۳۶۵/۶۶۶

دفتر تهران - تلفن/نمابر ۸۹۰۵۹۳۵ - ۰۲۱

پست الکترونیکی: E-Mail: navid_publication@yahoo.com

شابک: ۹۶۴-۶۸۱۰-۸۳-۷ ISBN: 964-6810-83-7

موالحکیم الخبیر

مقدمه در سخنی از دل بر آمده

دریافت کلام حکیمانه ی اهل حکمت، سرمایه‌ای کلان می‌خواهد، اندیشه‌ای زلال و کرداری - بی روی و ریا. کسی آن سخن دریابد، که علم و حکمتش در عمل آشکار است و به اقتضای حکمت کم گوی است و گزیده گوی.

(کم گوی و گزیده گوی چون در تا ز اندک تو جهان شود پر).

حکیم فردوسی، درسخن گویی و اندرز و پند، چنین شیوه‌ی عالمانه را برمی‌گزیند. هرکس را اندکی انصاف باشد، بانگاهی به اقیانوس ژرف حکمت و حماسه‌ی فردوسی، اذعان خواهد کرد که لقبی پرمایه‌تر از «حکیم» برای آن پیرروزگار عبرت و رزم و علم و خرد، سزاوار نیست، و چه نیکو خود با دریافتی عالمانه، آن لقب را برای خویش بر می‌گزیند.

و از هنر والا و قدرت قلم‌گیرا و اعتقاد مصفای اوست، که اگرچه، داستانهای اساطیری - حماسی و تاریخی شاهنامه، پیوند با جهان پیش از اسلام ایران دارد، ولی همه جا جلوه‌های اعتقادی - اخلاقی اسلام، با ویژگیهای خاص آن حکیم پاک دین و دوستدار اهل بیت نبی - علیهم السلام - آشکاراست.

و به همین دلیل، ما می‌بینیم که درست درکشاکش رزم و مبارزه یا عیش و نوش و معاشقه، آنجا که خواننده با تصویر سازی و نگارگری بدیع حکیم، خود را در صحنه‌ی

رزم می‌بیند و یا مذاق جانش خوشی بزم را می‌طلبد، لطیف‌ترین و حکیمانه‌ترین سخن که پیوند نزدیک با کلام خدا و بزرگان دین دارد، خواننده‌ی مشتاق را به تعقل و تدبر و عبرت می‌خواند و انگیزه‌های والای انسانی و الهی را، در وجودش روشن می‌سازد، تا طریق آدمیت بشناسد و جز این راه نسپرد که کلید سعادت، روی آوردن به چنین مدینه‌ی فاضله‌ای است که تنها، حکمای اهل علم و عمل، قادر به درک و چشیدن و ترسیم آنند.

حضرت علی علیه السلام می‌فرمایند: «الحکمة تُرشدُ: حکمت راه نماید.»

(انهار جاریه / ۶۰)

شروع سخن آن حکیم، در مقدمه‌ی نامه‌ی خویش، بهترین گواه بر حکمت او، در آفرینش این اثر ماندگار است، زیرا انسان فرهیخته و فرزانه، سخن خود را با والاترین، باورهای اعتقادی - اخلاقی خود، شروع می‌کند که پایه‌های محکم هستی و شخصیت اهل کمال را ساخته‌اند و این چنین است که آن حکیم، چون دیگر حکما، کلامش را با یاد و نام خالق هستی، آغاز می‌کند و از همان ابتدا به معرفی آن ذات اقدس می‌پردازد، کدام خداوند؟ «خداوند جان و خرد» و اگر آدمی، دریافت که جان بی خرد، جان نیست، اقرار خواهد کرد که، انسان زنده، «خردمند» است. درمی‌یابد که اوست جل جلاله - که زندگی و حیات می‌آفریند و پیوسته سخن گفتن از خردمندان «اولوالالباب»، گویاترین دلیل است که این جان، اگر توأم با خردشد، موجب قرب و رضای حق است، زیرا انسان نادان و بی خرد، نمی‌تواند معبود ازلی خود را، بشناسد، تا با این معرفت، او را از خود راضی سازد و به او برسد و...

از دیگر جلوه‌های بارز حکمت حکیم فردوسی، پندها و اندرزهای روشن، پرمایه و جان نواز اوست.

پندهایش گاه از راه غیرمستقیم، با بیان عمل افراد و بازتاب آن مطرح می‌شود و گاه، کاملاً آشکار و گویا، گویی حکیم می‌فرماید: «گوش جان بازکن، تا بی پرده تور را اندرزدهم.»

در سرتاسر شاهنامه، پس از پایان عمر شهریاران یا کشته شدن پهلوانان و...، که زمینه‌ی تفکر و عبرت کاملاً آماده است، حکیم فردوسی، زیباترین بیان را در نصیحت



برمی‌گزیند، گویی پدر پیری است که از سرمهر و دلواپسی، به فرزندان راه سعادت می‌نماید که:

جهان سربه سرعبرت و حکمت است چرا زو همه بهر من غفلتست

(۳/۱۰۳/۱۶۱۶)

تاسیس ۷۵
کتابخانه تخصصی

و نیز، در جای جای شاهنامه، زیان دل بستن به دنیا را بیان می‌کند و مکرر می‌فرماید که، نام نیک می‌ماند و دوستی و راستی، و آن کس که دل به دنیای فریفتکار و ناپایدار بندد، بی تردید نادم و افسرده خواهد شد.

حکیم فردوسی، دنیا را در خدمت به رعیت و دستگیری ازملت و آبادانی کشور، از طریق حکومت توأم با عدالت می‌پسندد، و با یقین، حکومت و دارایی و ثروتی را که به دنبالش تکبر، ستم و نخوت و مردم آزاری است، مردود می‌داند. و چه جای شگفتی است چرا که او به گفتار پیغمبرش راه جسته و قدم در بیراهه، نهاده است، و به حقیقت شیعه و پیرووصی نبی خویش است، پس تحت این تأثیر و تعلیم، به همهی حوادث به چشم عبرت می‌نگرد و بیش از همه توصیه به پرهیز از دنیا‌گرایی می‌فرماید. چنانچه در کلام حضرت علی علیه‌السلام نیز بیش از هر چیز دیگر، از دنیا زدگی، مذمت و نکوهش شده است. دنیا، برای رسیدن به صفات والای آدمی و الهی است و درک کمال آدمیت، نه برای آز و کینه و رشک و نیرنگ و ستم و....

وقتی حکیم فردوسی، از بازیگری دنیا، پرده برمی‌دارد و فریفتکاری او را به تصویر می‌کشد که:

همه پروراندت باشهد و نوش	جز آواز نرمت نیاید به گوش
یکایک چو گویی که گستردمهر	نخواهد نمودن به بد نیز چهر
بدوشادباشی ونازی بدوی	همان راز دل را گشایی بدوی
یکی نغزبازی برون آورد	بدلت اندرون درد و خون آورد

بی درنگ، کلام خداوند به ذهنمان خطور می‌کند که می‌فرماید: ((وما الحیوة الدنيا الا

لعب و هو و للدار الاخرة خیر للذین یتقون افلا تعقلون.))

(۳۲:۶)

این چنین درمی‌یابیم که حکیم، باورهای قرآنی خود را چه زیبا و نغز، نگارگری و

تصویرسازی می‌کند، در بیان بازی روزگار و گیتی غدار. شاید با مقایسه و تطبیق کلام آن حکیم والا، با کلام وحی و حضرت علی علیه السلام و دریافت پیوند تنگاتنگ پندهایش، با سخن بزرگان دین، قدر اثرماندگار حکیم فردوسی را، عمیق‌تر دریابیم. در آن صورت، امید است قدمی هرچند ناچیز، در جهت زدودن گرد غربت، از چهره‌ی زیبای این نامه‌ی اخلاقی و گرمی، بر داشته باشیم. چرا که جوانان و دانش‌آموزان ما، با کمال تأسف، حتی قطره‌ای از این دریای بیکران حماسه و اخلاق و پند و حکمت، نچشیده‌اند، و همچنان با آن بیگانه مانده‌اند. چرا که گامی مؤثر و مشتاقانه، در جهت پرده‌برداری از چهره‌های مختلف و گیرای آن، برداشته نشده است. چنانچه این بنده‌ی حقیر، خود، تا قبل از نگرشی اینچنین به شاهنامه و مطالعه‌ی همه‌جانبه‌ی این نامه‌ی گرانبقدر، شناخت و در نتیجه، شوقی برای مطالعه و اندیشیدن به آن، احساس نمی‌کرد. اما از آنجا که لطف خداوند شامل حال شد، اینک اگرچه سزاوار آن نیستم، دُرهای بسیاری از این ژرف دریای حماسه و معرفت و پند، به چنگ آورده است که امیدوارم با عنایت پروردگار، در مقام گفتار و کردار، قدرش را بدانم و به هیچ‌ش نبازم. او خود را «حکیم» نامید، تا حاصل سی ساله‌ی درد و رنج و زحمتش را، به حکم عقل بخوانیم و به امر عشق، به زیور عمل بیاراییم. و چه نغز و تفکر برانگیز است که حضرت سبحان، خود را بارها، در کتاب مبینش، حکیم می‌خواند. آری، بیش از ۷۰ بار.

به یقین حُسن ختام حرف دل، اعتراف بر این باور است که: شنیدن سخن دل از آشنایی دیرین است، کلام شیرین حکیم؛ زیرا در هر گوشه و کنار خزان‌های پرمایه‌ی سخنش، هر دم جان تشنه، لعل آبداری از حقیقت و اندرز می‌یابد که بسیار جذّاب و آشناست و مرغ روح و روان را به سوی آسمان حکمت و فضل خویش به پرواز در می‌آورد، گویی به گوش جان، سروش مهر آواز می‌دهد:

از یار آشنا سخن آشنا شنو

«و من یوت الحکمة فقد اوتی خیراً کثیراً و ما یدکرُ الا اولوالالباب»

(بقره / ۲۶۹)

اللهم لك الحمد و انت العليم الحكيم

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱۵	یادآوری چند نکته
	بخش اول: اصول عقاید اسلامی در نامور نامه ی باستانی
۱۹	فصل اول: توحید و خداشناسی
۲۰	۱- صفات و اسماء الهی
۲۰	۱-۱ خداوند جان
۲۱	۱-۲ خداوند خرد
۲۳	۱-۳ خداوند نام
۲۳	۱-۴ خداوند جای
۲۴	۱-۵ خداوند روزی ده
۲۶	۱-۶ خداوند رهنمای
۲۷	۱-۷ خداوند خالق
۳۰	۱-۸ خدای نادیدنی
۳۱	۱-۹ خداوند قادر و توانا
۳۲	۱-۱۰ خداوند دانا
۳۳	۱-۱۱ خدای ازلی و ابدی
۳۳	۱-۱۲ خدای یکتا
۳۵	۱-۱۳ خدای دادگر
۳۷	۱-۱۴ خدای بی نیاز
۳۸	۱-۱۵ خدای راستگو
۳۸	۱-۱۶ خدای برتر
۳۹	۱-۱۷ مهربانترین خدا
۳۹	۲. برهان خدا
۴۱	۳. ستایش و سپاس خدا

۴۸	عجز انسان از ستایش خدا.....	۴۲
۴۳	خداوند دست گیر و فریاد رس است.....	۴۳
۴۴	پرستش و بندگی خدا.....	۴۴
۴۵	پرهیز از هم نشینی انسان بی اعتقاد به خدا.....	۴۵
۴۷	فصل دوم: اعتقاد عمیق حکیم فردوسی، به نبوت پیامبرص، امامت و.....	۴۷
۴۷	۱. ولایت دوستی فردوسی، از دیدگاه آقای دکتر نیری.....	۴۷
۴۸	۲. واژه‌ی «وصی» کلید اثبات شیعه امامی بودن فردوسی.....	۴۸
۵۰	۳. راه جستن به گفتار پیغمبر(ص) تنها ره رستگاری.....	۵۰
۵۱	۴. ستایش علی (ع) از زبان پیغمبر(ص).....	۵۱
۵۲	۵. علی (ع) دروازه علم نبی (ص).....	۵۲
۵۳	۶. نبی ص آفتاب است و یاران ماه.....	۵۳
۵۳	۷. پیامبر و اهل بیت علیهم السلام. کشتی نجات‌اند.....	۵۳
۵۴	۸. علی صاحب لوای حمد و ماء معین.....	۵۴
۵۵	۹. مهر نبی و علی (ع)، مایه‌ی امید آخرت.....	۵۵
۵۵	۱۰. حب حیدر، راه و دینم.....	۵۵
۵۶	۱۱. دشمن علی، بی پدر و زارترین مردم.....	۵۶
۵۷	۱۲. تواضع فردوسی در اقرار به عجز از بیان فضایل اهل بیت علیهم السلام.....	۵۷
۵۷	۱۳. درود خالق مهر و ماه، بر محمد و یاران.....	۵۷
۵۸	۱۴. طلب می لعل هاشمی.....	۵۸
۵۹	۱۵. در دوستی و دشمنی حضرت علی - ع و آثار آن.....	۵۹
۵۹	۱۶. علی (ع) ولی خدا، برترین یار پیامبر(ص).....	۵۹
۶۱	فصل سوم: اعتقاد به عدل الهی و دادگری خداوند.....	۶۱
۶۱	۱. سخن فریدون در دادگری خداوند.....	۶۱
۶۲	۲. دادگری خدا در نامه ی منوچهر.....	۶۲
۶۳	۳. خدای دادگر در سخن سام و زال.....	۶۳
۶۳	۴. داور دادگر در سخن رستم.....	۶۳
۶۴	۵. دادگری خدا در نامه ی کاوس و سخن سیاوش.....	۶۴

۶۵	۶. خدای دادگر در سخن فردوسی و رستم	۶۵
۶۵	۷. سخنان خسرو در دادگری یزدان	۶۵
۶۶	۸. دادگری خداوند در سخن گودرز و نیایش کیخسرو	۶۶
۶۷	۹. سخن لهراسب و جاماسب در عدل الهی	۶۷
۶۸	۱۰. دادگر بودن یزدان، از دیدگاه اسکندر، اردشیر و بهرام	۶۸
۶۸	۱۱. از سخنان ارزنده‌ی قباد و کسری در دادگری	۶۸
۷۱	فصل چهارم: اعتقاد به معاد و قیامت، بهشت و دوزخ، حساب رسی جهان آخرت	۷۱
۷۱	۱. دوزخ جایگاه دروغگویان	۷۱
۷۲	۲. ضرورت فراهم کردن توشه برای روزشمار	۷۲
۷۳	۳. کشته شده در جنگ با اهریمن، بهشتی است	۷۳
۷۳	۴. سخن زال در وصف آخرت و توشه‌ی آن	۷۳
۷۴	۵. رستم و تقاضای گنج آکنده در آن گیتی	۷۴
۷۴	۶. سرای دیگر، جای برتر	۷۴
۷۵	۷. در قیامت، حسابرسی با خداست	۷۵
۷۵	۸. دوزخ بهره‌ی دیوان و ستمگران	۷۵
۷۶	۹. دران گیتی، سخن نیک دستگیرست	۷۶
۷۶	۱۰. حاکم دادگر، در دو گیتی شاد است	۷۶
۷۷	۱۱. ستم و فساد، نهالی در دوزخ	۷۷
۷۷	۱۲. نیایش کیخسرو، و طلب بهشت در آخرت	۷۷
۷۸	۱۳. دل روشن، جهان دیگر را ببند	۷۸
۷۸	۱۴. نیکی در این سرا، کام‌یابی در دیگر سرا	۷۸
۷۹	۱۵. طلب بهشت و بخشایش برای رستم	۷۹
۷۹	۱۶. اسرافیل (ع) در داستان اسکندر	۷۹
۸۰	۱۷. از سخنان حکیمان در قیامت و حسابرسی، بر سر تابوت اسکندر	۸۰
۸۱	۱۸. رستاخیز، دوزخ و بهشت در سخن ارسطالیس و بهرام	۸۱
	بخش دوم: اصول اخلاقی - اجتماعی، در نامور نامه‌ی باستان	
۸۴	مقدمه‌ی بخش دوم	۸۴

فصل اول: در ضرورت خردمندی و ارزش خرد	۸۵
۱. ستایش خرد	۸۵
۲. خرد مایه‌ی شادمانی و فزونی	۸۶
۳. بی خرد، رنجور است و خوار	۸۷
۴. خرد، مایه‌ی ارجمندی دوسرا	۸۷
۵. خرد، نخستین آفرینش و چشم جان	۸۸
۶. گفتار خردمندان، چراغ راهنماست	۸۸
۷. خردمند داند، سزای بدی، بدی است	۸۹
۸. برتری خرد بر مال و خواسته	۹۰
۹. باور دانندگان خرد	۹۰
۱۰. خدایا، گیتی ز نابخردان پرداز (سخن فرانک)	۹۰
۱۱. خرد، مایه‌ی پیروزی	۹۱
۱۲. خردمندی، ضرورت شهریاری	۹۱
۱۳. وصیت سام و قباد در گزینش خرد	۹۲
۱۴. دیوان، بی خرد و خشن هستند	۹۲
۱۵. خردمند، اهل راستی و خداگراست	۹۲
۱۶. خرد، آموزگار آدمی	۹۳
۱۷. گفتار خردمندان، مایه‌ی آرامش	۹۳
۱۸. خرد، مانع چون و چرا در کار خدا	۹۳
۱۹. خرد، سودمندترین سرمایه	۹۳
۲۰. خردمند، دور از کیش اهریمنی	۹۴
۲۱. اندرز حکیم فردوسی، خطاب به خردمند	۹۴
۲۲. خرد، شناسنده‌ی نیک و بد	۹۵
۲۳. خردمند، معترف به یکتایی خدا	۹۵
۲۴. خردمند، غم جهان گذران نخورد	۹۵
۲۵. آفت خرد، پیروی از هوای نفس	۹۶
۲۶. نشان خردمندی، تأمل و درنگ در کارها	۹۶

۲۷. طلب خرد، از خداوند ۹۷
۲۸. دشمن خردمند، به ازدوست بی خرد ۹۷
۲۹. خردمند، عاقبت اندیش است ۹۷
۳۰. خرد پرور یزدان پناه، نمی‌میرد ۹۸
۳۱. خردمند، میانه روست و بی ریا و نرم‌گفتار ۹۸
۳۲. تمام خوبی‌ها، زاییده‌ی خرد است ۹۸
- فصل دوم: در ارزش راستگویی و زیان ناراستی ۱۰۱**
۱. دویاربس است، بی آزاری و راستی ۱۰۲
۲. راستی، از خرد است ۱۰۲
۳. راستی، مانع فروغ دروغ است و ناراستی مایه‌ی کاستی ۱۰۳
۴. به از راستی در جهان کار نیست ۱۰۳
۵. دانش و راستی، سرمایه‌ی خردمند ۱۰۴
۶. زیان دروغگویی ۱۰۴
۷. راستی، ضرورت کاردار و حاکم ۱۰۵
- فصل سوم: در ضرورت آهستگی و نرمی و پرهیز از خشم و تندى ۱۰۷**
۱. نرم‌گوی، درشتی نشنود ۱۰۸
۲. خشم، مایه‌ی پشیمانی است ۱۰۸
۳. هنر مرد تند، چون تیغی‌گند ۱۰۸
۴. فرجام خشم و تندى، اندوه است ۱۰۹
۵. خشم، همچون زندان است و آهستگی، مایه‌ی ماندگاری ۱۰۹
۶. کوش تا از خشم دور شوی ۱۱۰
- فصل چهارم: در نکوهش آزمندی و ستایش قناعت و خرسندی ۱۱۱**
۱. بنده‌ی آز مباح (آزمیرست) ۱۱۲
۲. آز، دیوی خطرناک و خوارکننده ۱۱۲
۳. خردمند، چادر آزمندی نپوشد ۱۱۲
۴. آزمندی، مایه‌ی دلتنگی ۱۱۳
۵. دوری از آز، شیوه‌ی شهریار ۱۱۳
۶. آز، دشمن است ۱۱۴
۷. چودانی نمائی، تاج آز بر سر منه ۱۱۴

۸. آز، مایه ی بی آبرویی و گرفتاری ۱۱۴
۹. آزمند بی خرد، گنهگارترین مردم ۱۱۵
۱۰. هرگز با آز، دست مسا ۱۱۶
- فصل پنجم: درپرهیز از خود برتر بینی، غرور و هواپرستی ۱۱۷
۱. مَنی کردن، عامل شکست درکارها ۱۱۸
۲. یادِ مرگ، مانع خود بینی ۱۱۸
۳. بددینی و بدخویی، حاصل هواپرستی ۱۱۸
۴. توکل به یزدان، راه ترک خودبینی ۱۱۹
۵. مغرور قدرت، نباید شد ۱۲۰
۶. خردمند غالب بر هوای نفس، شیردلیرست ۱۲۰
۷. مَنی، ریشه ی بداندیشی و کیش آهرمنی ۱۲۱
۸. غرور و خودبینی، مانع پندپذیری ۱۲۱
۹. دوری از شهوت پرستی، آرام دل است ۱۲۲
۱۰. باید دست هوی را بست ۱۲۲
۱۱. درپرهیز از خودبزرگ بینی ۱۲۳
- فصل ششم: درسفارش به خداترسی و پرهیزکاری ۱۲۵
۱. خداترسی، مانع بدی ۱۲۶
۲. جز از پاک یزدان، نباید ترسید ۱۲۶
۳. خداترسی، راه رستگاری ۱۲۷
۴. توصیه بهرام به خداترسی ۱۲۷
۵. ناپاک دیو، ترس خدا را از دل می برد ۱۲۷
۶. ترس از یزدان، درسخن کیخسرو ۱۲۸
۷. توصیه ارسطالیس به پرهیز ۱۲۸
۸. پرهیزکاری، خوش نامی است ۱۲۸
۹. بیم و امیدما، از خداست ۱۲۸
۱۰. زن پارسا، گنج پایدار ۱۲۹
۱۱. لزوم خداترسی شهریار، هنگام داوری ۱۲۹

۱۲. سخن چین دوروی، خداترس نیست ۱۲۹
۱۳. نشانه ی پرهیز، نفروختن راه یزدان ۱۳۰
۱۴. پیام سروش به خسرو، پارسایی است ۱۳۰
- فصل هفتم: درسفارش به دادگری و عدالت، پرهیز از بیداد و ستم ۱۳۱
۱. مهم‌ترین وظیفه ی شهریار، برقراری عدالت ۱۳۲
۲. تلاش فریدون، درمبارزه با بیداد ۱۳۲
۳. دلیل قیام کاوه آهنگر، اقامه ی عدل است ۱۳۳
۴. دادگری، وصیت سام ۱۳۳
۵. بهره ی بیدادگر، خواری و تباهی ۱۳۳
۶. داد و خوبی، برترین صفت شهریار ۱۳۴
۷. انسان دادگر و پاک دین، نزد همه عزیز و ستوده است ۱۳۴
۸. بی نیازی پادشاه دادگر، از فریاد رس ۱۳۵
۹. سرانجام سخت بیدادگر ۱۳۵
۱۰. دوزخ جایگاه بیدادگر ۱۳۶
۱۱. پند رستم به طوس، بی آزاری و داد ۱۳۶
۱۲. بیدادگر شهریار، نکوهیده است و بد فرجام ۱۳۷
۱۳. بیداد، نامه ی عزل شهریار ۱۳۷
۱۴. لزوم رعایت عدالت، درگرفتن مالیات ۱۳۸
- فصل هشتم: چگونگی نگرش حکیم فردوسی، به دنیا و مرگ ۱۳۹
۱. جهان، فریبنده و فسانست ۱۴۰
۲. نامهربانی دنیا ۱۴۰
۳. شهدونوش و زهر و نیش دنیا ۱۴۱
۴. دنیای کمانی و رام نشدنی ۱۴۱
۵. ناشادی خردمند از دنیا ۱۴۲
۶. دنیا، خارستانی پرنج و گنج ۱۴۲
۷. بهره ی ما از دنیا، یکی چادرست ۱۴۳
۸. دروگرزمانست و ماچون گیا ۱۴۳

.....	۹. جهان سربه سرعبرت و حکمت است	۱۴۴
.....	۱۰. از مرگ، نتوان گریخت	۱۴۴
.....	۱۱. غافل نشدن دانا، از گذر عمر	۱۴۵
.....	۱۲. مرگ داد است، تسلیم داد یزدان باش	۱۴۵
.....	۱۳. دنیا گیرنده ی نعمتهاست، دل به آن میند	۱۴۶
.....	۱۴. گیتی سراسر، بنداست و پند	۱۴۷
.....	۱۵. کار دنیا، واژگونه است	۱۴۸
.....	۱۶. اگر بودن این است، شادی چراست؟	۱۴۸
.....	۱۷. در بر مرگ و پیری، نتوان بست	۱۴۸
.....	۱۸. دنیا گل زهراست، آن را مجوی و مجوی	۱۴۹
.....	۱۹. دنیا، دارایی ما ستاند و به دیگری واگذار د	۱۴۹
.....	فصل نهم: در نکوهش کاهلی، و انهدان کار به فردا، فرار از جنگ	۱۵۱
.....	۱. انس به کاهلی، مایه ی آلودگی	۱۵۲
.....	۲. کاهلی جوان، سبب پستی و تیرگی روان	۱۵۲
.....	۳. نکوهش سستی و فرار جنگجو	۱۵۳
.....	۴. لزوم پرهیز شهریار از سستی	۱۵۳
.....	۵. زیان دوستی با انسان های سست و تنبل	۱۵۳
.....	۶. انسان کوشا، امیدوار است	۱۵۴
.....	۷. کار امروز را به فردا نباید سپرد	۱۵۴
.....	نتیجه گیری	۱۵۵
.....	کتابنامه	۱۵۷
.....	چکیده انگلیسی	۱۵۹

یاد آوری چند نکته

۱. در ذیل ابیات و درکمانک، اعداد از سمپ چپ به ترتیب، شماره ی جلد، صفحه و بیت می باشد.
۲. در زیر آیات، عدد سمت راست، بیانگر شماره سوره، و عدد سمت چپ نشانگر ترتیب آیه، است
۳. هرکجا نهج البلاغه فیض، آمده است، منظور نهج البلاغه مرحوم فیض الاسلام است و هرکجا به تنهایی نوشته ایم نهج البلاغه، مراد، نهج البلاغه ی آقای محمد دشتی است.
۴. در زیر نویس های دیگر، عدد سمت چپ، صفحه ی مورد استفاده آن کتاب را نشان می دهد.
۵. انهار جاریه، کلمات قصار حضرت علی علیه السلام، از غررالحکم و دررالکلم، به خط زیبای آقا میرزا احمد تبریزی است.

بخش اول:

اصول عقاید اسلامی در نامور نامه‌ی باستان

فصل اول

توحید و خداشناسی

سخن هرچه بایست توحید نیست به ناگفتن و گفتن او یکیست
(۴۳۰۱۷)

در جای جای شاهنامه، حکیم فردوسی اعتقاد عمیق و شناخت ژرف خودش را نسبت به خداوند متعال، با بیانی حکیمانه آشکار می‌سازد. از توحید و یگانگی یزدان می‌گوید و از بندگی خود که: «همه بندگانیم و ایزد یکیست» از همان ابتدای نامه‌ی خود، خداوند جانش می‌خواند و خداوند نام، خداوند روزی ده و رهنما. و در ادامه از زبان پهلوانان نامور و شهریاران دادگر، ایزد را ستایش می‌کند و نیایش، دادگرش می‌داند و عادل، توانایش می‌خواند و دانا. و به یقین خداوند را آفریننده‌ی سپهر و گیتی می‌شناسد که همه‌ی هستی گواه وجود و هستی اوست.

به خواست خداوند متعال در این مجال اندک، نگاهی به دیدگاه‌های آن حکیم فرزانه درباره‌ی این اصل مهم اعتقادی خواهیم داشت.

۱. صفات و اسماء الهی

۱-۱ خداوند جان

به نام خداوند جان و خرد کزین برتر اندیشه برنگذرد

(۱/۱۲/۱)

حکیم فردوسی با نام خداوندی، سخن را آغاز می‌کند که جامه‌ی حیات را او بر قامت کاینات می‌پوشاند، خدایی که جان و هستی تمام عالم وجود به دست قدرت اوست، خود «حی قیوم» است و روح آفرین و جان بخش و بی تردید «احسن الخالقین».

در قرآن کریم، بارها به آیاتی برمی‌خوریم که بیان می‌فرماید:

«اوست که زنده می‌کند و می‌میراند.» و ما با توجه به آیات بسیاری که در جان آفرینی خداوند بیان می‌شود، به دقت نظر و باور عمیق اعتقادی فردوسی، نیک‌تر بی‌می‌بریم.

در کتاب کریمش ۲۰ بار از واژه‌ی «یحیی = زنده می‌کند» استفاده شده است ۵ بار «یحیکم = شماراننده می‌کند»، ۹ بار «یمیت = می‌میراند» و ۴ بار از «یمیتکم = شما را می‌میراند».

(قرآن کریم - کشف آلیات - ص ۳۰۶ و ۲۸۴)

حال باید پرسید با این تأکید شدید قرآنی، آیا شروعی متین‌تر از این خواهد بود که «به نام خداوند جان».

خدای متعال، می‌فرماید: «و هو الذی احیاکم ثم یمیتکم ثم یمیکم ان الانسان لکفور»؛ و اوست آنکه زنده کرد شما را، پس بمیراند تان و سپس زنده سازد تان و همانا انسان بسیار ناسپاس است» (۶۶:۲۲)

از بعد دیگری هم می‌توان به این سخن «خداوند جان» نگریست. اگرچه حقیقت مورد نظر فردوسی را جز خداوند متعال، کس نمی‌داند. به قولی:

چون نیست حکیم والا معذور دارم ارا

و آن آیاتی از قرآن کریم است که از نامها و صفت‌های بسیط حضرت حق می‌فرماید:

«الحی = زنده». «الله لا اله الا هو الحی القيوم»

(۲۵۵:۳)

و یا می فرماید: «و توکل علی الحی الذی لایموت: و توکل کن بر زنده‌ای که نمی میرد»

(۵۸:۲۵)

در نهج البلاغه، حضرت علی - علیه السلام. پس از بیان مراتب خلقت جسم حضرت

آدم (ع)، می فرماید: «ثم نفخ فیها من روحه: پس آن گل خشکیده را جان داد.»

(نهج البلاغه ی فیض - ص ۳۰ - خطبه ۱)

یا فرموده‌اند: «ذالك مبتدع الخلق و وارثه: اوست آفریننده و اختراع کننده‌ی خلائق

بی سابقه و مانند «یا از عدم و نیستی به وجود و هستی آورنده»

(نهج البلاغه فیض - خطبه ۸۹ - فراز ۲)

و نیز می فرمایند: «فلسنا نعلمُ كنه عظمك الا انا نعلم انك حی قیوم: ما حقیقت

عظمت و بزرگی تو را نمی دانیم، مگر آنکه می دانیم، تو زنده‌ای هستی که همه چیز به تو

قائم و باز بسته است.»

(نهج البلاغه فیض / ص ۵۰۴ / خطبه ۱۵۹ / فراز ۴)

۲-۱- خداوند خرد

خداوند سبحان با حکیمانه‌ترین شیوه‌ای الهی به ترغیب بندگان خود در توجه به

نعمت خرد، مواهب خردگرایی و برتری خردمندان پرداخته است که بهترین راه از نظر

روان‌شناسی برای تأثیرگذاری بر جان و روح و افکار افراد، است، و آن مورد خطاب قرار

دادن خردمندان در جای جای کلام دلنواز اوست.

با کسی که به نادانی خود گرفتار است و دریافتی از روی خرد و عقل ندارد، حرفی و

سخنی نیست، زیرا به قول قرآن، به مردگان نمی‌توان مطلبی را فهماند چون

نمی‌شنوند، انسان بی خرد نیز دریافتی ندارد پس در حقیقت مرده‌ای بیش نیست.

وقتی به وسعت آیات قرآنی و سخنان حضرت علی - روحی فداه - درباره‌ی

ارزشمندی خرد و خردمندان و حکما ازسویی و مذمت جهل و نادانی از دیگر سو، با دقت نظر می‌نگریم، به وسعت دید حکیم فردوسی پی خواهیم برد که چرا در آغاز کلامش، می‌گوید: «به نام خداوند خرد».

در این فراز، برای دریافت پایگاه اعتقادی حکیم فردوسی در اینکه می‌فرماید: «خداوند خرد»، اشاره‌ای هر چند کوتاه به بعضی آیات قرآن و کلام حضرت علی علیه‌السلام خواهیم داشت.

در نگاه اول می‌بینیم که درقرآن کریم، از اسمایی الهی یاد می‌شود که دلالت برعلیم و خبیر بودن و دانایی خداوند متعال می‌کند- گرچه لیس کمثله شی - اما وقتی خداوند خود را با صفات الهی دانایی و آگاهی معرفی می‌فرماید، حکم و خواستش را اعلام می‌دارد که بندگان نیک من «خردمندان و دانایانند». پس شما در رشد خرد خود بکوشید تا به شرف مقام خردمندان در پیشگاه ما، دست یابید.

در قرآن کریم، ۴۵ بار از اسم و صفت «خبیر و خبیراً» برای خداوند یادشده است، ۴ بار «عَلَم» و ۱۴۰ بار «علیم»

از سوی دیگر نزدیک به ۱۷ مرتبه در قرآن از «صاحبان خرد- اولوالالباب» سخن به میان آمده است که خود بالاترین دلیل است که خداوند متعال - که خود خداوند و خالق خرد است - تا چه میزان آن را ارج می‌نهد تا بندگان نیز ارزشمندی خرد و خردمندان را بیاموزند.

و حضرت علی - علیه السلام - در ارزش خرد و معاشرت صاحبان عقل، سخنان نورانی بسیار دارند، از جمله می‌فرمایند:

«ملاک الدین العقل: بنیاد(معیار) دین عقل است»

(انهار جاریه - ص ۸۱)

یا می‌فرمایند: «عمارة القلوب فی معاشرت ذوالعقول: آبادانی دلها در معاشرت صاحبان خرد است.»

(انهار جاریه - ص ۷۶)

۳-۱ خداوند نام

خداوند نام و خداوند جای خداوند روزی ده رهنمای

(۱/۱۲/۲)

در قرآن کریم می‌خوانیم: «ولله الاسماء الحسنی فادعوه بها: و برای خداوند اسم‌های نیکوست، پس او را به آن (اسم‌ها) بخوانید.» (۷: ۱۸۰)

اگرچه حضرت خداوندی برتر از آن است که ما به کنه و حقیقت اسمای او پی ببریم اما با لطف الهی، راه خداشناسی و آراسته شدن به صفات و اسماء الهی را با بیان اسمای حسناى خود بر ما بندگان بی مقدار و مشتاق گشود و هزار و یک اسم علی و جلی و متین خود را بیان فرمود، تا نیازمندان درگاهش، به گاه حاجت به فراخور شوق و نیاز، او را بخوانند.

با گره کار خود، فریاد «یا فتاح» برآرند و در طلب رزق «یا رزاق» گویند و در سختی یا «نعم النصیر» و... در قرآن کریم، ۴ بار «الاسماء الحسنی - نامهای نیکوتر» به کار رفته است.

در سوره‌های ۷: ۱۸۰، ۱۷: ۱۱۰، ۲۰: ۸ و ۵۹: ۲۴. این است دلیل محکم و متین حکیم فردوسی در اینکه فرماید: «خدای نام»

۴-۱ خداوند جای

اگر چه نیک می‌دانیم که خداوند متعال، منزله از مکان و زمان است و در این دو نمی‌گنجد ولی جایگاه والای الهی غیرقابل ادراک آن کریم یگانه را تنها حضرات اولیاءالله، تا مراتبی عالی شناخته و شناسانده‌اند. چنانچه ما در کتاب مفاتیح الجنان - در دعایی که حضرت جبرئیل علیه السلام - به حضرت ختمی مرتبت - صلی الله علیه و آله و سلم - می‌خوانیم: «اللهم انک تری و لاتری و انت بالمنظر الاعلی: خداوند همانا تو می‌بینی و دیده نمی‌شوی و تودر جایگاه برتری.»

از دیدگاه ناقص این اندک بضاعت، می‌توان نظر حکیم فردوسی را در «خداوند جای»

از دو بعد بررسی کرد. یکی توجه و عنایت به آیاتی که خداوند را صاحب همه چیز و همه جا می‌داند. به عبارتی همان خداوندی که مکان‌ها متعلق به اوست، یعنی: «مالک الملک».

در قرآن کریم می‌خوانیم: «قل اللهم مالک الملک...» (۳: ۲۶)

و دیگری آیاتی که در آن از «رب العرش و ذوالعرش» یاد شده است که به ترتیب ۶ و ۳ بار در قرآن کریم آمده است.

نیز می‌تواند اسماء کریمه‌ای را که دلالت بر برتری جایگاه حضرت جلیل دارد، در بر بگیرد، همچون: «الاعلی - العلی و...»

در قرآن کریم، آمده است: «و هو رب العرش العظیم: و اوست پروردگار عرش بزرگ» (۱۲۹: ۹)

اگرچه بسیاری از علما، از عرش به علم و قدرت خداوند، تعبیر فرموده‌اند ولی تصور نمی‌شود منافاتی با بیان جایگاه رفیع برای حضرت حق، در معنای «خداوند جای» داشته باشد. با یقین به این فرمایش حضرت علی - روحی فداه - که می‌فرمایند: «کمال اخلاص در توحید و خداشناسی آن است که صفات زائده‌ی بر ذات برای او تصور نکند»

(نهج البلاغه فیض - خطبه - ۱ - فراز ۵)

۵-۱ خداوند روزی ده

در قرآن کریم می‌خوانیم: «ان الله هو الرزاق ذو القوة المتین: همانا خداست روزی دهنده‌ی توانای نیرومند.» (۵۸: ۱۵)

حکمت، استواری در بینش و دانش است، به گونه‌ای که سستی در عقاید و علوم شخص در مقام گفتار و اثبات و عمل، جایی ندارد و بی‌تردید حکمتی استوارترین است و ماندنی‌تر که ریشه در کلام وحی حضرت رزاق داشته باشد و چقدر گیرا و دل‌نشین است که در مطالعه‌ی کتاب فردوسی و بیان اسماء و صفات حق تعالی و توحید و

خداشناسی از دیدگاه آن حکیم، اصالت قرآنی و الهی بینش استوار و متین وی را با هم خوانی آیات قرآنی و سخنان ائمه ی معصومین صلوات الله علیهم - درمی یابیم. اگر چه ما، در این مجال اندک کمتر به اصول کافی و دیگر مآخذ روایات رجوع کرده ایم و بیشتر از قرآن و نهج البلاغه یاری جسته ایم، ولی بی شک این دو خود سندی کافی و وافی است.

وقتی سخن از رزق و روزی به میان می آید، بی درنگ حضرت خیرالرازقین را یاد می کنیم که به تأکید مکرر کلام حقیق در آیات کریمه، او روزی دهنده است و بس در قرآن کریم، ۵ بار «خیرالرازقین، بهترین روزی دهندگان» و ۱ بار «الرزاق» آمده است و دیگر مشتقات و آیه ی رزق که بارها در قرآن تکرار شده است، که می توان گفت بخش زیادی از آیات توحیدی را در برمی گیرد تا بندگان با یقین باورداشت روزی دهنده بودن حضرت رزاق به دنبال رزق بیشتر غیرمقدر، خود را آلوده ی آزو تملق و دروغ نسازند و علو طبع الهی - انسانی خود را حفظ کنند، چنانکه حکیم فردوسی در اوج تنگدستی، با این اعتقاد و باور، همت و حرمت خود را در پی کسب نان و رزق افزون، پایمال نکرد زیرا که معتقد است، همانا اوست بهترین روزی دهندگان. «ان الله لهو خیرالرازقین»

(۵۸:۲۲)

در نهج البلاغه، نیز حضرت علی علیه السلام می فرمایند:

«و اله الخلق ورازقه: اوست معبود خلائق وروزی دهنده ی آنها».

(نهج البلاغه فیض - ص ۲۲۶ - خطبه ۸۹ - فراز ۲)

و نیز فرموده اند: «قسم ارزاقهم واحصی اثارهم و اعمالهم: روزی خلائق را قسمت

کرده و...»

(نهج البلاغه فیض ص ۲۲۶ - خطبه ۸۹ - فراز ۳)

در جلد چهارم شاهنامه، وقتی کیخسرو با خداوند نیایش می کند، کردگار خود را

دادگر یکتا می خواند و روزی ده و رهنما.

... چنین گفت: کای دادگر یک خدای جهاندار و روزی ده رهنمای

(۴/۱۵/۱۰۸)

۶-۱ خداوند رهنمای

بارها در قرآن کریم می‌خوانیم که خداوند هدایت‌کننده است و تنها هدایت او، هدایت است.

«قل ان هدی الله هو الهدی: بگو همانا هدایت خداست، هدایت»

(۷۱:۶)

و نیز: «من یهدالله وفهوالمهتدی و من یضلل فاولئک هم الخاسرون: آن را که خدا هدایت کند اوست هدایت شده و آنان را که گمراه کند آنانند زیانکاران.» (۱۷۸:۷) همچنین: «و من یهدالله فاولئک من مضل: و هرکس را خداوند هدایت کند، نیستش گمراه کننده.» (۳۷:۳۹)

در شاهنامه، بارها می‌بینیم که حکیم فردوسی از زبان شاهان عادل و پهلوانان لایق و... راهنمایی یزدان را می‌طلبد و آنگاه که موفق به انتخاب راه درست و در نتیجه پیروزی و رستگاری می‌شوند، حضرت ایزد را به دلیل نعمت و هدایت و راهنمایی، آفرین و سپاس می‌گویند.

به یزدان پناه و به یزدان گرای
که او یست برنیک و بدرهنمای
وقتی طهمورث بررام ددان قدرت می‌یابد، توصیه به ستایش جهان آفرین می‌نماید
چرا که او را دراین امر، خدای راهنما می‌داند.

چنین گفت کاین را ستایش کنید
جهان آفرین را نیایش کنید
که او دادمان برددان دستگاه
ستایش مراورا که بنمود راه

(۱/۳۷/۱۸-۱۹)

همچنین درنامه‌ای که کیخسرو برسر دیوار گنگ دژ نهاده، آن دژ اهریمنی را با نیروی یزدان می‌گشاید، سخنانی توحیدی در بیان صفات خداوند، از جمله رهنما بودن

یزدان دارد.

که اویست جاوید برتر خدای خداوند نیکی ده رهنمای

(۳/۲۴۴/۳۶۹۸)

در جلد چهارم نیز، وقتی کیخسرو با خداوند نیایش می‌کند، کردگار خود را دادگر یکتا و راهنما می‌خواند.

چنین گفت کای دادگر یک خدای جهاندار و روزی ده و رهنمای

(۴/۱۵/۱۰۸)

حضرت علی - علیه السلام - در راهنما بودن و هدایت‌گری خداوند، سخنان بسیار دارند. از جمله می‌فرمایند:

۱. هدی الله احسن الهدی: راه نمودن خدا بهترین راه نمودن‌هاست.

(انهار جاریه - ص ۸۲)

۲. انه لا یضل من هداه: کسی که او هدایت نماید، گمراه نمی‌شود.

(نهج البلاغه فیض - ص ۴۲ - خطبه ۲ - فراز ۲)

۳. و استهدیه قریباً هادياً: و از او راه هدایت را می‌طلبیم که (به همه) نزدیک و راهنماست.

(نهج البلاغه فیض - ص ۱۸۳ - خطبه ۸۲ - فراز ۲)

۱-۷ خداوند خالق جهان هستی

از آنجا که یکی از راههای توحید و خداشناسی، دقت نظر و تفکر در آیات آفاقی و نشانه‌ها و نعمت‌های اطراف ماست، حکیم فردوسی با بینشی توحیدی چنین از خداوند سخن می‌گوید که: آسمان، ماه، خورشید و ستارگان و...، خالقی دارند و خدایی، و همگی جلوه‌ای هستند از وجود حضرت پروردگار، پس نعمت‌های معنوی و ملکوتی همچون جان و خرد و هدایت نیز از اوست، همانگونه که مواهب مادی و ملکی و زمین و آسمان و ماه و... از آن یگانه ی بی همتاست.

در شاهنامه می‌خوانیم:

خداوند کیوان و گردان سپهر فروزنده‌ی ماه و ناهید و مهر

(۱/۱۲۳)

خداوند می‌فرماید: «و بنینا فوقکم سبعاً شدادا - و جعلنا سراجاً وهاجا: و بنانهادیم
فراز شما هفتگانه‌ی استوار (آسمانها) - و نهادیم چراغی درخشان (خورشید)».

(۱۲ و ۱۳:۷۸)

ما می‌بینیم که بارها در قرآن کریم یادشده است خداوند آسمانها و زمین و جهان
هستی، اوست. چنانکه ۱۳ بار «رب السماوات والارض» و ۱۶ بار «فاطراسموات و
الارض» در قرآن کریم آمده است.

و در شاهنامه حکیم فردوسی، از زبان شهریاران و پهلوانان، بارها خطاب به خداوند
متعال، او را خداوند خورشید، زمین و آسمان و ستارگان می‌خواند که خود از بزرگترین
و بدیع‌ترین جلوه‌های قدرت و تجلی جمال اوست.

وقتی زال از پیش رودابه باز می‌گردد، خردمندان را نزد خود فرامی‌خواند و پس از
آفرین بر جهاندار هستی، از عجز انسان برای ستایش خداوند می‌گوید و اینکه خورشید
و ماه به فرمان او گردان است، تغییر فصول به امر اوست و لوح و قلم و جهان هستی،
آفریده شده‌ی یزدان.

ستودن مر او را چنان چون توان	شب و روز بودن به پیشش نوان
خداوند گردنده خورشید و ماه	روان را به نیکی نماینده راه
بدویست کیهان خرم به پای	هموداد و داور به هر دو سرای
بهار آرد و تیرماه و خزان	برآرد پر از میوه دار رزان
بدانگه که لوح آفرید و قلم	بزد بر همه بودینهارقم

(۱/۱۷۴-۱۷۵/۵۹۳-۶۰۷)

درنامه‌ی زال به سام، برای جلب رضایت او جهت ازدواج بارودابه، می‌خوانیم:

زخط نخست آفرین گسترید بدان دادگر کلو جهان آفرید

ازویست شادی از ویست زور خداوند کیوان و ناهید وهور
خداوند هست و خداوند نیست همه بندگانیم وایزد یکیست

(۱/۱۷۷/۶۴۲-۴۴)

خداوند می‌فرماید: «رب السموات و الارض و مابینها فاعبده:

پروردگار آسمانها و زمین و آنچه میان آنهاست، پس او را پرستش کن»

(۶۵:۱۹)

فردوسی، پس از وصف زیبایی‌های گنگ دژ و کاخ سیاوش، تنها خداوند را کردگار جهان می‌داند که کارآفرینش براو دشوار نیست. بی شک بیان این مطالب استواری باورهای اعتقادی حکیم را در توحید، به روشن‌ترین شکل نشان می‌دهد.

بدان آفرین کان چنان آفرید ابا آشکارا نهان آفرید

(۳/۱۰۷/۱۶۵۴)

در قرآن کریم می‌خوانیم: «تبارک الله احسن الخالقین»

(مؤمنون - آیه ۱۴)

نبایست یا رونه آموزگار برو بر همه کاردشوارخوار
جز اورامخوان کردگار جهان جز او رامدان آشکار و نهان

(۳/۱۰۷/۱۶۵۵-۵۶)

در قرآن کریم آمده است: «واوست آنکه آغاز کند آفرینش راپس بازگرداندش، و آن

آسان ترست براو...»

(روم - آیه ۲۷)

در جلد ششم شاهنامه، می‌خوانیم:

نگارنده‌ی چرخ گردنده اوست فزاینده‌ی فزیه‌ی بنده اوست
چو دریا و کوه و زمین آفرید بلند آسمان از برش برکشید

(۶/۱۸/۴/۵)

در قرآن کریم، بسیار به این حقیقت آشکار اشاره شده است.

از جمله: «... آیا زمین را آرامگاهی نگردانیدیم و کوهها را میخهایی و... بنا نهادیم فراز شما هفتگانه ی استوار و آسمانها، و...»

(نبأ - آیات ۱۲ و ۷-۶)

حضرت علی - علیه السلام - می‌فرمایند: «... پس خداوند متعال آن کفها را در جای خالی وسیع و فضای گشاده بالا برد، هفت آسمان را از آن کفها پدید آورد... آن گاه آن آسمانها را به زینت ستاره‌ها و روشنی نورافکنها آرایش داد و در آنها چراغ نورافشان خورشید و ماه درخشان را به جریان انداخت...»

(نهج البلاغه فیص - ص ۲۷ - خطبه ۱ - فراز ۱۷-۱۶)

۸-۱ خدای نادیدنی

به بینندگان آفریننده را
نبینی مرنجان دوبیننده را

(۱/۱۲/۵)

یکی دیگر از باورهای عمیق توحیدی - که حاصل انس با قرآن است - اعتقاد به نادیدن خداوند متعال به چشم ظاهراست. در قرآن کریم، خیلی گویا، بیان می‌شود که: «لاتدرکه الابصار و هو یدرک الابصار و هو اللطیف الخبیر: دیدگان درنیابندش و او دریابد دیدگان را و اوست بخشنده ی آگاه.»

(۱۰۳:۲)

در اصول کافی، آیه‌ی بالا، از زبان مبارک امام صادق - علیه السلام - اینگونه شرح داده می‌شود که فرمودند: «عالمی خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام - رسید و گفت: ای امیرمؤمنان، پروردگارت را هنگام پرستش او دیده‌ای؟ فرمود: وای بر تو، من آن نیستم که پروردگاری را که ندیده‌ام، بپرستم. عرض کرد: چگونه او را دیده‌ای؟ فرمود: وای بر تو، دیدگان هنگام نظر افکندن او را درک نکنند ولی دلها با حقایق ایمان او را دیده‌اند.»

(اصول کافی - ج ۱ - ص ۱۳۱)

حضرت علی - علیه السلام - می‌فرمایند: «الحمد لله الذی بطن خفیات الامور و.. و

امتنع علی عین البصیر...: سپاس مخصوص خداوندی است که دانای امور پنهانی است
و... دیدن او با بینایی چشم محال است...»

(نهج البلاغه فیض - خطبه ۴۹ - فراز ۱)

و نیز فرموده‌اند: «... و لا تحیط به الابصار و القلوب... و چشم‌ها و دلها به او احاطه
ندارند زیرا محدود به حدی نیست تا چشم او را ببند و عقل حقیقتش را درک نماید.»
(نهج البلاغه فیض - ص ۲۰۲ - خطبه ۸۴ - فراز ۲)

۹-۱ خداوند قادر و توانا

در قرآن کریم بارها به اراده و قدرت خداوند متعال، اشاره شده است. بنابراین
توصیه می‌شود که در نیکی‌ها نیز، قدرت و توان را از او بدانیم و به او تکیه و توکل داشته
باشیم. فریدون هنگام خداحافظی با مادر و رفتن به جنگ ضحاک، زیباترین توصیه‌ی
توحیدی را به مادر دارد و آن پرستش جهان آفرین است و دانستن قدرت از او که خود
اشاره‌ای به توحید افعالی دارد

زگیتی جهان آفرین را پرست ازودان به هر نیکی زوردست

(۱/۶۵/۲۵۰)

خداوند فرماید: «فاعبده و توکل علیه و... پس او را پرستش کن و توکل و تکیه بر او
نما...»

(هود: ۱۲۳)

همچنین درباره‌ی اراده و توان خداوند در شاهنامه، در گفتگوی سام با سیندخت،
مادر رودابه، می‌خوانیم:

چنان آفریند که آیدش رای نمانیم و ماندیم باهاهای

(۱/۲۱۳/۱۱۷۹)

در قرآن کریم، درباره‌ی خواست و اراده‌ی خداوند، می‌فرماید: «انما امره اذا اراد شیئاً ان
يقوله کن فیکون»

(یس: ۸۲)

حکیم فردوسی، گوید:

توانا و دانا و دارنده اوست خرد را و جان رانگارنده اوست

جهان آفرید و مکان و زمان پی پشه ی خرد و پیل گران

(۳/۲۰۳/۳۰۸۶-۷)

حضرت علی - علیه السلام - در توانایی و دانایی خداوند، فرموده‌اند:
«خدا به تمام اسرار آگاه و از باطن همه باخبر است، به همه چیز احاطه دارد و بر
همه چیز غالب و پیروز و بر همه چیز تواناست و...»

(خطبه ۸۶ - فراز اول)

۱۰-۱ خداوند دانای آشکار و نهان.

در قرآن کریم، می‌خوانیم: «هو یعلم سرکم و جهرکم: او سرونهان و آشکار شما را
می‌داند.»

(۳:۶)

همچنین در قرآن، ۱۱ بار، از خداوند با نام وصفت: «عالم الغیب و الشهادة» یاد شده
است.

در شاهنامه، نیز بارها بردانایی خداوند، تأکید شده است. از جمله منوچهر در پاسخ
سلم و تور که از روی بی‌خردی، برای او پیغامی توهین‌آمیز می‌فرستند، خداوند را دانای
آشکار و نهان می‌داند.

سپاس از جهاندار هر دو جهان شناسنده ی آشکار و نهان

(۱/۱۲۰/۶۹۴)

در قسمت پیش (۹-۱) نیز به بی‌توانایی و دانایی خداوند اشاره شد با ذکر
شاهدی از نهج البلاغه. در جلد پنجم شاهنامه، بیژن پس از جنگی سخت با هومان، با
خداوند نیایش می‌کند و او را دانای آشکار و نهان می‌نامد.

به یزدان چنین گفت کای کردگار تودانی نهان من و آشکار

(۵/۱۳۰/۷۹۱)

۱۱-۱ خدای ازلی و ابدی

خداوند فرماید: «هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن و...»

(حدید - آیه ۳)

و نیز فرماید: «کل شی هالک الا وجهه: هر چیزی نابود است، جز رویش و...»

(عنکبوت - ۸۸)

در شاهنامه، چندین بار، به ازلی و ابدی بودن خداوند، به ویژه در سرآغاز نامه‌ی شهریاران و پهلوانان، اشاره می‌شود.

وقتی فریدون به فرزندان خود نامه می‌نویسد، پس از آغاز نامه با آفرین و نام خدای، عمیق‌ترین باور توحیدی را، بیان می‌کند:

سرنامه کرد آفرین خدای کجا هست و باشد همیشه به جای

(۱/۹۹/۳۴۱)

در جلد هفتم شاهنامه، می‌خوانیم:

یکی آنکه هستیش را راز نیست و رانیز فرجام و آغاز نیست

(۷/۱۱۲/۱۹۲۵)

که دربیت بالا خیلی واضح و گویا به ازلی و ابدی بودن حق متعال تصریح می‌کند و در ادامه به اراده‌ی حتمی خالق جهان هستی می‌پردازد که:

چو گوید بباش آنچه خواهد بدست کسی کاو جز این داند آن بیه‌دست

(۷/۱۱۲/۱۹۲۶)

در قرآن می‌خوانیم: «انما امره اذا اراد شیئاً ان یقول له کن فیکون: جز این نیست کار او،

گاهی که چیزی خواهد، به او گوید باشد، پس بشود.»

(یس / ۸۲)

۱۲-۱ خدای یکتا

در سوره‌ی مبارکه ی حشر، چندین بار، از یکتایی خداوند، گفته می‌شود که:

«هو الله الذی لا اله الا هو: اوست خدایی که نیست خدایی جز او...»

(حشر - ۲۲-۲۱)

و اما در شاهنامه، درنامه ی زال به سام، آمده است:

زخط نخست آفرین گسترید	بدان دادگر کاو جهان آفرید
ازویست شادی ازویست زور	خداوند کیوان وناهد وهور
خداوند هست و خداوند نیست	همه بندگانیم و ایزد یکیست

(۱/۱۷۷/۶۴۲-۴۴)

پس از فریفته شدن کاوس به وسوسه‌ی دیوی، که در جامه‌ی غلام، خود را آراسته، حکیم فردوسی باردیگر به توحید و یگانگی خداوند اشاره می‌کند و کثرت را از صفات عالم هستی و ستارگان می‌داند، و یکتایی و وحدت را برای ذات اقدس خداوند سزاوار می‌شمرد و او را بی نیاز از سپهر و زمین و زمان:

ندانست کین چرخ را مایه نیست	ستاره فراوان و ایزد یکیست
همه زیر فرمانش بیچاره‌اند	که با سوزش و جنگ و پتیاره‌اند
جهان آفرین بی نیازست ازین	زبهر تو باشد سپهر و زمین

در جلد سوم نیز چنین گوید:

جز او را مخوان کردگار جهان	جز او را مدان آشکار و نهان
----------------------------	----------------------------

(۳/۱۰۷/۱۶۵۶)

در جلد چهارم، وقتی کیخسرو با خداوند نیایش می‌کند، حضرت حق را، دادگر یکتا می‌نامد:

چنین گفت کای دادگر یک خدای	جهاندار و روزی ده و رهنمای
----------------------------	----------------------------

(۴/۱۵/۱۰۸)

در جلد پنجم، بیژن پس از جنگی سخت با هومان، درنیایش با خداوند، صفات الهی حضرتش را بر زبان می‌آورد، از جمله:

شگفت آمدش سخت و برگشت روی	سوی کردگار جهان کرد روی
---------------------------	-------------------------

که ای برتر از جایگاه و زمان ز جان سخن گوی و روشن روان
تویی تو که جز تو جهاندار نیست خردرا بدین کار پیکار نیست
(۵/۱۳۱/۸۰۵-۷)

حضرت علی - علیه السلام در این اصل مهم فطری و اعتقادی که عقل و خرد نیز در پذیرش آن تردید و ستیز ندارد، می‌فرمایند: «... و گواهی می‌دهیم که خدایی نیست جز خدای یکتا، نه شریکی دارد و نه همتایی و...»
(خطبه ۱۱۴ - فراز ۳)

و در جلد ششم، گشتاسب در جواب نامه‌ی اسفندیار، به یگانگی و توحید خداوند، اشاره می‌کند:

خردیافته مرد یزدان شناس به نیکی یزدان شناسد سیاس
دگر گفت کز دادگر یک خدای بخواهیم کو باشدت رهنمای
(۶/۲۰۹/۷۷۱-۲)

۱۳-۱ خدای دادگر

یکی دیگر از صفات خداوند، دادگری آن قادر متعال است، که در قرآن و کلام اولیای حق، و نیز شاهنامه به آن پرداخته‌اند. از جمله حضرت علی - علیه السلام - می‌فرمایند: «گواهی می‌دهم که خدا عدل است و دادگر، و دادرسی جداکننده‌ی حق و باطل.»
(نهج البلاغه - خطبه ۲۱۴)

در جلد اول شاهنامه، در نامه‌ی زال آمده است:

زخط نخست آفرین گسترید بدان دادگر کاو جهان آفرید
(۱/۱۷۷/۶۴۲)

در ابتدای نامه‌ی کاوس به سالار مازندران، پس از باز یافتن بینایی خود، می‌خوانیم:

نخست آفرین کرد بردادگر کزودید پیدا به گیتی هنر
خردداد و گردان سپهر آفرید درشتی و تندی و مهر آفرید
(۲/۱۱۰/۶۳۷-۸)

در داستان بسیار آموزنده‌ی سیاوش، به بخشایشگری و دادگری خداوند، اشاره شده است:

چو بخشایش پاک یزدان بود دم آتش و آب یکسان بود
همی داد مژده یکی را دگر که بخشود بر بی گنه دادگر
(۵۱۷ و ۳/۳۶/۵۱۳)

در نامه‌ی سیاوش به کاوس، پس از پیروزی بر لشکر افراسیاب، به سخنانی در توحید و صفات خداوندی برمی‌خوریم، از جمله اینکه او را دادگر می‌خواند:

نخست آفرین کرد برگردگار کز و گشت پیروز و به روزگار
چرانه به فرمانش اندر نه چون خرد کرد باید بدین رهنمون
از آن دادگر کاو جهان آفرید ابا آشکارا نهان آفرید
(۶۵ و ۳/۴۵/۶۶۳)

در نیایش کیخسرو، می‌خوانیم:

چنین گفت کای دادگر یک خدای جهاندار و روزی ده و رهنمای
(۴/۱۵/۱۰۸)

و در دیگر جای از نیایش چند گانه‌ی، کیخسروست:

جهاندار شد بیش برتر خدای همی خواست تا باشدش رهنمای
همی گفت کای کردگار سپهر فروزنده‌ی نیکی و داد و مهر
(۵/۳۸۷/۲۵۶۵-۶۶)

در اینکه خداوند امر به دادگری می‌فرماید و خود فروزنده‌ی آن است، آیات زیادی در کلام وحی، جلب توجه می‌کند، از جمله:

«ان الله يامرُ بالعدل و الاحسان و... همانا خداوند امر می‌کند به داد و نیکی و...»
(نحل - ۹۰)

در جواب گشتاسب به نامه‌ی اسفندیار، خیلی روشن به یگانگی و دادگری یزدان، اشاره می‌شود:

خردیافته مرد یزدان شناس به نیکی یزدان شناسد سپاس
دگر گفت کز دادگر یک خدای بخواهیم کاو با شدت رهنمای
(۶۲۰۹/۷۷۱-۲)

۱-۱۴ خدای بی نیاز

در قرآن کریم، ۱۷ بار، واژه‌ی «غنی = بی نیاز» آمده است، از جمله در بیان صفات خداوند، به بی‌نیازی حضرتش، در آیه‌ی زیر، اشاره شده است:
«وریک الغنی ذوالرحمة: و پروردگار تو بی نیاز و مهربان است.»
(انعام - ۱۳۳)

در شاهنامه، آنجا که سام به توصیف کوه، سیمرغ، فضای کوهستان و... می‌پردازد، می‌گوید:

اباداور راست گفتم به راز که‌ای آفریننده ی بی نیاز
(۱/۱۴۹/۱۹۲)

و در قسمتی دیگر از شاهنامه، می‌خوانیم:

همه زیر فرمانش بیچاره اند که با سوزش و جنگ و پتیاره‌اند
جهان آفرین بی نیازست ازین زی‌مهر تو باید سپهر و زمین
حکیم فردوسی در جلد چهارم، اینچنین از بی‌نیازی خداوند، سخن می‌گوید:
زهرچه آفریدست او بی نیاز تو دریادشاهیش گردان فراز
زدستور و گنجور و از تاج و تخت ز کمی و بیشی و از ناز و بخت
همه بی نیازست و مابنده‌ایم به فرمان و رایش سرافکنده‌ایم
(۴/۱۱۵/۸-۱۰)

حضرت علی - علیه السلام در بی‌نیازی خداوند، می‌فرمایند:

«بس از ستایش پروردگارا! همانا خداوند سبحان، پدیده‌ها را در حالی آفرید که از اطاعتشان بی‌نیاز و از نافرمانی آنان درمان بود زیرا...»
(خطبه ۱۹۳ - ص ۴۰۳)

۱-۱۵ خدای راستگو

از دیگر صفات خداوند که عین ذات اوست، صدق وعده و راستگویی حضرتش می‌باشد. درقرآن کریم به این صفت زیبای حضرت حق چند بار، اشاره و تأکید شده است، ازجمله:

«... و من اصدق من الله حديثاً: ... و کیست راستگوتر ازخدا درسخن.»

(۸۷:۴)

و نیز: «... و من اصدق من الله قیلاً: ... و کیست راستگوتراز خدا درسخن.»

(۱۲۲:۴)

و: «قل صدق الله... بگور است گفت خدا...»

در شاهنامه، کاوس درنیایش خود، پس از هشت روز جنگ با دیوان مازندران، می‌گوید:

از آن پس بمالید برخاک روی چنین گفت کای داور راستگوی

(۲/۱۲۰/۸۰۸)

۱-۱۶ خدای برتر

حضرت علی - علیه السلام - دراینکه خداوند متعال برتر از جایگاه است، و درمکانی نمی‌گنجد، می‌فرمایند: «... و آن کس که بگوید خدا درچیست؟ او را درچیز دیگری پنداشته است و کسی که بپرسد: خدا بر روی چه چیزی قرار دارد؟ به تحقیق جایی را خالی از او درنظر گرفته است و...»

(خطبه ۱ - ص ۳۳)

در شاهنامه، وقتی سام از رفتار خود با زال پشیمان شده، به درگاه یزدان توبه می‌کند، و درنیایش و تضرع خود، خداوند را برتر از جایگاه و دیگر موجودات هستی معرفی می‌کند:

همی گفت کای برتر از جایگاه زروشن روان و زخورشید و ماه

همچنین درنامه‌ای که کیخسرو، بر سردیوار گنگ دژ می‌نهد، و آن دژ اهریمنی را با نیروی یزدان می‌گشاید، سخنانی توحیدی در بیان صفات خداوند دارد، از جمله، اشاره به برتری خداوند:

که او یست جاوید و برتر خدای
خداوند بهرام و کیوان و هور
خداوند نیکی ده و رهنمای
خداوند فر و خداوند زور

(۳/۲۴۴/۳۶۹۸-۹)

۱-۱۷ خدا مهربانترین است

حکیم فردوسی، آنجا که سام از به دنیا آمدن فرزند سپید موی خود، آزرده خاطر می‌شود و درکوه و دشت رهایش می‌سازد و سیمرغ به امر خداوند، او را حمایت و سرپرستی می‌نماید، تا می‌بالد و بزرگ می‌شود، خداوند را از هر دایه مهربانتر، می‌داند و می‌فرماید:

کزومهربانتر و را دایه نیست
تو را خود به مهراندرون مایه نیست

(۱/۱۴۳/۱۱۴)

حضرت کریم - در قرآن مجیدش فرماید: «فאלله خیر حافظاً و هو أرحم الراحمین: پس خداوند بهترین حافظ است و اوست مهربانترین مهربانان.»

(۶۴:۱۲)

لازم به یادآوری است که در کتاب وحی، ۴ بار «هو ارحم الراحمین» تکرار شده است که این دلیلی محکم بر باور این اصل آرامش بخش است که «اوست مهربانترین»

۲- برهان خداوند

از نکته‌های بسیار دقیق و الهی، که از اصول مهم اعتقادی برای شناخت خداوند است، تفکر در برهان و آیات خداست، که فراگیر است و چشمگیر و راهنمای

خداشناسی. خداوند می‌فرماید: «سزیهیم ایاتنا فی الافاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق...»

(فصلت - ۵۳)

در شاهنامه، می‌خوانیم:

رسیده به هرجای برهان تو نگرده فلک جز به فرمان تو

(۱/۱۴۹/۱۹۸)

همچنین در ابتدای داستان کاموس کشانی، حکیم فردوسی جامع‌ترین سخنان را در توحید و خداشناسی، بیان می‌کند. و پس از تأکید بر عجز انسان از ستایش یزدان، همه‌ی هستی را گواه و برهان یگانگی و خدایی پروردگار، می‌داند.

به نام خداوند خورشید و ماه	که دل را به نامش خرد داد راه
خداوند هستی و هم راستی	نخواهد ز تو کژی و کاستی
خداوند بهرام و کیوان و شید	ازویم نوید و بدویم امید
ازو گشت پیدا مکان و زمان	پی مور برهستی او نشان
زگردنده خورشید تا تیره خاک	دگر باد و آتش همان آب پاک
به هستی یزدان گواهی دهند	روان تو را آشنایی دهند

(۴/۱۱۵/۱-۶)

شب و روز و گردان سپهر آفرید	خور و خواب و تندی و مهر آفرید
جز او رامدان کردگار بلند	کزوشادمانی و زو مستمند

(۴/۱۱۵/۱۱-۱۲)

حضرت علی - علیه السلام - در اینکه همه‌ی هستی، برهان و گواهی بوجود یزدان است، می‌فرماید: «در آنچه آفریده، آثار صنعت و نشانه‌های حکمت او پدیدار است، که هریک از پدیده‌ها حجت و برهانی بر وجود او می‌باشند، گرچه برخی مخلوقات به ظاهر ساکت‌اند، ولی بر تدبیر خداوندی گویا و نشانه‌های روشنی بر قدرت و حکمت اویند.»

(خطبه ۹۱ - فراز ۱۹)

۳- ستایش و سپاس خدا

بارها در شاهنامه، توصیه به ستایش خداوند می‌شود. چنانکه در کلام وحی و سخن اولیای حق، مکرر ستایش و سپاس خداوند را می‌بینیم و می‌خوانیم. خداوند فرماید: «و قالو الحمد لله الذی هدینا لهذا... و بگوئید سپاس ویژه‌ی خداوندی است که ما را بر این هدایت فرمود...»

(۴۳: ۷)

حکیم فردوسی، آنگاه که [طهمورث] بررام ددان قدرت می‌یابد، می‌نویسد:
چنین گفت کاین را ستایش کنید جهان آفرین را نیایش کنید
که او دادمان برددان دستگاه ستایش مراورا که بنمود راه

(۱۳۷/۱۸-۱۹)

و از سخنان منوچهر است که :

سپاس از جهاندار هر دو جهان شناسندی آشکار و نهان

(۱/۱۲۰/۶۹۴)

و نیز:

سپاس از جهاندار فریادرس نگیرد به سختی جز او دست کس

(۱/۱۲۴/۷۵۸)

در جلد چهارم، وقتی رستم بر سرغنایم و کشته‌های لشکر توران حاضر می‌شود، ضمن اینکه آنان را یزدان ناشناس و ناسپاس معرفی می‌کند، که تنها به گنج و جمعیت خود شاد بودند، لشکریان ایران را به یزدان گرایی و سپاس خداوند، توصیه می‌نماید:

یززدان شناس و به یزدان سپاس بدو بگرود مرد نیکی شناس

کزو بودمان زور و فر و هنر ازو دردمند و هم زو گهر

(۴/۲۶۱/۸۱۱-۱۲)

و در آغاز جلد ششم، از سخنان سهراب است که :

جهان آفرین را ستایش گرفت نیایش و را در فزایش گرفت

چنین گفت کز داور داد و پاک پرامید باشید و با ترس و باک

(۶/۱۸۲-۳)

و در نامه‌ی گشتاسب به اسفندیار، می‌خوانیم :

خردیافته مرد یزدان شناس به نیکی به یزدان شناسد سپاس

(۶/۲۰۹/۷۷۱)

از سخنان حضرت علی - علیه السلام - درباره‌ی ستایش خداوند است که :
«ستایش خداوندی را سزاست که حمد و ستایش رابه نعمت‌ها و نعمت‌ها را به
شکرگزاری پیوند داد. خدا را برنعمت هایش آنگونه ستایش می‌کنم که بر بلاهایش».

(خطبه ۱۱۴ / فراز ۱)

و نیز فرماید: «خداوند نیازمندیهای دنیای شما را کفایت کرده و به شکرگزاری
و ادارتان ساخت و یاد خویش را بر زبان‌های شما لازم شمرد.»

(خطبه ۱۸۳ / فراز ۹)

۴- عجز انسان از ستایش خدا

از سخنان زال، نزد بخردان و موبدان است که انسان، از ستایش خداوند - آنگونه که
شایسته‌ی اوست - ناتوان و درمانده است:

ستودن مر او را چنان چون توان شب و روز بودن به پیشش نوان

خداوند گردنده خورشید و ماه روان را به نیکی نماینده راه

(۱/۱۷۴/۵۹۳-۴)

حکیم فردوسی، در آغاز داستان کاموس کشانی، بر عجز خود از ستایش خداوند،
چنین تأکید می‌کند:

ستودن مر او راندانم همی از اندیشه جان برفشانم همی

(۴/۱۱۵/۴)

۵- خداوند دست گیر و فریادرس است .

در قرآن کریم، می‌خوانیم: «و رینا الرحمن المستعان... و پروردگار ما، خدای مهربان است، یاری جسته شده...»

(انبیاء - ۱۱۲)

و در سوره ی نمل، تنها خداوند را، اجابت کننده ی دعای بیچارگان، می‌نامد:
«امن یجیب المضر اذا دعاه و یکشف السوء...: یا آنکه اجابت کند بیچاره را، گاهی که خواندش و رنج را بگشاید»

(۶۲:۲۷)

در شاهنامه، آمده است :

سیاس از جهاندار فریادرس نگیرد به سختی جز او دست کس

(۱/۱۲۴/۷۵۸)

و در جلد سوم، از نامه‌ی کیخسروست:

که این نامه ازبنده‌ی کردگار جهانجوی کیخسرو نامدار

که از بند آهرمن بد بجست به یزدان زد ازهربدی پاک دست

(۳/۲۴۴/۳۶۹۶-۷)

حضرت علی - علیه السلام دراینکه خداوند تنها تکیه گاه مطمئن است و باید از او یاری و فریادرسی خواست، فرموده‌اند: «... و از خدا فراوان یاری خواه که تو را در مشکلات کفایت می‌کند، و در سختی‌هایی که بر تو فرود می‌آید، یاری‌ات می‌دهد.»

(نامه ی ۳۴ / فراز ۵)

در جلد هفتم، از سخنان اردشیر در جمع مهتران، تمسک به خدایی است که فریادرس است و بخشنده:

شما دست یکسر به یزدان زنید بکوشید و پیمان او مشکنید

که بخشنده اویست و دارنده اوی بلند آسمان را نگارنده اوی

ستم دیده را اوست فریادرس منازید با نازش او به کس

(۷/۱۸۱/۴۵۶-۸)

۶- پرستش و بندگی خدا

فریدون هنگام خداحافظی با مادر، او را به پرستش جهان آفرین، توصیه می‌کند:
ز گیتی جهان آفرین را پرست ازودان به هر نیکی زوردست

(۱/۶۵/۲۵۰)

بارها در قرآن کریم، بر پرستش خداوند و بندگی و تکیه و توکل برحضرتش، توصیه شده است، از جمله: «... فاعبده و توکل علیه و...: پس او را پرستش کن و توکل و تکیه براونما و...»

(هود-۱۲۳)

یا: «ان اعبدونی هذا صراط مستقیم: و آنکه مرا پرستش کنید که این راه راست است.»

(یس - ۶۲)

و بی تردید حکیم فردوسی، این راه راست را دریافته و رفته است که بارها بر پرستش و بندگی تأکید می‌نماید.

در نصایح گودرز به کاوس، برماندگاری خداوند، توکل و تکیه بر حضرتش در همه‌ی شرایط و بندگی و طاعت یزدان، اینچنین تأکید می‌شود که:

به گیتی جز از پاک یزدان نماند که منشور تیغ تو برنخواند
جز از بندگی پیش یزدان مجوی مزن دست در نیک و بد جز بدوی

(۲/۱۵۵/۴۳۰ و ۴۳۵)

حضرت علی - علیه السلام - دراینکه تنها خداوند باقی می‌ماند، می‌فرمایند:
«... اما خدا، خدایی است یگانه، همانگونه که خود توصیف کرد، هیچ کس در مملکت او نزاعی ندارد، نابود شدنی نیست و همواره بوده است.»

(نامه‌ی ۳۱ / فراز ۴۶ / ص ۵۲۵)

در جلد هفتم، حکیم فردوسی، پس از تأکید بریکتا پرستی خود، توصیه به گرایش به یزدان و پناه خواستن از او، می‌فرماید:

من از داد چون تو یکی بنده‌ام
پرستنده‌ی آفریننده‌ام

نگردم همی جز به فرمان او
به یزدان گرای و به یزدان پناه
جز او را مدان کردگار سیهر
نیارم گذشتن ز پیمان اوی
براندازه زو و هرچه باید بخواه
فروزنده‌ی ماه و ناهید و مهر

(۷/۱۱۲/۱۹۲۷-۳۰)

و نیز فرماید:

هرآنکس که داند که دادار هست نباشد به جز پاک و یزدان پرست

(۷/۱۸۲/۴۶۵)

و نیز:

بسی از جهان آفرین یادکن پرستش برین یاد بنیاد کن

(۸/۱۴۱/۱۴۶۸)

در قرآن کریم، از ارکان ایمان و پرستش، یاد و ذکر خداوند است، آن هم از جانب حضرت کردگار که از من یاد کنید، تا یادتان کنم. و این دلیل متین و استواری است براینکه چرا فردوسی، از زبان خردمندان نامهی خود، بر بسیار یاد کردن خداوند، اصرار می‌ورزد.

خداوند فرماید: «فاذکرونی اذکرکم و اشکروالی و لاتکفرون: پس یاد کنید مرا تا یاد کنم شما را ...»

(۱۵۲:۲)

۷- پرهیز از هم نشینی با انسان بی اعتقاد به خداوند

حکیم فردوسی، پس از بیان این نکته که ما بنده‌ایم و مخلوق خداوند، و تنها اوست کردگار، با اعتقادی برآمده از ژرفای دل، به پرهیز از رفت و آمد و هم نشینی با افرادی که به وجود خداوند معترف و معتقد نیستند، توصیه می‌فرماید

تو را کردگارست پروردگار تویی بنده و کرده‌ی کردگار

(۳/۲۰۳/۳۰۸۳)

نشاید خور و خواب با آن نشست که خستو نباشد به یزدان که هست

(۳/۲۰۳۳۰۸۳)

حضرت علی - علیه السلام - می‌فرمایند: «خدای را اطاعت کنید که در شناختن
پروردگار عذری ندارید.»

(حکمت ۱۵۶)

فصل دوم

اعتقاد عمیق حکیم فردوسی، به نبوت پیامبر (ص)، امامت و وصایت حضرت علی (ع) و محبت اهل بیت علیهم السلام

۱- ولایت دوستی فردوسی، از دیدگاه آقای دکتر محمد یوسف نیروی در ابتدای این بخش از مجموعه، اجازه می‌خواهد که آن را به عطر سخنان استاد فرزانه‌ی ادب و عرفان، جناب آقای دکتر نیروی، معطر سازد. ایشان می‌فرمایند:

«اما هیچ یک از این تعصبات و سختگیری‌ها، نه تنها مزاحمتی در گسترش اندیشه‌ی شیعی و مخصوصاً ابلاغ ولایت نداشت، که در تابندگی و روشنی بیشتر آن سخت مؤثر افتاد. چنانچه در همان فضای تاریک روزگاران غزنوی و سلجوقی دو بزرگمرد ادب و عرفان، که یکی حماسه‌گوی عارف و دیگری عارف حماسه‌گوی است، با کمال شجاعت و مردانگی، از حریم اقدس ولایت دفاع می‌کنند: یکی حکیم فردوسی و دیگری حکیم سنایی.

حکیم بزرگ گیتی - ابوالقاسم فردوسی - کمان سخن را رستمانه می‌کشد و در چشم
موش کوری چون محمود غزنوی می‌زند.

منم بنده‌ی اهل بیت نبی(ص) ستاینده‌ی خاک پای وصی(ع)
(۱/۱۹/۱۰۰)

... اگر چشم داری به دیگر سرای
گرت زین بد آمد گناه من است
برین زادم و هم برین بگذرم
نباشد جز از بی پدر دشمنش
به نزد نبی و علی(ع) گیر جای
چنین است و این دین و راه منست
چنان دان که خاک پی حیدرم
که یزدان به آتش بسوزد تنش
ازاو زارتر درجهان زار کیست؟
(۱۲۰/۱۱۰-۱۵)

حکیم بزرگوار باکسی درافتاد، که به قول نویسنده‌ی تاریخ بیهقی، دست درسوراخ می‌کرد و به اصطلاح خود، قرمطی بیرون می‌کشید و بردار می‌کرد و چنانکه گفته شد، بدین بهانه بسیاری از بزرگان و علما شیعه و آثار ایشان را از بین برد. واقعاً آن پهلوان بزرگ و مردمردانه که رستمش نام است، شخص فردوسی است که با چنان اعتقاد و شجاعتی از محور هستی ایرانیان که چنگ زدن به حبل الله ولایت علوی است، دفاع می‌کند.

(ترجمه و شرح رساله‌ی سبعین - ص ۲۸-۲۷)

۲- واژه‌ی «وصی»، کلید اثبات شیعه‌ی امامی بودن فردوسی
حکیم فردوسی، فرماید:

منم بنده‌ی اهل بیت نبی(ص) ستاینده‌ی خاک پای وصی(ع)
(۱/۱۹/۱۰۰)

یا گوید:

به دل گفت اگر با نبی و وصی
شوم غرقه، دارم دویاروفی
(۱/۱۹/۱۰۷)

جناب آقای دکتر احمد مهدوی دامغانی، در مقاله‌ای تحت عنوان

«مذهب فردوسی» تحقیقی بسیار عالمانه فرموده‌اند. اینک توجه شما را به بخشی از کلام الهی آن استاد فرزانه، معطوف می‌دارد: «از همان زمان معاویه از حضرت امیرالمؤمنین - علیه السلام - با کلمه «وصی» تعبیر می‌کردند زیرا فقط «وصی» به معنایی که شیعه از آن اراده می‌کند، به اصطلاح منطقیان تنها لفظ جامع و مانعی است که معرف شیعه و جمعی مبانی اعتقادی اوست. و هیچ فرقه‌ی دیگری (حتی فرقه‌ی شیعه‌ی زیدی) کلمه‌ی «وصی» را به آن معنی که مراد و مقصود شیعیان امامی است، منظور نمی‌کند. زیرا همچنان که به عرض رسانید، زیدیه مطلقاً در امامت، به وصایت و عصمت و افضلیت قائل نیستند و امامت را حسب الوصیه در فرزندان حضرت سیدالشهداء حسین بن علی صلوات الله علیه تا امام دوازدهم نمی‌شمارند و سنیان هم که گاه حضرت امیر(ع) را به عنوان وصی پیغمبر(ص) معرفی می‌کنند، آن وصیت را فقط مقصود بر تمشیت امور شخصی پیغمبر(ص) پس از رحلتشان، مانند پرداخت وامهایی که برعهده پیغمبر بود و یا انجام تعهدات ظاهری و مادی دیگری که آن حضرت در حال حیات تقبل فرموده بود، می‌دانند و بس. از این رو لفظ «وصی» آن چنان رمز تشیع و معرف شیعی بودن آن کس که کلمه‌ی «وصی» را به صورت معرفه (با الف و لام، الوسی، یا با اضافه به معرفه‌ی دیگری مثل وصی محمد(ص) یا وصی المصطفی(ص) یا وصیه)، در گفته و نوشته‌ی عربی خود به کار می‌برد، گردید که...

این بنده اینک قصد ندارم که در این مقاله به کاربرد عنوان «وصی» به صورت معرفه برای حضرت امیر(ع) به اشعاری که در زمان خود آن حضرت سروده شده است، مانند اشعار شاعر مشهور، نجاشی حارثی و دیگر اشعار وارجازی که در خلال جنگهای صفین و جمل و نهروان گفته و خوانده شده است ودهها و صدها بیت آن که در کتب مربوط امثال واقعه صفین نصر بن فراهم منقروی و... نظایر آن ثبت است و یا به خطب و رسائل و کلمات وارد شده از سوی خود مولی(ع) در نهج البلاغه و دیگر کتب سنی و شیعی و یا به ادعیه و زیاراتی که از طرق اساتید شیعی روایت شده و در آن لفظ «وصی» به همان صورت و معنی، یعنی به معنایی مترادف با «امام» و خلیفه‌ی منصوص پس از پیغمبر

ص آمده است، استناد و استشهاد کند، زیرا - ابن ابی الحدید - در شرح نهج البلاغه (ج ۱ - ص ۱۴۳ تا ۱۵۰)، بیش از هشتاد بیت از آن اشعار را نقل فرموده است، و فقط برای اثبات این مطلب که - اثبات آن دلیل مسلم و غیرقابل خدشه ای بر تشیع امامی حضرت فردوسی است، به شعر شاعران مشهور شیعه‌ی عرب از قرن اول تا اوائل قرن پنجم (یعنی مقارن وفات فردوسی) استناد و استشهاد می‌کند و اساساً این مزیت و افتخار برای شیعه‌ی امامی، همواره محفوظ و مسلم مانده است که، بسیاری از سرآمدان سخنوران عرب در نظم و نثر و ابلاغ لغت، شیعه امامی اندو...»

(گلچرخ / ش ۹ و ۱۶/۸-۴)

ما، با بیان حدیثی در این باره، از این بحث دل نشین، می‌گذریم.
«از ابن عباس - که خدا از او خشنود باد- آمده که گفت: با گروهی از جوانان قریش در مکه نشسته بودیم و پیامبر- که خداهش درود فرستد- در میان ما بود که ناگهان ستاره‌ای فرود آمد، پیامبر- که درود براو باد- فرمود: هرکس این ستاره در خانه‌اش فرود آید، پس از من او «وصی من» است .

همه برخاستند و نظر انداختند و آن [ستاره‌ها] در خانه‌ی علی (ع) فرود آمد.»

(رساله‌ی سبعین - ص ۱۷۴)

۳- راه جستن به گفتار پیغمبر (ص) تنها راه رستگاری

وگردل نخواهی که باشد نژند نخواهی که دائم بوی مستمند
به گفتار پیغمبرت راه جوی دل از تیرگیها بدین آب شوی

(۹۰-۱۱۸/۸۹)

در این نغز ابیات، حکیم تنها راه رستگاری و رهایی از درماندگی و افسردگی، و نژندی خاطر را، راه یافتن به گفتار پیغمبر (ص) و سیراب شدن از آب بیان و سنت و کردار نبی خاتم (ص) می‌داند، زیرا آن گرامی، اسوه‌ی حسنه است چنانچه بارها در قرآن کریم، حضرت رحیم، به اطاعت از فرمان خداوند و پیامبرش، امر می‌فرماید، و آن «رحمة

للعالمین» را اسوه ی حسنه معرفی می‌کند «لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنه لمن کان یرجو الله والیوم الآخر و ذکر الله کثیراً: همانا شما راست در پیغمبر خدا الگو و پیروی نیکو برای آن کس که امید دارد خدا و روز بازبینی را و یاد کند خدا را بسیار.»

(احزاب - ۲۱)

و در ضرورت اطاعت از پیامبر خاتم - صلوات الله علیه برای دریافت رحمت الهی، می‌فرماید: «واطیعوا الله و الرسول لعلکم ترحمون: و فرمان برید خدا و رسول را شاید رحم شوید»

(آل عمران - ۱۳۲)

و نیز فرماید: «... و آن کس که اطاعت کند خدا و پیغمبر را، همانا آنان باکسانی هستند که خدا به ایشان نعمت داده است.»

(نساء - ۶۹)

و چه دلیلی استوارتر از این دلایل قرآنی، در سفارش حکیم فردوسی، به اطاعت از پیامبر(ص) و راه جستن به گفتار نبی اکرم (ص) می‌تواند وجود داشته باشد.

۴- ستایش علی - ع - از زبان پیامبر (ص)

تنها کسی که قادر به شناخت و نعت و ستایش حضرت علی - علیه السلام - پس از خداوند است، پیامبر خداست. زیرا که آنها نور واحدند و نور مقدس محمدی و علوی، واسطه‌ی فیض به تمام عوالم هستی است. چه ستایشی برتر از اینکه حضرت رسالت پناه صلوات الله علیه فرماید: «یا علی لو لا انت لم يعرف المؤمنون بعدی: ای علی (ع) اگر تو نبود، مؤمنین پس از من شناخته نمی‌شدند.»

«فرازی از دعای ندبه»

ملاک ایمان و اسلام و اعتقاد، حب حضرت علی مرتضی (ع) و گام نهادن در راه آن ولی خداست.

چهارم علی بود جفت بتول که او را به خوبی ستاید رسول

(۱/۱۹/۹۵)

۵- علی(ع) دروازه‌ی شهر علم نبی(ص)

چه گفت آن خداوند تنزیل ووحی خداوند امر و خداوند نهی
که من شهر علمم علیم دراست درست این سخن قول پیغمبراست
گواهی دهم کاین سخنها ز اوست توگویی دوگوشم برآواز اوست
علی را چنین گفت و دیگر همین کزیشان قوی شد به هر گونه دین

(۹۹-۱۱۹/۹۶)

حکیم فردوسی، با تصویر سازی معنوی و هنرمندانه، خود را در صدر اسلام و درکنار حضرت رسالت پناه - روحی فدا - تصور می‌نماید، به گونه‌ای که گویا از زبان مبارک حضرتش می‌شوند که اعلام می‌فرماید: «من شهر علم هستم و علی دروازه‌ی آن» یعنی لازمه‌ی شناخت من که پیامبر خدا هستم، شناخت علی است که ولی خدا و وصی من است. پس باید علی (ع) را که دروازه‌ی شهر علم نبی است، درک و اطاعت کرد تا بتوان دوستداری خود را نسبت به دین خدا و حضرت رسول اکرم - صلوات الله علیه - اثبات نمود که بی حب حیدر(ع)، نمی‌توان دوستدار نبی مرسل (ص) بود.

در حدیث بیست و دوم، از کتاب رساله‌ی سبعین فی فضایل امیرالمؤمنین(ع) آمده است: «از جابر - که خدای از او خشنود باد - آمده است که گفت: پیامبر خدا - که درود خدا بر او و خاندانش باد - بازوی علی (ع) را گرفت و فرمود این [مرد] امام نیکوکاران و کشنده‌ی بدکاران است. هرکه او را خوار دارد خوارباد و هرکه یاریش کند، یاری شده باد آنگاه صدایش را کشید و فرمود(ص): من شهر علمم و علی (ع) در آن است، پس هرکه علم خواهد باید به در آن روی آورد.»

(رساله‌ی سبعین - ص ۹۹-۱۰۰)

همچنین در فرزازی از دعای ندبه، از زبان امام جعفر صادق علیه السلام می‌خوانیم:

((انا مدینه علم و علی بابها: من شهر علم هستم و علی در آن است.))

۶- نبی (ص) آفتاب است و یاران ماه

حکیم فردوسی - با حکمت الهی خود - در تشبیهی گویا، حضرت نبی اکرم ص را آفتابی می‌داند که یاران روشنایی و نور خود را از او دارند و از معرفت و محبت آن وجود نازنین الهی ص، سعادت‌مند هستند و خرسند.

نبی آفتاب و صحابان چو ماه به هم بسته ی یکدیگر راست راه

(۱/۱۹/۹۹)

در جلد هفتم نیز، به دلیل درک این رابطه ی نورانی بین پیامبر ص - و یارانش همه رایاک و پرهیزگاری دادند.

همه پاک بودند و پرهیزگار سخنهایشان برگذشت از شمار

(۷/۱۹۳/۶۶۸)

۷- پیامبر و اهل بیت - صلوات الله علیهم اجمعین - کشتی نجات‌اند

حکیم فردوسی با تشبیهی عالمانه و بیانی حکیمانه و هنرمندانه، به توصیف کشتی نجاتی می‌پردازد، که ارادتمندان به اهل بیت را به ناخدایی حضرت رسالت پناه - صلی الله علیه - و حضرت علی - علیه السلام - از هلاک و غرق شدن، نجات می‌دهد.

حکیم این جهان را چو دریا نهاد برانگیخته موج از او تند باد

چو هفتاد کشتی بروساخته همه بادبانها برافراخته

(۱/۱۹/۱۰۱-۲)

بابیت دوم بالا، این حدیث نبوی به خاطر تداعی می‌شود که: «ستفرق امتی بعدی

علی ثلاثه و سبعین فرقه»

یکی پهن کشتی به سان عروس بیاراسته همچو چشم خروس

محمد بد و اندرون با علی همان اهل بیت نبی و وصی

(۱/۱۹/۱۰۳-۴)

حضرت پیامبر صلی الله علیه - فرمودند: ((مثل اهل بیتی گسفنینه نوح من رکبها

نجی و... مثل اهل بیت من، همچون کشتی نوح است، هرکسی سوار بر آن شد، نجات یافت و هرکس روی برگرداند، هلاک و غرق گردید.)

خردمند کز دور دریا بدید کرانه نه پیدا و بن ناپدید
بدانست کاو موج خواهد زدن کس از غرق بیرون نخواهد شدن
به دل گفت اگر بانبی و وصی شوم غرقه، دارم دو یار وفی

(۷-۱۰۵/۱۱۹)

حکیم فردوسی، در بسیاری از ابیات ولایی خود، نام مبارک پیامبر و علی - صلوات الله علیهما - را در کنار هم می‌آورد، که این نکته، نشان دهنده ی پیوند عمیق اعتقاد و کلام حکیم فردوسی، با سخنان حضرت نبی اکرم (ص) است و بالاترین سند تشیع علوی آن عارف حماسه گوست.

از روایات است که: «از عمران پسر حصین - که خدا از او خشنود باد آمده که گفت: پیامبر خدا - که خدا براو و خاندانش درود فرستد - فرمود: علی (ع) از من است و من از او، و او پس از من ولی هر مردوزن مؤمنی است.»

(رساله ی سبعین - ص ۸۳)

ورد دعای ندبه، می‌خوانیم: «من کنت مولاه فهذا علی مولا اللهم و ال من والاه و عاد من عاداه.»

۸- علی (ع) - صاحب لوای حمد و ماء معین

از دیگر دلایل محکم ارادت و معرفت حکیم فردوسی نسبت به ولایت حضرت علی - علیه السلام - این است که آن حضرت را، خداوند لوا - جوی می و چشمه ی ماء معین می‌نامد، که به طور دقیق و صریح حدیثی به این مضمون رسیده است: «از ابی سعید خدری - که خدا از او خشنود باد - آمده که گفت: پیامبر خدا - که خدا براو و خاندانش درود فرستد - فرمود: مرا از بابت علی (ع)، پنج صفت بخشیده‌اند که آنها از دنیا و آن چه در آن است نزد من خوشتر است. نخست اینکه او به منزلت نامه ی اعمال است، گویی

من در برابر خدای عزیز و جلیل ایستاده‌ام تا حساب به پایان برسد. دوم اینکه لواء حمد به دست اوست. سوم اینکه درکنار حوض من درقیامت ایستاده و امتم از دست او سیراب می‌شوند و...

(رساله ی سبعین - ۸۳)

۹- مهر نبی و علی علیه السلام، مایه ی امید آخرت

حکیم فردوسی، نه تنها محبت به نبوت و ولایت را، دستگیر و مایه ی نجات و رستگاری در این دارفنا می‌داند، بلکه با یقین، بودن درکنار آن دو خورشید الهی را، سرمایه ی امید درسرای دیگر معرفی می‌کند.

اگر چشم داری به دیگر سرای به نزد نبی (ص) و علی (ع) گیرجای

(۱۲۰/۱۱۰)

۱۰- حب حیدر راه و دینم با آن زاده و با آن می‌میرم.

در آن دوران آشفته ی تعصب تسنن غزنوی، کدام شیرمرد، مردانه می‌تواند اعلام کند که با مهر علی (ع) زاده‌ام و با حب او خواهم مرد. و عاشقانه فریاد برآورد که خاک پی حیدرم، بدانید و آگاه باشید که نه اهل انکار و با ظلم؟! جز حماسه گوی عارف، حکیم فردوسی که تن به مذلت آزمندی و تسلیم در برابر زورمداران دشمن اهل بیت نبی و علی - علیهم السلام - نمی‌دهد!!

گرت زین بد آید گناه منست چنین است و این دین و راه منست
برین زادم و هم برین بگذرم چنان دان که خاک پی حیدرم

(۱۲۰/۱۱۱-۱۲)

حضرت علی - علیه السلام - سخنی دارند که خیلی صریح و گویا، می‌توان از آن، دلیل محبت حکیم فردوسی را به ایشان و اهل بیت - علیهم السلام دریافت:
«ما بیم امینان خدا بر بندگان او و بریادارنده حق در شهرهای او، به سبب ما نجات

یابند دوستان ما و هلاک شوند دشمنان ما»

(انهار جاریه - ۸۲)

برین زادم و هم برین بگذرم
چنان دان که خاک پی حیدرم
ابا دیگران مرمراکارنیست
بدین اندرون هیچ گفتار نیست

(۳/۱۶۹/۲۵۸۵-۶)

۱۱- دشمن علی(ع) بی پدر و زارترین مردم است

نباشد جز از بی پدر دشمنش که ایزد به آتش بسوزد تنش
هر آنکس که در جانش بغض علیست از اوزارتر در جهان زار کیست؟

(۱۴-۱۱۳/۱۲۰)

از پیامبر خدا - روحی فداه - حدیثی است که دلالت دارد بر ناپاکی دشمنان حضرت
علی - علیه السلام - :

«پیامبر خدا-که خداهش درود فرستد - فرمود: خداوند پاکی را از بنی اسرائیل برداشت
به سبب نظر بدی که به انبیاء خویش داشتند. و پاکی [باران] را، از این امت برگرفت به
سبب دشمنی که نسبت به علی ابی طالب (ع) ورزیدند.»

(رساله ی سبعین - ۱۲۶)

۱۲- تواضع فردوسی در اقرار به عجز خود، از بیان فضایل

اهل بیت - صلوات الله علیهم

بسیار قابل تأمل است و تحسین برانگیز که حکیم فردوسی، در اوج، معرفت و کمال
محبت و تواضع، بیان می‌دارد که سخن گفتن از مهر اهل بیت - علیهم السلام - و فواید
و فضایل همراهی با نبی اکرم (ص) و ولی اکبر - صلوات الله علیهما - نهایت و کرانه
ندارد، پس سخن کوتاه باید، والسلام. این پند بس که بیدار باش تا از نیک پی هم‌رهان -

که همانا اهل بیت - علیهم السلام - و اولیای حقند - جدا نشوی.

نگر تا نداری به بازی جهان نه برگردی از نیک پی همرهان
همه نیکیت باید آغاز کرد چو با نیکنامان بوی هم نورد
از این درسخن چند رانم همی همانا کرانش ندانم همی

(۱۸-۱۱۶-۱۲۰)

امید آنکه موعظه ی حکیمانهاش را بشنویم و پیوسته در پی نیکی باشیم چرا که ما افتخار ولایت دوستی و مهر اهل بیت - علیهم السلام - در دل داریم و با نیکنامان حضرت حق - که بی تردید آنانند- هم دل و همراهیم. ان شاء الله...

۱۳- درود خالق مهر و ماه بر محمد (ص) و یاران

خداوند در قرآن کریم، می فرماید: «ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین امنوا صلوا علیه و سلموا تسلیا: همانا خدا و فرشتگانش درود فرستند بر پیغمبرش، ای آنان که ایمان آوردید، درود فرستید براو و سلام کنید، سلام کردنی.»

(احزاب - ۵۶)

در شاهنامه، می خوانیم :

جز او را مخوان کردگار جهان جز او رامدان آشکار و نهان
به پیغمبرش برکنیم آفرین به یارانش بریکی هم چنین

(۵۷-۱۱۶/۱۰۷/۳)

در این دو بیت، ملاحظه می کنیم که فردوسی، بدون درنگ، پس از توصیه به پرستش خداوند و یگانگی وی، از پیامبر ص و یارانش یاد می کند که بیانگر پیوند ناگسستنی توحید - نبوت و امامت است.

در جلد هفتم، بار دیگر فردوسی بر روان محمد - صلی الله علیه - و یارانش سلام و درود روز افزون می فرستد، آن هم پس از تأکید بر اینکه خدایی جز او، کردگار سپهر و ماه و مهر و انجم نیست.

جز او را مدان کردگار سپهر
فروزنده ی ماه و ناهید و مهر
وزو بر روان محمد(ص) درود
به یارانش برهریکی برفزود

(۷/۱۱۲/۱۹۳۰-۱)

و در دیگر جای، فرماید:

درود تو برگور ییغمبرش
که صلوات تاج است بر منبرش

(۷/۲۰۰/۹۳)

در این مجال، به نغز کلامی از حضرت علی علیه السلام در ضرورت و حکمت صلوات و درود، بر پیامبر اکرم - صلی الله علیه - کام جان را حلاوت می‌بخشیم که فرموده‌اند: «هرگاه از خدای سبحان درخواستی داری، ابتدا بر پیامبر اسلام - صلی الله علیه و آله - درود بفرست، پس حاجت خود را بخواه، زیرا خدا بزرگوارتر از آن است که از دو حاجت درخواست شده یکی را برآورد و دیگری را بازدارد.» (نهج البلاغه - حکمت ۳۶۱)

۱۴- طلب می‌لعل هاشمی

در جلد هفتم، فردوسی پس از نصایح شاپور ذوالاکتاف به اردشیر و پایان یافتن عمر وی، به یاد پیری خود و رنجهای روزگار می‌افتد، اما دل آرام می‌دارد که به شراب طهور بهشتی، به دست پیامبر هاشمی (ص) جان و روان را قرار و روح و راحت نصیب خواهد شد. و با می‌محبت پیامبر - صلی الله علیه - تلخی‌های دنیا و سختی‌های دوران کهولت و حساب سرای دیگر را، به آرامش می‌لعل هاشمی، بدل خواهد کرد که بندگی او نسبت به اهل بیت نبی - صلوات الله علیهم - از ژرفای دل، بوده است.

می‌لعل پیش آور ای هاشمی
زخمی که هرگز نگیرد کمی
چو شست و سه شد سال شد گوش کر
زگیتی چرا جویم آیین و فر

(۷/۲۵۶/۶۵۸-۹)

کدام خم است که کاستی نپذیرد، و محبت به شکوه و جلال گیتی را از دل می‌زداید،

جز خُم الهی و مهر نبوی و علوی. آری :

دروود تو برگور پیغمبرش که صلوات تا جست بر منبرش

(۷/۲۰۰/۹۳)

۱۵- در دوستی و دشمنی حضرت علی (ع) و آثار آن

پس از کشته شدن نوش زاد، در جنگ با لشکریان پدرش کسری، حکیم فردوسی، اندر زهای حکیمانه‌ای دارد که در دو بیت پایانی آن، از دوستی حضرت علی - علیه السلام - و بازتاب آن، و نیز کینه و دشمنی با آن بزرگوار و آثارش سخن می‌گوید:

اگر در دلت هیچ حب علیست تو را روز محشر به خواهش و لیست
وگر در دلت زوبود هیچ میغ بدان کاو بهشت از تو دارد دریغ

(۹۶۶ و ب حاشیه ۸/۱۰۹)

حضرت علی - علیه السلام - در آثار دوستی با اهل بیت - علیهم السلام - می‌فرماید: «کسی که دوست دارد ما را به دل خود، با ما باشد با زبان خود و جنگ کند با دشمن ما به شمشیر خود، پس او با ماست در بهشت.»

(انهار جاریه - ۷۹)

و یا فرموده‌اند: «منم قسمت کننده ی آتش و خزینه دار بهشت و... من خواننده شمایم به طرف جنت المأوی»

(انهار جاریه - ۷۱)

۱۶- علی (ع) ولی خدا - برترین یار پیامبر (ص)

از پرمعناترین ابیات در بیان برتری حضرت علی علیه السلام - در جمع یاران پیامبر - صلی الله علیه - در جلد هفتم شاهنامه، آمده است:

از و بر روان محمد درود به یارانش بر هر یکی برفزود
سرانجمن بد زیاران علی (ع) که خوانند او را علی ولی

همه پاک بودند و پرهیزگار سخنهايشان برگزشت از شمار

(۸-۶۶۶/۱۹۳۷)

و به راستی او (ع) - ولی راستین خداست که شیعیان شیفته و وفادارش در اذان و اقامه‌ی خود، چندین بار در هر شبانه روز گواهی می‌دهند که: اشهد ان علیا ولی الله.

فصل سوم

اعتقاد به عدل الهی و دادگری خداوند

یکی از کارسازترین اصول اعتقادی شیعه، باورداشتن عدل الهی و دادگری خداوند است. اصلی که آدمی را از ستم بازمی دارد. چرا که پیوسته خود را در محضر عدل الهی حاضر می‌بیند که ذره‌ای و مثقالی از اعمال خیر و شر، بر او پوشیده و بدون حساب رسی نماند. درست به همین دلیل محکم منطقی و عقلانی است که فردوسی پیوسته از دادگری خداوند، حاکمان ستمگر را می‌ترساند و هشدار می‌دهد که با عدل خود، شما را به عدالت دعوت کرده است پس دادگر باشید و یاور درویشان و...

در این مختصر به پاره‌ای از ابیات در این مهم، و برخی سخنان نغز خداوند در قرآن کریم و حضرت علی - علیه السلام - در نهج البلاغه، درباره ی عدل و دادگری - خداوند، اشاره می‌کنیم. ان شاء الله...

۱- سخن فریدون در دادگری خداوند

در جلد اول، فریدون دریاغ ایرج، سربریده ی او را در کنار گرفته، می‌گوید:

نهاده سر ایرج اندر کنار	سرخویشتن کرد زی کردگار
همی گفت کای داور دادگر	بدین بی گنه کشته‌اندر نگر

باور داشتن عدل الهی و دادگری خداوند، دل را آرام می‌بخشد که هیچ ستمی بی پاسخ نخواهد ماند. و از مبانی مهم روانشناسی فردی - اجتماعی در کاهش جنایات و جفاهای آدمی است در ایجاد رابطه‌ی خود با دیگران، و رعایت حقوق فردی - اجتماعی.

در قرآن کریم و کلام بزرگان دین مکرر بر لزوم اعتقاد به عدل الهی و رعایت دادگری در حیات آدمی تأکید شده است، از جمله در قرآن کریم می‌خوانیم

«و بترسید روزی را که بازگردانیده شوید در آن به سوی خدا، پس به هرکس آنچه را که فراهم کرده است، داده شود و ستم نشوند»

(۲۸۱:۴)

و یا: (پس چگونه است هنگامی که آنها را برای روزی گرد آوریم که شکی در آن نیست و داده شود به هرکس هرآنچه دست آورده است و ستم نشوند))

(۲۵:۳)

بیش از ۴۱ بار در قرآن کریم، به آیاتی برمی‌خوریم که خداوند را از هرگونه بیدادگری پاک و مبرا می‌داند، که به خواست خداوند و به فراخور، به آن آیات اشاره خواهیم کرد.

۲- دادگری خدا در نامه‌ی منوچهر به فریدون و در نیایش فریدون

در نامه‌ی منوچهر که به همراه سرتور برای فریدون می‌فرستد، می‌خوانیم :

نخست از جهان آفرین کرد یاد خداوند خوبی و پاکی و داد

(۱/۱۲۴/۷۵۷)

و در نیایش فریدون پس از پیروزی منوچهر، آمده است :

پس آنکه سوی آسمان کرد روی که‌ای دادگر داور راست گوی

تو گفתי که من دادگر داورم به سختی ستم دیده را یاورم

(۱/۱۳۲/۸۸۲-۳)

بی شک خداوندی که امر به دادگری می‌فرماید و راستگوست، خود نیز دادگروست در قرآن کریم می‌خوانیم: ((و اقسطوا ان الله يحب المقسطین: و دادگری کنید که خداوند دادگران را دوست دارد.))

(قصص: ۵)

۳- خدای دادگر در سخن سام و زال

در نیایش سام با خداوند، هنگامی که زال سپید موی به دنیا می‌آید، آمده - است:
سوی آسمان سربر آورد راست ز داد آور آنگاه فریاد خواست
(۱/۱۳۹/۶۱)

و آنجا که زال با رودابه سخن می‌گوید، از خداوند، با صفت دادگر داورم، یاد می‌کند:
پذیرفتم از دادگر داورم که هرگز ز پیمان تو نگذرم
(۱/۱۷۳/۵۷۶)

و در نامه ی زال به سام، می‌خوانیم:

ز خط نخست آفرین گستردید بدان دادگر کاو جهان آفرید
(۱/۱۷۷/۶۴۲)

و در ادامه ی نامه، به بهترین شکل به عدل الهی و داد یزدان، اشاره دارد:
کس از داد یزدان نیابد گریغ و گر چه بترد برآید به میغ
در قرآن کریم، آمده است: بازگردانیده شوند به سوی خدا، سرپرست حق ایشان، همانا حکم از آن ویست و او شتابنده‌ترین حسابگران است.
(۶: ۶۲)

۴- داور دادگر در سخن رستم

رستم هنگام رفتن به مازندران به زال می‌گوید:
کنون من کمر بسته و رفته گیر نخواهم جز از دادگر دستگیر
(۲/۹۰/۲۶۴)

و درخوان دوم و بیابان سوزان، دگر بار خدای را دادگر خواند:
چنین گفت کای داور دادگر همه رنج و سختی تو آری به سر
(۲/۹۲/۳۱۲)

و در ادامه، زمانی که خداوند برای راهنمایی رستم به سوی چشمه ی آب، میشی را
می‌فرستد، آن پهلوان، این چنین با خداوند سخن می‌گوید:
تہمتن سوی آسمان کرد روی چنین گفت کای داور راستگوی
هرآنکس که از دادگر یک خدای بسیچد نیارد خرد را به جای
(۲/۹۳/۳۲۵-۶)

۵- دادگری خدا در نامه ی کاوس و سخنان سیاوش
در جلد دوم، در نامه ی کاوس به سالار مازندران، آمده است:
نخست آفرین کرد بردادگر کزو دید پیدا به گیتی هنر
(۲/۱۱۰/۶۳۷)

وقتی سیاوش سالم از آتش می‌گذرد:
همی داد مژده یکی را دگر که بخشود بر بی گنه دادگر
(۳/۳۶/۵۱۷)

و از سخنان سیاوش به فرنگیس است، وقتی که خواب می‌بیند و با دل پاک، آینده را
پیش‌گویی می‌کند:

برین گونه خواهد گذشتن سپهر نخواهد شدن رام با من به مهر
زخورشید تابنده تا تیره خاک گذر نیست از داد یزدان پاک
(۳/۱۴۲/۲۱۹۰-۱)

و از گهربار کلام حضرت علی - علیه السلام - است در داد یزدان :
«خدا در وعده‌های خود راستگوست و برتر از آن است که به بندگان ستم کند، میان
مخلوقات به عدل و داد رفتار کرد و در اجرای احکام، عادلانه فرمان داد...»
(خطبه ۱۸۵/فراز ۲)

۶- خدای دادگر در سخن فردوسی و رستم

پس از آنکه کی کاوس، کیخسرو را بر تخت می‌نشاند، حکیم فردوسی، اندرزهای شیرین در اخلاق دارد و سخنانی عمیق درخداشناسی، از جمله از دادگری یزدان، گوید:

کمی نیست دربخشش دادگر فزونی نیایی توانده مخور

(۳/۲۵۰/۳۷۷۵)

واز سخنان دلنشین رستم، قبل از حمله به لشکر افراسیاب است:

گر آیدونک نیرو دهد دادگر بدید آورد رخش رخشان هنر

(۴/۲۴۶/۵۷۲)

حضرت علی - علیه السلام - فرمایند: «گواهی می‌دهم که خدا عدل است و دادگر، و دادرسی جداکننده ی حق و باطل.»

(خطبه ۲۱۴ / فراز ۱)

۷- دادخواهی خسرو از خداوند و سخنان او در دادگری یزدان

قهرمانان و شهریاران دادگر شاهنامه، چون یزدان را عادل می‌دانند، درهرجا با دشمنی اهریمنی یا ستمی، مواجه می‌گردند، از یزدان دادگر، داد می‌طلبند.

خسرو برای پیدا کردن بیژن در جام جهان نما (که در عرفان اسلامی نماد دل‌های پاک خدایی است) می‌نگرد، رومی قبا می‌بوشد و درپیش یزدان به پای می‌ایستد و می‌خروشد که:

ز فریاد رس زور و فریاد خواست از آهرمن بدکنش داد خواست

(۵/۴۳/۵۹۳)

و درنصایحی که به گودرز دارد، وقتی گروه چهارم لشکر را به فرماندهی او به جنگ افراسیاب می‌فرستد، از دادگری یزدان سخن می‌گوید و اینکه باید از بدی دوری کرد:

کسی کاو به جنگت نبندد میان چنان سازکش از تو ناید زیان

که نپسندد از ما بدی دادگر سپنج است گیتی و ما برگذر

(۵/۹۳/۱۳۰-۱)

و پس از شنیدن خبر پیروزی گودرز، شبگیر غسل کرده، بیش یزدان نیایش می‌کند:
دوتایی شده پشت و بنهاد سر همی آفرین خواند بردادگر
(۵/۱۴۱/۹۷۹)

۸- دادگری خداوند در نیایش کیخسرو و سخن گودرز
گودرز در برابر پیران که مزورانه، در آستانه ی شکست، پیشنهاد توقف جنگ می‌دهد،
پاسخ می‌دهد که داور دادگر از من بازخواست خواهد کرد، که چرا انتقام هفتاد خون
گرامی پسر را نادیده گرفته‌ام و...

به هفتاد خون گرامی پسر بپرسد زمن داور دادگر
ز پاسخ به پیش جهان آفرین چه گویم؟ چرا بازگشتم به کین
(۵/۱۵۶/۱۲۵۲-۳)

و از سخنان کیخسروست، وقتی تعدادی از لشکریان توران تسلیم می‌شوند و امان
می‌خواهند، در این شرایط سرسوی آسمان کرده، از یزدادادگر یاد می‌نماید و یاری
می‌جوید:

سپهد سوی آسمان کرد سر که‌ای دادگر داور چاره‌گر
... چنین کردشان ایزد دادگر نه رای و نه دانش نه پای و نه یر
بدو دست یازم که او یاریس زگیتی نخواهیم فریادرس
(۵/۲۳۰/۲۴۵۳ و ۲۴۵۵-۶)

همچنین پس از ناپدید شدن افراسیاب، کیخسرو با خداوند نیایش کرده، یاری
می‌طلبد و در معرفی افراسیاب او را گمراه و خدانشناس می‌خواند و...

... همی گفت کای داور دادگر تو دادی مرا نازش و زور و فر
که او راه تو دادگر نسپرد کسی را به گیتی به کس نشمرد
(۵/۳۵۹/۲۱۰۹-۱۰)

مگر باشدم دادگر یک خدای به نزدیک آن بدکنش رهنمای
(۵/۳۵۹/۲۱۱۲)

و از نیایش سوم کیخسرو با خداست :
همی گفت کای کردگار سپهر فرورزنده ی نیکی و داد و مهر
(۵/۳۸۷/۳۵۶۶)

۹- از سخنان لهراسب و جاماسب در داد الهی
لهراسب در ابتدای حکومت، سخنانی دارد، از جمله:
چنین گفت کز داور داد و پاک پر امید باشید و با ترس و باک
(۶/۱۸۳)

و از سخنان جاماسب، مشاور گشتاسب به اوست، پس از آنکه خبر کشته شدن
برادرش راه، به دست ترکان، می شنود:
توزین خاک برخیز و بر شو به گاه مکن فره ی پادشاهی تباه
که داد خداست و زین چاره نیست خداوند گیتی ستمکاره نیست
(۶/۹۴/۴۲۸-۹)

در این ابیات، مکرر بر دادگری خداوند تأکید می گردد، و ستمکاره بودن و بیدادگری،
از ساحت پاک یزدان، مردود شمرده می شود.
در قرآن کریم نیز همانطور که قبلاً اشاره نمودیم، بیش از ۴۱ بار، خداوند را از ستم و
بیداد پاک می داند. از جمله این آیه ی بسیار گویا و تکان دهنده که: «ان الله لا یظلم مثقال
ذرة و... همانا خدا ستم نکند به سنگینی ذره ای و...»
(۴۰:۴)

و در ادامه ی سخن جاماسب، می خوانیم :
مکن دلت را بیشتر زین نژند به داد خدای جهان کن بسند
(۶/۹۴/۴۳۱)

۱۰- دادگر بودن یزدان، از دیدگاه اسکندر، اردشیر و بهرام

در نامه ی اسکندر به موبدان و اندرزهای او، آمده است :

چو عنبر سرخامه ی او بشست سرنامه بود آفرین از نخست

برآن دادگر کاو جهان آفرید پس از آشکارا نهران آفرید

(۶/۴۰۵/۴۱۷-۱۸)

و اردشیر، پنج رای و نظر در تازگی کیش و دین دارد، از جمله:

.. یکی آنک از بخشش دادگر به آز و به کوشش نیایی گذر

(۷/۱۸۲/۴۷۸)

وقتی بهرام گور بر تخت می‌نشیند، سخنانی پرمایه دارد، که به دوبیت از آن اشاره

می‌شود:

.. پرستش گرفت آفریننده را جهاندار و بیدار و بیننده را

خداوند داد و خداوند رای کزویست گیتی سراسر به پای

(۴ و ۷/۳۰۴/۳)

۱۱- از سخنان ارزنده ی قباد و کسری در دادگری

خداوند در قرآن کریم، بارها انسان را به دادگری دعوت می‌فرماید، و به سوی عدالت

هدایت می‌کند، از جمله: «ان الله يامرکم ان تودوا الامانات الی اهلها و اذا حکم بین الناس

ان تحکوا بالعدل...: همانا خدا فرمانتان دهد که بازگردانید امانت‌ها را به اهل آنها و اگر

داوری کنید میان مردم آنکه به داد و عدل داوری کنید...»

(۵۸:۴)

قباد در ابتدای حکومت سخنانی دارد، که در بییتی از آن به خرسند بودن به داد

یزدان، اشاره می‌کند. حتی اگر این واژه ((داد)) را در این بیت به معنای عطا و داده‌ی

خدا بگیریم، نه عدل و داد، باز به یقین می‌توان گفت: کسی به داده ی خدا قانع و

خرسند است، که به داد او معتقد باشد. و اما آن بیت :

چو خرسند گشتی به داد خدای توانگر شدی یکدل و پاک رای

(۸/۲۹/۱۸)

و از سخنان ارزنده ی کسری در آغاز حکومت اوست که :

شما دل به فرمان یزدان پاک بدارید و زمامدارید پاک

که اویست بر پادشا پادشا جهاندار و پیروز و فرمانروا

فروزنده ی تاج و خورشید و ماه نماینده ما را سوی داد راه

(۸/۵۵/۴۲-۴۴)

که مفهوم مصراع (نماینده ما را سوی داد راه)، تا حدود زیادی با آیه‌ای که درابتدای این قسمت ذکر شد، هم خوانی دارد.

و خسرو پرویز در نیایش خود، خداوند را دادگر می‌خواند:

چنین گفت کای روشن دادگر درخت امید از تو آید به بر

(۹/۲۵/۲۵۰)

چه دلیلی محکم‌تر بر دادگری خداوند، و پاک دانستن ذات اقدس او از ستم و بیدادگری می‌توان یافت، جز کلام حق او، که خود را از ستم و بیداد، پاک و منزّه می‌داند:

«... و ما انا بظلام للعبيد... و من ستم کننده و بیدادگر نسبت به بندگان نیستم...»

(۲۹:۵۰)

فصل چهارم

اعتقاد به معاد و قیامت - بهشت و دوزخ و حسابرسی در جهان آخرت

از دیگر اصول مهم اسلام، اعتقاد به معاد و جهان آخرت و کیفر و پاداش دسررای دیگرست، که البته بازتاب بسیار عمیق در افکار و رفتار، نوشتار و گفتار افراد آدمی در مقام و شرایط متفاوت دارد. شهریاران و حاکمان، زبردستان و فرمانبران، پهلوانان و خردمندان و... هرکدام به گونه‌ای اعتقاد خود را به این اصل انسان ساز و هدف آفرین، بیان می‌دارند. حکیم فردوسی نیز درنامه‌ی پرمایه‌ی خود، از زبان شخصیت‌های شاهنامه، به فراخور شرایط زمانی و مکانی، از این اصل مهم اعتقادی، سخن می‌گوید که به خواست خداوند، به آنها نظری خواهیم داشت.

۱- دوزخ جایگاه دروغگویان (سخن کاوه آهنگرست)
در جلد اول شاهنامه، وقتی موبدان گواهی دروغ بر دادگری و راستی ضحاک نوشتند

و از کاوه آهنگر می‌خواهند که آن را تأیید و امضا کند. شجاعانه فریاد اعتراض برمی‌آورد، که شما دل از ترس خدای بریده‌اید، و با این گواهی ناحق و دروغ، و حمایت از ستمگری چون ضحاک ناپاک دین، همه راهی دوزخ و جهنم و عذاب الهی خواهید شد، زیرا شما باران دیو و اهریمنید.

خروشید کای پای مردان دیو
بریده دل از ترس کیهان خدیو
همه سوی دوزخ نهادید روی
سپردید دلها به گفتار او

(۱۵-۱۶۳/۲۱۴)

در قرآن کریم، دو بار به گواهی دروغ ((شهادة الزور)) اشاره شده است و به پرهیز از آن سفارش می‌شود.

(۲۲: ۳۰ و ۲۲: ۲۵)

همچنین در کلام وحی، در وصف گناهکارانی که از خداوند نمی‌ترسند و جایگاه آنان دوزخ است، آیات بسیاری آمده است از جمله:
«وهرگاه به او گفته شود از خدا بترس، تکبر به گناه او را بگیرد، وی را دوزخ بس است و چه بد و زشت آرامگاهی.»

(۲: ۲۰۶)

۲- ضرورت فراهم کردن توشه برای روزشمار

از سخنان فریدون است در ضرورت مهیا کردن دست مایه و توشه برای روز حساب
... کزین هرچه دانید از کردگار
بود رستگاری به روزشمار
بجوید و آن توشه ی ره کنید
بکوشید تا رنج کوته کنید

(۹۹-۱۹۷/۲۹۸)

در قرآن کریم از اسماء و صفات روز قیامت، «یوم الحساب» یعنی «روزشمار» است، که چهاربار تکرار شده است. از جمله: «هذا ما توعدون لیوم الحساب: این است آنچه نوید داده می‌شوید برای روزشمار.»

(۳۸: ۵۳)

در دو بیت بالا، فریدون ملاک رستگاری در قیامت و روز شمار را با خردمندی، بیان می‌کند و آن برگزیدن راهی است که خدایی است و از کردگار. پس باید آن را توشه‌ی راه این سفر پرخطر کرد با کوشش و تلاش، که رنج دنیا را کوتاه و آسان می‌سازد. و این از زیباترین توصیه‌های اعتقادی - اخلاقی است از حکیم فردوسی و به زبان فریدون.

۳- کشته شده در جنگ با اهریمن، بهشتی است.

قارن سپه سالار منوچهر، برای ترغیب و اعتماد به نفس لشکریان، به آنها می‌گوید که اگر کشته شوید، پاک از گناه و بهشتی هستید چرا که جنگ با دشمن ایران - سلم و تور - جنگ با اهریمن است:

بکشید کین جنگ آهرمنست

همان دردوکین است و خون جستن است

کسی کاو شود کشته زین رزمگاه

بهشتی بود شسته پاک از گناه

(۷۰۵ و ۱/۱۲۱۷۰۳)

۴- سخن زال در وصف آخرت و توشه‌ی آن

وقتی زال به معماهای منوچهر پاسخ می‌دهد، آخرت را جای ماندن و قرار و آرام همیشگی آدمی، می‌نامد:

دگر شارستان بر سر کوهسار سرای درنگست و جای قرار

(۱/۲۲۲/۱۲۹۰)

در این بیت شارستان آباد، آخرت است که باقی ماند و جای آرام و قرار است. در قرآن کریم می‌خوانیم: «... و ان الاخرة هی دائر القرار: و همانا خانه‌ی آخرت، سرای آرام و قرار است.»

(۳۹:۴۰)

و نیز فرماید: «والاخرة خیر و ابقی: آخرت برای تو بهتر و ماندنی‌تر است.»
حضرت علی - علیه السلام - نیز فرموده‌اند: «والاخرة ابد: آخرت همیشه است.»
(انهار جاریه - ۶۳)

زال، در ادامه سخنی بسیار نغز دارد و ارزنده، که اگر نیکنامی توشه‌ی سفر ما باشد،
جان و روان آدمی در جهان آخرت «بر آن سر» - عزیز و گرامی خواهد بود.
چنین رفت از آغاز یکسر سخن همین باشد و نو نگردد کهن
اگر توشه مان نیکنامی بود روانها بر آن سرگرامی بود.
(۷-۱۲۹۶/۱۲۲۲)

خداوند متعال می‌فرماید: «خواستہ و مال و فرزندان زیب زندگانی دنیا است و
بازمانده‌های شایسته - اعمال خیر و نیک و... - بهتر است نزد پروردگار تو به یادش و بهتر
است در آرزو.»
(سوره کهف - ۴۶)

۵- رستم و تقاضای گنج آکنده در آن گیتی
رستم درخوان دوم، از خداوند می‌خواهد که در آن گیتی - اگر از رنج و سختی وی
خرسند است - گنج او را آکنده دارد. زیرا آن گنج ماند که رضای خداوند است و بهشت
او

چنین گفت کای داور دادگر همه رنج و سختی تو آری به سر
گر ایدونک خشنودی از رنج من بدان گیتی آکنده کن گنج من
(۱۳-۳۱۲/۲۹۲)

۶- سرای دیگر، جای برتر
در پایان غم‌انگیز داستان سهراب، سخنانی را حکیم فردوسی بیان می‌کند در اینکه
مرگ داد است، و بنده باید تسلیم حق باشد. انسان با مرگ به جای بهتر رفته، آرام

می‌یابد. پس باید کوشید که وقت گذشتن از این گیتی، سرانجام و نام نیک با خود برد.
... به رفتن مگر بهتر آیدش جای چو آرام یابد به دیگر سرای
به گیتی در آن کوش چون بگذری سرانجام نیکی بر خود بری
(۱۳ و ۱۶/۲۱۷۰)

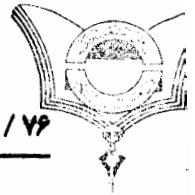
۷- در قیامت، حساب رسی با خداست
در آغاز داستان سیاوش، حکیم فردوسی، سخنانی دلکش و آموزنده دارد که در آن
به قیامت و حساب رسی روز محشر و معاد اشاره می‌فرماید:
... چو رفتی سروکار با ایزد دست اگر نیک باشدت کار ار بدست
(۱۶/۳۷)

در قرآن کریم، بیش از ده بار به حساب رسی خداوند و سریع الحساب بودن او، اشاره
شده است. و آن اینکه هرکس هرکاری انجام داده باشد، خداوند به حساب او رسیدگی
خواهد کرد. از جمله می‌فرماید: «الیوم تجزی کل نفس بما کسبت و... امروز هرکس بدانچه
فراهم کرده است. پاداش داده شود، امروز ستمی نیست. همانا خداوند است شتابنده در
شمار و حساب»

(۴۰:۱۷)

۸- دوزخ بهره‌ی دیوان و ستمگران است
پس از کشته شدن سیاوش به دستور افراسیاب، پیران می‌گویند، انسان‌های پلید و
شیطان صفت - همچون کرسیوز - دیوانی اهل دوزخ و گمراه کننده‌اند.
فریبنده دیوی زدوزخ بجست بیامد دل شاه ترکان بخت
(۵/۲۴۰/۱۵۷۳)

بارها در قرآن آمده است که شیطان و اهریمن و یارانش، دوزخی اند و باید از
وسوسه‌ی آنها به خداوند پناه برد: «و اما یفزعنک من الشیطان نزع فاستعذ بالله



تاسیس ۱۳۷۶
تابخانه تخصصی آیین
ایم سمیع علیم: و اگر انگیزشی از شیطان برانگیزدت، پس پناهنده به خدا شو،
همانا و شنوای داناست.»

(۲۰۰:۷)

در ادامه، پیران به افراسیاب هشدار می‌دهد که اگر فرنگیس - دخترت را با نوزادی
که در شکم دارد، بکشی، دراین جهان لعن و نفرین نصیب تو خواهد شد و در آخرت
دوزخ:

به فرزند با کودکی درنهان درفشی مکن خویشتن درجهان
که تا زنده‌ای بر تو نفرین بود پس از زندگی دوزخ آیین بود.

(۳/۱۵۷/۲۴۱۲-۱۳)

در نهج البلاغه، حضرت علی - علیه السلام - درباره ی سرنوشت ستمکاران
در قیامت، سخنی را از پیامبر - صلی الله علیه و آله - نقل می‌فرمایند که:
«روز قیامت رهبر ستمگر را بیاورند، که نه یآوری دارد و نه کسی از اوپوزش خواهی
می‌کند، پس او را در آتش جهنم افکنند و در آن چنان می‌چرخد که سنگ آسیاب، تابه
قعر دوزخ رسیده، به زنجیر کشیده شود.»

(نهج البلاغه ص ۳۱۱ - خطبه ۱۶۴)

۹- در آن گیتی، سخن نیک دستگیرست

حکیم فردوسی، نامه ی ارزشمند و سخن خود را، یادگار نیک جاویدی می‌داند که
در آن گیتی نیز دستگیر است و نجات دهنده، زیرا که اثر او کار خیری است که به
آدمیان طریق اعتقاد و اخلاق و سعادت می‌آموزد.

... که هرکس که اندر سخن داد ز من جز به نیکی نگیرند یاد
بدان گیتیم نیز خواهشگرست که با تیغ تیزست و با افسرست

(۳/۱۶۹/۲۵۸۲-۳)

۱۰- حاکم دادگر، دردو گیتی شاد است

از سخنان رستم و پهلوانان، در حضور کیخسروست که شاه دادگر، دردو گیتی از کردار شاد خواهد بود.

... که هرکس که درشاهی او داد داد شود در دو گیتی زکردار شاد

(۴/۲۴/۲۷۱)

۱۱- ستم و فساد نهالی در دوزخ

کیخسرو به افراسیاب پیغام می فرستد که تو، با کشتن سیاوش و برادرت و... از نژاد اهریمنی و نهالی به دوزخ فرستاده ای،

یعنی به طور قطع و یقین جایگاه ستمکار و ظالم، دوزخ است و این همان اعتقاد عمیق به معاد و حساب رسی قیامت است که بارها خداوند به آن اشاره فرموده است.

... بکشتی و تا بوده ای بدتنی نه از آدم، از تخم اهرمنی

نهالی به دوزخ فرستاده ای نگویی که از مردمان زاده ای

(۴۴ و ۵/۳۰۹/۱۲۴۲)

۱۲- نیایش کیخسرو و طلب جای نیک و بهشت در آخرت

در نیایش اول کیخسرو، او نگران است که دریایان عمر، گرفتار خود برتر بینی شود و ناسپاس از یزدان، بنابراین پیوسته سروتن شسته، به نیایش می پردازد. از جمله می خواهد که خداوند روان و جان او را بدان سرا، به جایگاه نیکان برد و این زیباترین اعتقاد یک حاکم و هر فرد آدمی است که هدف ساز و امید آفرین است برای پرهیز از ستم و کوشش در دادگری.

کنون آن به آید که من راه جوی شوم پیش یزدان پر از آب روی

روانم بدان جای نیکان برد که این تاج و تخت مهی بگذرد.

(۵/۳۸۱/۲۴۴۶-۴۷)

و در نیایش دوم او، می‌خوانیم :

همی گفت کای برتر از برتری فزاینده ی پاکی و مهتری
تو باشی به مینو مرا رهنمای مگر بگذرم زین سبنجی سرای

۱۳- دل روشن، جهان دیگر را ببیند

کیخسرو، خوابی می‌بیند که در آن سروش به او می‌گوید که باید، آماده ی رفتن به دیگر سرا باشی. بنابراین کیخسرو چنین گوید:

به یزدان گراید همی جان من که آن دیدم از رنج ، درمان من
بدید آن جهان را دل روشنم خروشد زبدهای او جوشنم

(۵/۳۹۶/۲۷۱۱-۱۲)

آنچنان این اعتقاد به سرای قرار، قوی است و آرام بخش که دل پاک، آن را در همین جهان می‌بیند و ورود به آن جهان را، درمان رنج خود می‌شمارد.

۱۴- نیکی در این سرا، کام یابی در دیگر سرا

پس از آنکه پیکر رستم و رخس و زواره، به خاک سپرده می‌شود، حکیم فردوسی اندرزی حکیمانه می‌دهد و آن، توصیه به گرایش به سوی نیکی برای کسب رستگاری و کامیابی در سرای دیگر است:

تو تا زنده‌ای سوی نیکی گرای مگر کام یابی به دیگر سرای
در قرآن کریم، برای ترغیب آدمی به گرایش به نیکی و اعمال خیر، می‌خوانیم: «و بازمانده‌های شایسته (نیکی و خیر و...) نزد پروردگار تو بهتر است در پاداش، و بهتر است در بازگشت.»

(۷۶:۱۹)

و این آیه بی تردید، تأکیدی بر فرمایش حکیم فردوسی است، در اینکه نیکی‌های این جهان، مایه ی سعادت در آخرت است.

۱۵- طلب بخشایش و بهشت برای رستم

رودابه پس از مدتی غم و افسردگی دراندوه از دست دادن فرزند، هنگامی که بهبود

می‌یابد، چنین می‌گوید:

بهرت او، ما از پس او رویم	به داد جهان آفرین بگرویم
به درویش داد آنچه بودش نهان	همی گفت با کردگار جهان
که‌ای برتر از نام و زجایگاه	روان تهمتن بشوی از گناه
بدان گیتیش جای ده در بهشت	برش ده ز تخمی که ایدربکشت

(۳۴-۳۳۱/۳۴۱/۶)

در قرآن کریم، آیه‌ای بسیار هشدار دهنده است که در قیامت، هرکس نتیجه‌ی اعمال خود را در این دنیا، خواهد دید. این همان اعتقاد و باوری است که رودابه و دیگر شخصیت‌های خردمند شاهنامه دارند. حال دیگران هر چه می‌خواهند بگویند که این داستان، پیوند با بخش حماسی شاهنامه‌ی قبل از اسلام دارد و... - در آیه‌ی شریفه می‌خوانیم:

«یوم تجد کل نفس ما عملت من خیراً محضراً و... روزی (قیامت) که هر آنکس، آنچه را از خوبی آماده کرده است، بیابد و...»

(۳: ۳۰)

۱۶- اسرافیل (ع) در داستان اسکندر

در داستان اسکندر، حرف از صور اسرافیل بر سرکوه است و خروش اندرز او به اسکندر، که: درآز مکوش، چرا که روزی، خروش صور به گوش تو خواهد رسید، پس توشه‌ی راه برگیر و...

سکندر چو بشیند شد سوی کوه	به دیدار برتغ شد بی گروه
سرافیل را دید صوری به دست	برافراخته سر، زجای نشست
پر از باد لب، دیدگان پرزنم	که فرمان یزدان کی آید که دم

چو برکوه روی سکندر بدید چو رعد خروشان فغان برکشید
که ای بنده ی از چندین مکوش که روزی به گوش آیدت این خروش
که چندین مرنج از پی تاج و تخت به رفتن بیارای و بر بندرخت

(۷/۸۳/۱۳۹۷-۱۴۰۲)

این ابیات گویا، راه را بر گفتگو می‌بندد زیرا در شاهنامه به طور گسترده و دقیق، برمعاد و آخرت و حسابرسی محشر تأکید شده است. خداوند در کتاب خود، از حشر بندگان و مخلوقات برای حساب رسی، با دمیده شدن ((صور اسرافیل)) می‌فرماید:

((و نفع فی الصور، ذلک یوم الوعید: و دمیده شد در صور، این است روز بیم.))

(۲۰:۵۰)

در قرآن کریم، ۱۰ بار، «صور» به کار رفته است.

۱۷- از سخنان حکیمان در قیامت و حساب رسی بر سر تابوت اسکندر وقتی اسکندر می‌میرد، حکیمان و بزرگان بر سر تابوت او، هر کس سخنی دارد، که دلالت بر باور حساب رسی قیامت و معاد می‌کند.

دگر گفت چون پیش داور شوی همان برکه کشتی همان بد روی

(۷/۱۰۸/۱۸۵۵)

در قرآن کریم، می‌خوانیم: «روزی (قیامت) که مرد بنگرد آنچه را پیش فرستاده است.»

(۴۰:۷۸)

دگر گفت پرسنده پرسد کنون چه یاد آیدت پاسخ رهنمون
که خون بزرگان چرا ریختی به سختی به گنج اندر آویختی

(۷/۱۰۹/۱۸۶۷-۶۸)

حضرت علی - علیه السلام - در حساب رسی قیامت، و پاداش اعمال این دنیا، در آن سرا، می‌فرمایند: «... به یاد قبر باش که گذرگاه تو، به سوی عالم آخرت است. که

همانگونه که به دیگران پاداش دادی، به تو پاداش می‌دهند، و آن گونه که کاشتی، درومی کنی، آنچه امروز پیش می‌فرستی، فردا بر آن وارد می‌شوی...»

(نهج البلاغه - خطبه ۱۵۳ فراز ۷)

دگر گفت چون پیش داور شوی همان بر که کشتی همان بدروی

(۷/۱۰۸/۱۸۵۵)

۱۸- رستاخیر - دوزخ و بهشت در سخن ارسطالیس و بهرام

از اندر زهای ارسطالیس به اسکندر است که:

بپرهیز و خون بزرگان مریز که نفرین بود بر تو تا رستاخیر

(۷/۱۰۳/۱۷۳۰)

و از سخنان بهرام گوراست، درباره ی بهشت و دوزخ، رستاخیز و روز شمار و... پس

از آنکه بر تخت می‌نشیند.

... به هستی یزدان گواهی دهیم روان را بدین آشنایی دهیم

بهشت و زدوزخ وز رستاخیر زنیک و زبندنیست راه گریز

کسی کاو نگرود به روز شمار مراو را تو با دین و دانا مدار

(۷/۳۰۵/۲۱-۲۳)

به کوشش بجویم خرم بهشت خنک آنک جز تخم نیکی نکشت

(۷/۳۰۵/۲۹)

بخش دوم :

اصول اخلاقی - اجتماعی، در نامور نامه ی باستانی

مقدمه‌ی بخش دوم

در سرتاسر شاهنامه، پرمایه‌ترین مبانی اخلاقی و اجتماعی به چشم می‌خورد که در صورت شناخت، باور و عمل به آن، آدمی از تنگناهای حیات آلوده به زشتی‌های اخلاقی، رها شده، مدینه‌ی فاضله‌ای سبز و خرم، در برابر خود خواهد دید. همان دنیایی که در آن، خردمندی و دانش، دادگری و عدالت، صدقه و دستگیری از درویشان، پاک دینی و خداپرستی و... ملاک‌های واقعی انسان، برای برتری و سرفرازی و فیروزیست همان جهانی که در آن، دیوان پلید آزمندی و طمع، رشک و حسادت، بخل و خساست، کینه و عداوت، هواپرستی و شهوت و خشم و خشونت، جایی ندارند و باید به طور جدی و خردمندانه، با آنها مبارزه کرد. در غیر این صورت، با تصاویر زیبایی که به قلم توانای حکیم فردوسی، نگارگری شده‌اند، در داستانها، با همه وجود، بازتاب و عاقبت شوم گرفتاری در دام این دیوان راه، احساس می‌کنیم، به گونه‌ای که خرد و عقل، بدون لحظه‌ای تردید ما را ترغیب به پرهیز از آلودگی به این صفات اهریمنی می‌کند و کاملاً آماده برای مبارزه.

با این رذایل اخلاقی و تلاش برای دست یابی به ارزشهای والای اخلاقی می‌سازد. به خواست خداوند، در این بخش، تا جایی که مجال و توان اجازه دهد، به بررسی این اصول اخلاقی - اجتماعی در شاهنامه، خواهیم پرداخت.

فصل اول

در ضرورت خردمندی و ارزش خرد

۱- ستایش خرد

حضرت علی - علیه السلام - می‌فرمایند: «العقول مواهب: عقلاها بخشش‌های

خداست.»

(انهار جاریه ۶۲)

در خردگرایی و خردورزی حکیم فردوسی، همین بس که خود را به بیان کوتاهی درباره‌ی خرد، خرسند نمی‌بیند و علاوه بر اینکه در مقدمه‌ی نامه‌ی خود، بخشی جدا، تحت عنوان «ستایش خرد» دارد، در طول بی‌افکندن کاخ بلند نظم نغز خود، باز هم چون شیفته‌ای از مطلوب خود - «خرد سخن به میان می‌آورد، زیرا بی‌تردید دریافته است که: ((لاشی احسن من عقل مع علم: هیچ چیز نیست نیکوتر از عقل که با علم باشد.))

(انهار جاریه / ۸۳)

کنون ای خردمند وصف خرد بدن جایگه اندر خورد

کنون تا چه داری بیار از خرد که گوش نیوشنده زوبرخورد

(۱۷-۱۱۳/۱۶)

در این قسمت حکیم فردوسی، با خطاب به خردمند- (که می‌تواند مراد خود فردوسی باشد) - وصف خرد را می‌طلبد، که جایگاه مناسب کشش و اثر است بی درنگ این فرمایش حضرت علی - علیه السلام - تداعی می‌شود که: «هو الذی «العاقل» یضع الشی مواضعه: خردمند کسی است که هر چیز را به جای خود گذارد (بگوید آنچه سزاوار است و به جا آورد آنچه شایسته است.»

(نهج البلاغه فیض / ۱۱۹۱ / حکمت ۲۲۷)

خرد بهتر از هر چه ایزد بداد ستایش خرد را به، از روی داد

(۱۱۳/۱۸)

خرد رهنمای و خرد دلگشای خرد دست گیرد به هر دو سرای

(۱۱۳/۱۹)

خرد فرستاده و قاصد حق است. و درست به همین جهت رهنماست و دلگشا، که موهبت حضرت سبحان است و بوی یار بی همتای یکتا می‌دهد، و به کارگیری آن، یعنی تمسک به ریسمان و تکیه گاهی که در رسیدن به سعادت دنیا و آخرت ما را یاری می‌کند و مدد می‌رساند حضرت علی - علیه السلام - چه زیبا می‌فرمایند: «العقل رسول الحق: خرد فرستاده ی حق است»

(انهار جاریه / ۶۲)

و انسان بی خرد تنهاست و دلتنگ، چون از شکوفه ی دلگشای خرد بی بهره است. زیبا کلام حضرت علی - علیه السلام - است که: «الحق غربة: بی عقلی، تنهایی است»

(انهار جاریه / ۶۱)

۲- خردمایه ی شادمانی و فزونی

ازوشادمانی و زویت غمست وزویت فزونی وزویت کمست

(۱۱۳/۲۰)

حضرت علی - علیه السلام - فرمایند: «العقل شفاء و الحمق شقاء: خرد شفا دهنده است و نادانی بدبختی است.»

(انهار جاریه / ۶۲)

پس بی شک شادمانی از به کارگیری خرد، حاصل می‌شود و غم و تیره روزی، از نادیده گرفتن و عمل نکردن به رهنمودهای آن، نصیب آدمی می‌گردد. پس تنها فرد دانا است که از گفتار خردمند حکیم، بهره می‌برد

۳- بی خرد رنجور است و خوار.

چه گفت آن خردمند مرد خرد که دانا زگفتار او برخوردار
کسی کاو خرد را ندارد ز پیش دلش گردد از کرده ی خویش ریش
هشیوار دیوانه خواند و را همان خویش بیگانه خواند و را

کسی که از نعمت بزرگ خرد بهره نبرده است و آن گوهر را پیش درآمد کارهای خود قرار نمی‌دهد، آزوده دل و پریشان خاطر است و پشیمان خواهد شد. و البته انسانهای هشیوار او را دیوانه می‌شمارند و اقوام و خویشان بیگانه می‌خوانند، زیرا وجود انسان بی خرد، مایه ی زیان و آسیب اخلاقی و روحی است، درست به همین دلیل حضرت علی - علیه السلام - توصیه به پرهیز از هم نشینی با نادان، می‌فرمایند، چون فضیلت و شرف و عزت آدمی، به گوهر عاقلی و خردمندی اوست. حضرت علی - علیه السلام می‌فرمایند: «العقل فضیلة الانسان: عقل و خرد فضیلت انسان است»

(انهار جاریه / ۶۲)

۴- خردمایه ی ارجمندی دو سراسر است

ازویی به هر دو سرای ارجمند گسسته خرد پای دارد به بند

(۱/۱۳/۲۵)

به این دلیل انسان خردمند، به هر دو سرای عزیز و ارجمند است که، راه راست را از

عقل و خرد می‌طلبند و بی شک، می‌یابند. حضرت علی - علیه السلام - می‌فرمایند:
«استرشد العقل: راه راست را از عقل و خرد طلب کن»
(انهار جاریه ۶۵)

و نیز فرمایند: ((بس است تو را سود بردن از عقل و خرد که راههای گمراهیت را از راههای رستگاریت آشکار می‌سازد. (زیرا این سود، همه ی سودها را در بردارد))
(نهج البلاغه فیض / ۱۲۸۴ / حکمت ۴۱۳)

و از آنجا که انسان نادان و گسسته خرد، گرفتار جهل خود و خسران آن است حضرت علی علیه السلام - توصیه به پرهیز از هم نشینی با جاهل و فرمانبرداری نکردن از نادان می‌فرماید تا سالم بمانیم: «عص الجاهل تسل: نافرمانی کن نادان را تا سالم بمانی»
(انهار جاریه ۶۵)

۵- خرد نخستین آفرینش و چشم جان است

خرد چشم جان است چون بنگری تو بی چشم شادان جهان نسپری
نخست آفرینش خرد را شناس نگهبان جان است و آن سه پاس
(۱/۱۳۲۶-۲۷)

خرد مخالف هو است و هوا آفت جان، به همین دلیل، نگهبان و حافظ جان است.
حضرت علی - علیه السلام می‌فرمایند: «الهوی ضد العقل»
(انهار جاریه ۶۳)

و در حدیث است که: ((اول ما خلق الله العقل: اولین چیزی را که خداوند آفرید، عقل است.)) نخست آفرینش خرد را شناس.

۶- گفتار خردمندان، چراغ راهنماست

در ابیات دیگر، حکیم فردوسی توصیه می‌فرماید که، ازگفتار خردمندان، باید بهره برد و راه درست را جست. سپس با تواضع و فروتنی، عجز خود را از ستایش خرد بیان

می‌دارد.

به گفتار دانندگان راه جوی به گیتی بیوی و به هرکس بگوی
زهر دانشی چون سخن بشنوی از آموختن یک زمان نغنوی
چو دیداریابی به شاخ سخن بدانی که دانش نیابد به بن
از آنجا که حکمت و خرد و دانش پیوندی تنگاتنگ دارند، فردوسی، حکیمانه پند
می‌دهد که لحظه‌ای از فراگیری و آموختن نباید غفلت ورزید، زیرا دانش هرگز به انتها
نمی‌رسد و هر لحظه، جوانه‌ای تازه دارد و شکوفه‌ای بدیع، که باید در پی کسب آن از هیچ
رنج و زحمت نهراسیدو...

حضرت علی - علیه السلام می‌فرمایند: «هر ظرفی تنگ می‌گردد (پر می‌شود) به آنچه
درون آن می‌گذارند، مگر ظرف علم و دانش (سینه و دل) که چون علم در آن راه یافت،
فراخ می‌گردد و گنجایش دارد برای پذیرفتن علم دیگر».

(نهج البلاغه فیض ۱۷۹/۱ / حکمت ۶)

۷- خردمند داند سزای بدی، بدی است

در جلد اول، وقتی ضحاک از موبد می‌پرسد که چرا فریدون قصد کشتن من دارد، وی
خرد را شرط دریافت و درک پاسخ می‌داند و آن، اینکه خردمند می‌داند بازتاب بدی،
بدی است. تو پدرش را کشته‌ای و او تو را خواهد کشت.

دلاور بدو گفت گربخردی کسی بی بهانه نسازد بدی

(۱/۵۶/۹۷)

پس انسان خردمند، بدی نمی‌کند تا بدی نبیند. خداوند نیز فرماید: «والذین
کسبوا السيئات جزاء سيئة بمثلها: و آنان که بدی کردند، کیفر هر بدی همانند آن است».

(یونس / ۲۷)

۸- برتری خرد بر مال و خواسته (سخن فریدون)

در اندرز فریدون به فرزندان، به ویژگی‌هایی اشاره می‌شود که پرورده ی شاه، باید داشته باشد، از جمله پارسایی، پاک دینی و روشن دلی و اینکه خرد او برخواسته و مال باید برتری داشته باشد.

زبان راستی را بیاراسته خرد خیره کرده ابرخواسته

(۱/۸۸/۱۴۸)

۹- باور دانندگان خرد

پس از آنکه منوچهر آماده ی انتقام خون پدرش می‌گردد، حکیم خردمند بار دیگر می‌گوید که دانندگان خرد، گفته‌اند: کیفر بدی، بدی است، همانگونه که در (۱/۵۶/۹۷) به آن اشاره شد. با توجه به این نکته انسانهای خردمند از بدی پرهیز می‌کنند، زیرا از عاقبت آن آگاه هستند.

چه گفتند دانندگان خرد که هرکس که بد کرد کیفر برد

(۱/۱۱۱/۵۳۱)

قبلاً به آیه‌ای در این مورد اشاره شد.

۱۰- خدایا، گیتی ز نابخردان بپرداز (سخن فرانک)

فرانک در نیایش خود، پس از رفتن فریدون به جنگ ضحاک ستمگر، از خداوند می‌خواهد که گیتی را از نابخردان پاک کند - زیرا انسان‌های نادان، همواره مایه‌ی رنج و گرفتاری خود و دیگران هستند، از جمله ضحاک خود برترین و ناپاک دین.

بپرداز گیتی ز نابخردان

بگردان ز جانش ید جادوان

۱۱- خردمایه ی پیروزی (سخن فریدون)

از سخنان فریدون به منوچهر این است که، هوش و خرد از شرایط پیروزی انسان و موفقیت او در برابر مشکلات زندگی است:

یکی داستان زد جهان دیده کی	که مرد جوان چون بود نیک پی
به دام آیدش ناسگالیده میش	پلنگ از پس پشت و صیاد پیش
شکیبایی و هوش و رای و خرد	هژبراز بیابان به دام آورد

(۱/۱۱۸/۶۴۳-۴۵)

۱۲- خردمندی ضرورت شهریاری

پیوسته در شاهنامه «خردمندی» از بایدهای اخلاقی شهریاران و صفات ضروری پهلوانان است. منوچهر در معرفی خود، علاوه مردانگی، نیکی و داد و مهر، فرزاندگی و خردمندی را نیز از صفات ارزشی خویش به حساب می آورد.

همم دین و هم فرهی ایزدی است همم بخت نیک و همم بخردی است

۱۳- وصیت سام و قباد در گزینش خرد

از وصایای سام به زال، دادگری، اطاعت از شهریار و برگزیدن خرد بر خواسته و مال و میل است.

چنین گفت زال را کای پسر	نگر تا نباشی جز از دادگر
به فرمان شاهان در آراسته	خرد را گزین کرده برخواسته

(۱/۲۴۶/۱۶۰۵-۶)

و از وصیت قباد به برادرش، قارن است که پیوسته با خرد پیوند داشته باش، پس از آنکه به وی می گوید که چگونه او را به خاک بسپارد.

سپار ای برادر تو پدرور باش همیشه خرد تاروتوبود باش

(۲/۱۷/۱۷۲)

وقتی به فرمایش حضرت علی علیه السلام توجه کنیم، دلیل این برتری خرد را درمی‌یابیم که می‌فرمایند: «کم من ذلیل اعزه عقله: چه بسیار ذلیل را که عزیز کرده عقل او»

(انهار جاریه/)

۱۴- دیوان، بی‌خرد و خشن هستند

آتش خشم و بدی در وجود انسان‌های پرخرد جایی ندارد و انسان‌های پلید و دیوان نابکار، بی‌خردند.

یکی پر ز آتش یکی پرخرد خرد با سردیو کی درخورد

(۲/۴۲/۵۳۲)

۱۵- خردمند اهل راستی و خدا گراست

از گفتگوی رستم و کیقباد است که انسان خردمند، هرگز به ناراستی نمی‌نگرد و نمی‌گردد:

سزد گره‌آنکس که دارد خرد به کژی و ناراستی ننگرد

(۲/۷۲/۱۵۸)

همچنین از باورهای رستم است، که انسان خردمند، هرگز از خدای یکتای دادگر، روی بر نمی‌گرداند و غافل نمی‌شود، زیرا خرد حکم می‌کند که روی از یزدان بر نتابد.

هرآنکس که از دادگر یک خدای بسیچد نیارد خرد را به جای

(۲/۹۳/۳۲۶)

از آنجا که یاد خدا، روشنی دل و راه آدمی است، بی‌شک انسان خردمند از یاد و راه خداوند، غافل نمی‌شود و نمی‌پیچد. حضرت علی علیه السلام می‌فرمایند: «همانا خدای سبحان، یاد خود را روشنی بخش دل‌ها قرار داد و...»

(نهج البلاغه / خطبه ۲۲۲ / فراز ۲)

۱۶- خرد آموزگار آدمی

در نامه ی کاوس به سالار مازندران، می خوانیم :

کنون گرشوی آگه از روزگار روان و خرد بادت آموزگار

(۲/۱۱۰/۱۶۴۴)

حضرت علی - علیه السلام - می فرمایند:

«خردمند آن است که هر چیزی را در جای خود می نهد.»

(نهج البلاغه / ۱۶۷۹ / حکمت ۲۳۵)

که این نکته، نقش آموزگاری خرد را، در راهنمای و هدایت انسان عاقل، به خوبی

بیان می کند.

۱۷- گفتار خردمندان، مایه ی آرامش

سخن چون برابر شود با خرد روان سـراینده رامش برد

(۳/۱۶/۲)

حضرت علی - علیه السلام - می فرمایند: «گفتار حکیمان اگر درست باشد، درمان

است و اگر نادرست باشد، درد جان است.»

(نهج البلاغه / حکمت ۲۶۰)

۱۸- خرد مانع چون و چرا در کار خدا

آنچه آدمی را از چون و چرا در کار خدای دادگر، باز می دارد، خرد است.

چرانه به فرمانش اندر نه چون خرد کرد باید بدین رهنمون

(۳/۱۴۵/۱۶۶۶)

۱۹- خرد، سودمندترین سرمایه

سرمایه ی هرکس که سرانجامش شد، خرد است و گوهر. رستم با دیدن فرزندش

فرامز، این باور اخلاقی را بیان می‌کند:

یکی داستان زد بروپیلتن که هرکس که سربرکشد زانجمن
خردباید و گوهر نامدار هنریار و فرهنگش آموزگار

(۳/۱۷۹/۲۷۳۸-۹)

حضرت علی - علیه السلام - فرمایند: «سرمایه‌ای از عقل سودمندتر نیست»

(نهج البلاغه / حکمت ۱۱۳)

۲۰- خردمند، دور از کیش اهریمنی است

انسانی که در جستجوی خرد است و به دنبال خردمندان، آرامش می‌جوید و ایمنی.
و به سوی کیش اهریمنی گرایش پیدا نمی‌کند، زیرا خرد مانع این گناه بسیار خطرناک و
نگران‌کننده است:

... کسی کاو خرد جوید و ایمنی نیازد سوی کیش اهرمنی

(۳/۱۹۱/۲۹۳۰)

۲۱- اندرز حکیم فردوسی خطاب به خردمند

انسان خردمند، همیشه مورد خطاب حکیم فردوسی است.

زیرا سخن حکیمانه ی او را دانایان اهل خرد، درک توانند کرد. در ابیات زیر،
فردوسی، به خردمند می‌گوید که کردگار، پروردگارتست و تو بنده‌ای. یعنی انسان اهل
خرد، این معنای پرستش و توحید را درمی‌یابد. و در ادامه، بیان می‌فرماید که انسان
بی خرد کوردل، معترف و معتقد به یزدان نیست و بی شک لایق هم نشینی نخواهد بود.

کنون ای خردمند بیدار دل مشو درگمان پای درکش زگل
تورا کردگارست پروردگار تویی بنده و کرده ی کردگار
چون گردن به اندیشه زیرآوری زهستی مکن پرسش و داوری
نشاید خور و خواب با آن نشست که خستو نباشد به ایزد که هست

دلش کور باشد، دلش بی خرد خردمندش از مردمان نشمرد

(۸۴-۳۳۰۸۰-۳/۲۰۲)

۲۲- خرد، شناسنده ی نیک و بد

جو هر سه بیایی خرد بایدت شناسنده ی نیک و بد بایدت

(۴/۹/۱۰)

کلام روشن و نورانی حضرت علی - علیه السلام - تأییدی است برسخن حکیم
فردوسی امام علیه السلام می فرمایند: «عقل تو را کفایت کند که راه گمراهی را از
رستگاری نشانت دهد.»

(نهج البلاغه / حکمت ۴۲۱)

۲۳- خردمند معترف به یکتایی خداوند و عاجز از ستایش او

انسان خردمند است که با دریافت حقیقت توحید، اعتراف به عجز خود از ستایش
یزدان کرده، راهی برای روان و خرد، جز اعتراف به وجود و یکتایی خداوند، نمی داند.

تو بر کردگار روان و خرد ستایش گزین تا چه اندر خورد
ببین ای خردمند روشن روان که چون باید او را ستودن توان
تو خستو شو آن را که هست و یکیست روان و خرد را جزین راه نیست

(۴-۲-۱/۱-۴/۳۰)

۲۴- خردمند، غم جهان گذران نخورد

جهان چون گذاری همی بگذرد خردمند مردم چرا غم خورد

(۵/۲/۳۴)

۲۵- آفت خرد، پیروی از هوای نفس

پیروی از هوای نفس، آفت خرد است و دام عقل، خردمندی که هوای نفس را پایمال کند، داستانش به شیر دلیری می‌ماند که در مبارزه پیروز است.

که گر بر خرد چیره گردد هوا نیابد ز جنگ هواکس رها
خردمند کرد هوا را به زیر بود داستانش چو شیر دلیر

(۴۱-۵/۵۸/۸۴۰)

حضرت علی - علیه السلام - می‌فرماید: ((ای بندگان خدا! به نادانی‌های خود تکیه نکنید و تسلیم هوای نفس خویش نباشید که چنین کسی بر لبه ی پرتگاه قرار دارد و بار سنگین هلاکت و فساد را بردوش می‌کشد.))

(خطبه ۱۰۵ فراز ۸)

۲۶- تأمل و درنگ در کارها، نشان خردمندی

انسان دانا و خردمند، در هر کار درنگ کرده، از شتاب می‌پرهیزد، زیرا نتیجه ی آن پشیمانی و حسرت است.

(چرا عاقل کند کاری که باز آرد پشیمانی)

برخلاف انسان نادان، که با تندی و شتاب، برای خود اندوه و غم می‌خرد.

حکیم فردوسی گوید:

که دانا به هر کار سازد درنگ سراندر نیارد به پیکار و ننگ

سبکسار تندی نماید نخست به فرجام کارانده آرد درست

حضرت علی - علیه السلام - می‌فرماید: «هر کس شتاب کرد، لغزید»

(انهار جاریه ۷۸)

و در جلد پنجم گوید:

که هر جای تندی نباید نمود سر بی خرد را نشاید ستود.

(۵/۳۱۸/۱۳۸۴)

که می‌توان برای واژه ی «تندی» علاوه بر شتاب، معنی خشم را در نظر گرفت.

۲۷- طلب خرد از خداوند

کیخسرو در نیایش خود، از خداوند، خرد و توان تفکر بر نیک و بد و تشخیص این دو را می‌طلبد.

همی گفت کای برتر از جان پاک برآرنده ی آتش از تیره خاک
مرا بین و چندین خرد ده مرا هم اندیشه ی نیک و بد ده مرا

(۵/۳۸۱/۲۴۵۷-۸)

۲۸- دشمن خردمند به از دوست بی خرد

دشمن دانا بهتر از دوست نادان است و بی تردید انسان خردمند، در هر کار می‌اندیشد و توان خود را در انجام امور، می‌سنجد.

که دشمن که دانا بود به زدوست ابا دشمن و دوست دانش نکوست
براندیشد آن کس که دانا بود به کاری که بروی توانا بود

(۶/۱۵۵/۳۲۳-۲۴)

حضرت علی - علیه السلام - می‌فرمانید: «پسرم! از دوستی با احمق بپرهیز، چرا که می‌خواهد به تو نفعی رساند، اما دچار زیانت می‌کند».

(نهج البلاغه / حکمت ۳۸ / فراز ۱)

۲۹- خردمند، عاقبت اندیش است

هرآن کس که دارد روانش خرد سرمایه ی کارها بنگرد

(۶/۲۴۰/۳۷۴)

حضرت علی - علیه السلام - در اینکه انسان خردمند، سرانجام کارها را می‌نگرد، فرموده‌اند: «عاقل با چشم دل، سرانجام کار را می‌نگرد و پستی و بلندی آن را

تشخیص می‌دهد،...».

(نهج البلاغه / خطبه ۱۵۴ / فراز ۱)

۳۰- خرد پرور یزدان پناه، نمی‌میرد

در معرفی آیین زردشت و صفات آن پیامبر، در شاهنامه آمده است که، بار آن خرد است، و کسی که خرد را می‌پروراند، هرگز نمی‌میرد.

همه برگ آن پند و بارش خرد کسی کاو خرد پرورد کی مرد

(۶۱۶۸/۴۱)

و انسانی که از روی خرد ورزی، برخداوند تکیه کرده، به او پناه می‌برد و جان و روان خود را با خداشناسی آگاهانه و خردمندانه می‌پروراند، پیوسته زنده و جاوید است.

نمیرد کسی کاو روان پرور به یزدان پناه ز راه خرد

۳۱- خردمند، میانه روست و بی‌ریا و نرم گفتار

خوشا انسانی که علاوه بر گفتار نرم و شرم و بی‌ریایی، خرد دارد و میانه روست

خنک آنک آباد دارد جهان بود آشکارای او چون نهان

دگر آنک دارد هم آوای نرم خرد دارد و شرم و گفتار گرم

میانه‌گزینی بمانی به جای خردمند خوانند و پاکیزه رای

(۴۷۵ و ۲-۷/۱۸۲/۴۷۱)

۳۲- تمام خوبی‌ها، زاییده‌ی خرد است (خرد، بسیار نام است)

در ابیاتی که سخنهای ارزنده‌ی موبد بهرام، در نشست با فرستاده‌ی قیصر مطرح می‌شود، آمده است که چیزی، برتر از خرد، وجود ندارد و چون همه‌ی خوبی‌ها زاییده‌ی خرد است، بی‌تردید نام او از اندازه‌ی می‌گذرد و هرکس آن را به گونه‌ای نام می‌برد: وفا و مهر، راستی و زیرکی، بردباری و رازداری، دریافت اسرار جهانی و...

دگر آنک بسیار نامش بُود	رونده به هر جای کامش بود
خرد دارد ای پیر بسیار نام	رساند خرد پادشا را به کام
یکی مهر خوانند و دیگر وفا	خرد دور شد، دردماند و جفا
زیان آوری راستی خواندش	بلند اختری زیرکی داندش
گاهی بردبار و گهی رازدار	که باشد سخن نزد او پایدار
پراکنده این است نام خرد	از اندازه‌ها نام او بگذرد
تو چیزی مدان کز خرد برترست	خرد بر همه نیکویها سرست
خرد بیند آگنده راز جهان	که چشم سرما نبیند نهان

(۶۳-۵۱۷۵۶/۵/۷۱۴)

حضرت علی - علیه السلام - درباره ی برتری خرد، می‌فرماید: «سرمایه‌ای
سودمندتر از عقل و خرد نیست.»

(نهج البلاغه / حکمت ۱۱۳ / فراز ۱)

و یا فرموده‌اند: «بردباری پرده‌ای است پوشاننده و عقل شمشیری است بران، پس
کمبودهای اخلاق خود را با بردباری ببوشان و هوای نفس خود را با شمشیر عقل و
خرد، بکش.»

(نهج البلاغه / حکمت ۴۲۴)

فصل دوم

در ارزش راستگویی و صداقت، زیان ناراستی و دروغ

یکی دیگر از مهم‌ترین اصول اخلاقی، در روابط فردی و اجتماعی، پیوند با راستی و راستگویی و پرهیز از دروغ و کژی و کاستی است، زیرا اساس اعتماد افراد بر صداقت یکدیگر است و اگر اعتماد به وجود آمد، آرامش روحی - روانی را نیز در پی دارد و در این شرایط، انسان‌ها بهتر به وظایف خود آشنا شده، اهل عمل خواهند بود و به گفتار تنها قانع نمی‌شوند، زیرا اثبات صداقت و راستی، در توأم بودن کردار و گفتار است.

خداوند متعال، خود را در قرآن کریم، راستگوترین معرفی می‌فرماید:

«... و من اصدق من الله حدیثاً؛ و کیست راستگوتر از خداوند در سخن.»

(۸۷:۴)

و به دلیل همین تأکید و تأثیر است، که حکیم فردوسی، در نامه‌ی ارجمند خود، بارها از راستی و راستگویی و ضرورت آن می‌گوید، و پرهیز از دروغ و ناراستی را توصیه می‌کند.

۱- دویار بس است، بی آزاری و راستی

در جلد اول، فریدون فرزندان را پند می‌دهد که خردورز و پاک دین باشند و زبان خود را به راستگویی، آراسته سازند.

زبان راستی را بیاراسته خرد خیره کرده ابرخواست

(۱/۸۸/۱۴۸)

حضرت علی - علیه السلام - در راستگویی می‌فرمایند: «چهار چیز است که به هرکس داده شده، پس به تحقیق داده شده خیر دنیا و آخرت را: صدق حدیث و... راستی گفتار و...» می‌بینیم که اولین عامل خیر، راستگویی است و نیز فرمایند: «الصدق ینجی: راستی نجات می‌دهد»

(انهار جاریه)

در اصول کافی، بابی به راستگویی و اداء امانت، اختصاص دارد. امام صادق - علیه السلام - فرموده‌اند: «به طول دادن رکوع و سجود مرد ننگرید، زیرا به آن عادت کرده، و اگر ترک کند، وحشتش گیرد، ولی به راستی گفتار و اداء امانتش بنگرید.»

(اصول کافی / ج ۳ / ۱۶۵)

۲- راستی، از خرد است

از سخنان کیقباد و رستم است که، انسان خردمند به سوی کژی و ناراستی گرایش پیدا نمی‌کند.

سزد گر هر آن کس که دارد خرد سوی کژی و ناراستی ننگرد

(۲/۲۲/۱۵۸)

حضرت علی - علیه السلام - فرمایند: «خردمندترین، راست‌ترین شماست»

(انهار جاریه / ۶۹)

۳- راستی، مانع فروغ دروغ است و ناراستی مایه ی کاستی
وقتی گرسیوز، با مطرح کردن دروغ های شیطانی سعی دارد افراسیاب را به سیاوش،
بدبین سازد، می خوانیم که با آشکار شدن راستی، فروغ دروغ کاستی می پذیرد:
هر آنجا که روشن بود راستی فروغ دروغ آورد کاستی

(۳/۱۳۳/۲۰۵۶)

و نیز قباد، گوید:

نخواهم به گیتی جز از راستی که خشم خدا آورد کاستی

(۲/۲۳/۱۸۱)

حضرت علی - علیه السلام - فرمایند: «اجل شی الصدق: برزگترین چیز، راستی

است.»

(انهار جاریه / ۶۹)

و از سخنان تهمتن در جمع بخردان است که :

همی مردمی باید و راستی زکزی بود کمی و کاستی

(۴/۲۳۲/۳۴۹)

۴- به از راستی در جهان کار نیست

رستم، چون پیران را اهل راستی می داند که به فرنگیس و سیاوش کمک کرده است،
نمی خواهد به دست خود، در رویارویی با لشکر افراسیاب، او را بکشد.

ولیکن نخواهم که به دست من شود کشته این پیر با انجمن

که او را به جز راستی پیشه نیست زبند بردلش راه اندیشه نیست

ازین پس مرا جای پیکار نیست به از راستی در جهان کار نیست

(۴/۲۳۲/۳۵۷-۸ و ۳۶۱)

حضرت علی - علیه السلام - می فرمایند: «ملازم باش راستی و امین بودن را، که این

هر دو طبیعت اختیار و نیکان است.»

(انهار جاریه / ۶۵)

۵- دانش و راستی، سرمایه‌ی خردمند

اساس رشد روح و روان آدمی، والاترین سرمایه‌ی خردمند، دانش و راستی است که حکیم فردوسی، در آغاز داستان دوازده رخ، از آن می‌گوید:

سرمایه‌ی مرد سنگ و خرد
در دانش و آنگهی راستی
زگیتی بی‌آزاری اندر خورد
گرین دونیایی روان کاستی

(۵/۸۶/۹-۱۰)

حضرت علی - علیه السلام - فرموده‌اند: «الصدق خیر مبنی: صدق و راستی، بهترین بناهاست.»

(انهار جاریه / ۶۳)

۶- زیان دروغگویی

سخن انسان پرگوی دروغگو و ریاکار نزد انسان خردمند، بی ارزش است و بی اثر. زبان پرزگفتار و دل پردروغ

بمرد دانا نگیرد فروغ

(۵/۳۰۷/۱۲۱۱)

همچنین دروغ، مایه‌ی بی فروغی عبادت و پرستش است. و انسان دروغگو از بی اثر بودن عبادت خود آگاه است.

همی داند ان کس که گوید دروغ
همی زان پرستش نگیرد فروغ

(۷/۱۷/۱۹۹)

در قرآن کریم، بارها آمده است که در زمین سیر کرده، با دیده‌ی عبرت بنگرید که عاقبت تکذیب کنندگان و دروغگویان، چه شده است؟ «فسیروا فی الارض فانظروا کیف کان عاقبة المکذبین»

(۳: ۱۳۷)

۷- راستی، ضرورت کاردار و حاکم

اردشیر، به دبیران و کارداران پند می‌دهد که، باید پیوسته راستی و فرزانی جویند تا از آز دور مانید:

همه راستی جوی و فرزانی ز تو دور باد آز و دیوانگی

(۷/۱۷۴/۳۳۱)

و نیز در شاهنامه می‌خوانیم که، رخ پادشاه دروغگو تیره باشد و هرگز عزت و سرفرازی او پایدار نخواهد ماند و فروغی نخواهد گرفت.

رخ پادشاه تیره دارد دروغ بلندیش هرگز نگیرد فروغ

(۷/۱۸۸/۵۷۳)

حضرت علی - علیه السلام - می‌فرمایند: «... از دروغ برکنار باشید که با ایمان فاصله دارد. راستگو در راه نجات و بزرگواری است، اما دروغگو برب پرتگاه هلاکت و خواری است...»

(نهج البلاغه / خطبه ۸۶ / فراز ۱۲-۱۱)

فصل سوم

در ضرورت آهستگی و نرمی و پرهیز از خشم و تندى

۱- نرم گوی، درشتى نشنود

درشتى زكس نشنود نرم گوی سخن تا توانى به آرم گوی

(۳۷/۱۸)

حضرت على - عليه السلام - می فرمایند: «به درشتى كه از عبادت، نرمى گفتار است.»

(انهار جاريه / ۷۰)

درقرآن كريم، از زبان لقمان حكيم، درپرهيز از آواز بلند و درشت گویی، می خوانيم:
«... و فروکش از آواز و صوت خویش، همانا ناخوش ترين آوازه‌ها و صوت‌ها، آواز خران
است.»

(لقمان / ۱۹)

همچنين حضرت على عليه السلام - می فرمایند: «راه برده شود بربزرگی مرد با کمی
گفتار و راه برده شود بر عقل مرد با خوبی گفتار او.»

(انهار جاريه / ۸۵)

۲- خشم مایه ی پشیمانی است

از نصایح پیلسم به افراسیاب، برای اینکه او را از کشتن سیاوش منصرف کند، این است که شتاب نکردن و خشمگین نشدن، پشیمانی و رنج به دنبال ندارد:

زدانا شنیدم یکی داستان	خرد شد برآن نیز هم داستان
گه آهسته دل کم پشیمان شود	هم آشفته را هوش درمان شود
شتاب و بدی کار آهرمنست	پشیمانی جان و رنج تنست

(۳/۱۴۷/۲۲۵۵-۵۷)

و چنین ادامه می‌دهد که:

بفرمای بند و تو تندی مکن که تندی پشیمانی آرد به بن

(۳/۱۴۷/۲۲۶۱)

در جلد چهارم، پس از آنکه طوس از کشتن فرود نادم می‌شود،

می‌خوانیم:

که تندی پشیمانی آردت بار	تو در بوستان تخم تندی مکار
که تندی نه کار سپهد بود	سپهد که تندی کند بد بود

(۴/۶۷/۹۱۵ و ۱۷)

حضرت علی - علیه السلام - این چنین توصیه به پرهیز از خشم می‌فرمایند که:

«دور شو از خشم و غضب که اول آن دیوانگی و آخرش پشیمانی است»

(انهار جاریه / ۶۸)

همچنین می‌فرمایند: «تندخویی بی مورد، نوعی دیوانگی است، زیرا که تند خو

پشیمان می‌شود و اگر پشیمان نشد، پس دیوانگی او پایدار است.»

(نهج البلاغه / حکمت ۲۵۵)

۳- هنر مرد تند، چون تیغی است کند

هنر بی خرد در دل مرد تند چوتیغی که گردد ز زنگار کند

انسان خردمند اهل هنر و مردانگی، برخشم و غضب خود چیره می‌گردد، و چیز درمواقعی که مصلحت او ایجاب می‌کند و عقل بر آن حکم می‌نماید، تندى نخواهد کرد. ولی انسان بی‌خرد، که درغیر ضرورت خشمگین می‌شود، حتی اگر صاحب هنر باشد، بهره‌ای نخواهد برد و کارایی نخواهد داشت همچون تیغ زنگار گرفته که برندگی خود را از دست داده است.

۴- فرجام خشم و تندى، اندوه است

انسان دانا، چون درکار تندى و شتاب نمی‌کند و دچار خشم نمی‌گردد، نادم نخواهد شد، زیرا لغزشی درکارش نیست.

اما انسان نادان به دلیل تندى، نادم و اندوهگین خواهد بود.

که دانا به هرکار سازد درنگ سراندر نیارد به پیکار و ننگ
سبکسار تندى نماید نخست به فرجام کارانده آرد درست

(۵/۱۱۱/۴۴۷-۸)

و یا می‌فرماید:

که هر جای تندى نباید نمود سربى خرد را نشاید ستود

(۵/۳۱۸/۱۳۸۴)

حضرت علی - علیه السلام - فرموده‌اند: «... و از خشم و تندى بپرهیز که لشکر بزرگ شیطان است.»

(نهج البلاغه / نامه ی ۶۹ / فراز ۱۵)

و نیز می‌فرمایند: «هرکه تندى و شتاب کرد، لغزید»

(انهار جریه / ۷۸)

۵- خشم، همچون زندان است و آهستگی مایه ی ماندگاری

برای انسانها، به ویژه شهریاران، خشم مایه ی گرفتاری و بند و زندان است و پاک

رایى و آهستگی، عامل حفظ تاج و ماندگاری

چو خواهی که تاج تو ماند به جای مبادی جز آهسته و پاک رای

(۵/۳۷۵/۳۳۵۶.۲۳۵۹)

حضرت علی - علیه السلام - در توصیه به آهستگی و مدارا کردن با مردم و رعیت، در نامه به جناب مالک اشتر، می‌فرماید: «در آنجا که مدارا کردن بهتراست، مدارا کن و... پروبالت را برابر رعیت بگستران، با مردم گشاده روی و فروتن باش و...»

(نهج البلاغه / نامه ۴۶ فراز ۳)

۶- کوش تا از خشم دور شوی

رستم به اسفندیار، پند می‌دهد که :

به مردی زدل دورکن خشم و کین جهان را به چشم جوانی مبین

(۶/۲۴۰/۳۸۳)

و از اندرزهای اردشیر، به جانشین خود - شاپور - است، که اگر پادشاه خشم آورد، انسان پارسا، او را نادان و سبک مایه می‌خواند.

بدان کوش تا دورباشی زخشم به مردی بدار از گهنکار چشم

چو خشم آوری هم پیشمان شوی به پوزش نگهبان درمان شوی

هرآنکه که خشم آورد پادشا سبک مایه خواند و را پارسا

(۷/۱۸۸/۵۷۸-۸۰)

حضرت علی - علیه السلام - دراینکه حاکم باید از خشم و غضب بپرهیزد، فرموده‌اند: «... خشم را فرو نشان، و به هنگام قدرت ببخش، و به هنگام خشم، فروتن باش، و در حکومت مدارا کن تا آینده خوبی داشته باشی...»

(نهج البلاغه / نامه ۶۹ / فراز ۶)

اردشیر، هنگام سخن با مهران، انسان خردمند نرم گفتار را، می‌ستاید:

خنک آنکه آباد دارد جهان بود آشکارای او چون نهران

دگر آنک دارد هم آوای نرم خرد دارد و شرم و گفتار گرم

(۷/۱۸۲/۴۷۱-۲)

فصل چهارم

در نکوهش آزمندی و ستایش قناعت و خرسندی

یکی از رذایل اخلاقی که آدمی را، از حقایق انسانی و الهی کاملاً جدا می‌سازد، و اسباب کینه توزی و نزاع و آشفتگی‌های روحی را فراهم می‌کند، و مایه ی بیداد و ستم و نادیده گرفتن حقوق دیگران می‌شود، «آزمندی و طمعکاری» است. به ویژه اگر شهریاری گرفتار آفت این صفت باشد، زبردستان را نادیده گرفته، از آسایش ایشان به خاطر مال اندوزی خود غافل می‌شود، و نابرابری‌های اجتماعی را دامن زده، گسترش می‌دهد، که بی تردید با این روش مقدمات خواری و نابودی خود را نیز فراهم می‌سازد. در شاهنامه بسیار از این صفت، نکوهش شده، به پرهیز از آن توصیه می‌شود، که به خواست خداوند، نگاهی به سخنان حکیم فردوسی در این مهم، خواهیم داشت.

۱- بنده ی آز مباحث (آز میپرست)

وقتی فردوسی، از سرنوشت فریدون و پسرانش سخن می‌گوید، توصیه به دوری از آز، که اندوه آور است، می‌نماید:

جهان چون برو برنماید ای پسر تو نیز آز میپرست و انده مخور

(۱۷۹/۱۲)

حضرت پیامبر- صلی الله علیه و آله در نکوهش حرص و انسان آزمند، می‌فرمایند: «(هرکه حرص به دنیا دارد و زیاد تلاش از برای تحصیل او می‌کند، البته از او محروم است و با وجود محرومی از او مذموم است نزد خالق و مخلوق در هرکاری که می‌کند و...)»

(مصباح الشریعه / ۱۸۷)

۲- آز، دیوی خطرناک و خوارکننده

حرص، همچون اژدهایی است که جان و روان آدمی را، به خطر می‌اندازد و دیوی است که اگر، انباز کسی شد، او را خوار و گرفتار می‌کند. این نکته را از سخنان فریدون به فرزندان سرکش و حریص او - سلم و تور - در می‌یابیم:

به تخت خرد برنشست آرتان چراشد چنین دیو انبازتان

بترسم که درجنگ این اژدها روان یابد از کالبدتان رها

(۱/۹۷/۲۹۱-۲)

حضرت علی - علیه السلام - فرموده‌اند: «کوچک گردانید خود را، کسی که طمع و آرزو

روش خویش قرارداد.»

(نهج البلاغه فیض / حکمت ۲)

۳- خردمند چادر آزمندی نپوشد

حرص و آزمندی، همچون چادری است که انسان هشیار و دانشی، آن را بر جان و

روان خود، نپيچد.

ایا دانشی مرد بسیار هوش همه چادر آزمندی میپوش
که تخت و کله چون تو بسیار دید چنین داستان چند خواهی شنید
(۲/۳۵/۴۳۳-۴)

حضرت علی - علیه السلام - می فرمایند: «آز و طمع بندگی همیشگی است آزمند همیشه گرفتار و بنده است، و تا از طمع چشم نبوشد، آزاد نگشته، رهایی نیابد.»
(نهج البلاغه فیض / حکمت ۱۷۱)

۴- آزمندی مایه ی دلتنگی
و گرا آزمندیست و اندوه و رنج شدن تنگ دل درسرای سپنج
(۲/۷۱/۱۳۵)

بی تردید، نیازمندی مایه ی احساس اندوه و افسردگی خاطر خواهد شد، و حضرت علی - علیه السلام - آزمندی را، نیازمندی دائمی می دانند:
«انسان آزمند، همیشه نیازمند است»
وی ا می فرمایند: «از برای حریص، بی نیازی نیست.»
(انهار جاریه / ۷۶)

۵- دوری از آز، شیوه ی شهریار
کیقباد و دیگر شهریاران و پهلوانان شاهنامه، در سخنان خود، خویش را، از آز دور می دانند.

مرانیست از کینه و آز رنج بسی چیده ام درسرای سپنج
(۲/۷۱/۱۴۷)

حضرت علی - علیه السلام - می فرمایند: «حرص زیاد، خواننده ی بدی است»
(انهار جاریه / ۶۲)
یا می فرمایند: «الطمع مذل: طمع ذلیل کننده است.»
(انهار جاریه / ۸۳)

و در آفت کینه، فرموده‌اند: «برای کینه ور، دوستی نیست»

(انهار جاریه / ۸۳)

بی تردید، تمامی این گفتار نغز، دلیل محکم حکیم است، در توصیه به پرهیز از آزمندی و حرص.

۶- آژ دشمن است

از سخنان ارزنده ی موبد، به رستم و لشکریان است که :

سوی آژ منگر که او دشمن است دلش برده ی جان آهرمنست

(۳/۱۹۶/۲۹۹۵)

حضرت علی - علیه السلام - بسیار روشن و دقیق، از آفات آژ و طمع، سخن می‌گویند. آن امام همام می‌فرمایند: «آژ و طمع، به هلاکت می‌کشاند و نجات نمی‌دهد، و به آنچه ضمانت کند وفادار نیست. و بسا نوشنده آبی که بیش از سیراب شدن، گلوگیرش شده و...»

(نهج البلاغه / حکمت ۲۷۵)

۷- چو دانی نمائی، تاج آژ بر سر منه

از اندرزه‌های زیبای حکیم فردوسی، این است که چون درد دنیا مدت دراز نخواهی ماند، تاج آژ بر سر مگذار و آن را نابود کن.

چودانی که ایدر نمائی دراز به تارک چرا برنهی تاج آژ

همان آژ را زیر خاک آوری سرش را سراندرمغاک آوری

(۳/۲۰۲/۳۰۷۳-۴)

۸- آژ، مایه ی بی آبرویی و گرفتاری

اگر بنده و مطیع این صفت ناپسند شوی، بی تردید از آبروی خود کاسته‌ای و در رنج

و نیاز کوبیده‌ای.

چو بستی کمر بر درراه آز شود کارگیتیت یکسر دراز
پرستنده ی آز و جویای کین به گیتی زکس نشنود آفرین

(۵/۸۶/۲-۵)

یا گوید:

.. چو زین سه گذشتی هم رنج و آز چه درآز پیچی چه اندر نیاز
بخور آنچه داری و بیشی مجوی که از آز کاهد همی آبروی
دل شاه ترکان چنان کم شنود همیشه به رنج از پی آز بود

(۵/۸۷/۱۶ و ۱۸ و ۱۹)

حضرت علی - علیه السلام - می‌فرمایند: «طمع ورزی، بردگی همیشگی است»

(نهج البلاغه / حکمت ۱۸۰)

قبلاً، به روایاتی در باره ی اینکه آزمندی، نیازمندی است، اشاره شد، دراین مجال
از سخن، به روایتی دیگر از حضرت علی علیه السلام - می‌پردازیم که می‌فرمائید:

« طمعکار همیشه خوار و زبون است»

(نهج البلاغه / حکمت ۲۳۶)

و در زیان کینه‌توزی، فرموده‌اند: «... با یکدیگر دشمنی و کینه توزی، نداشته باشید
که نابود کننده‌ی هر چیزی است...»

(نهج البلاغه / خطبه ۸۶ / فراز ۱۲)

۹- آزمند بی خرد، گنهکارترین مردم

گنهکارتر چیز، مردم بود که از کین و آزش خرد گم بود

(۷/۶۶/۱۰۹۵)

حضرت علی - علیه السلام - می‌فرمایند: «آن که جان خود را با آز و طمع ببوشاند،

خود را پست کرده و...»

(نهج البلاغه / حکمت ۲)

۱۰- هرگز با آز دست مسا

پس از داستان ساختن ایوان مداین، حکیم فردوسی، پندهای ارزنده‌ای دارد. از جمله اینکه می‌فرماید: «دنیا سرای سپنج است و زودگذر، پس هرگز به طرف آز و کینه مرو».

مسا ایچ با آز و با کینه دست	زمنزل مکن جایگاه نشست
سرای سپنجست با راه و رو	تو گردی کهن دیگر آرند نو

(۸-۳۳۵/۳۷۷۷-۹)

فصل پنجم

در پرهیز از خود برتر بینی، غرور و هواپرستی

از جامع ترین درسهای اخلاقی، پرهیز از خود بینی و هواپرستی و غرور است، که نه تنها در کلام بزرگان اخلاق به آن اشاره شده است، بلکه یکی از اصول بسیار مهم و مورد تأکید، در عرفان اسلامی است، زیرا انسان خود بین نسبت به یزدان سرکش می شود و دیگر، در روابط اجتماعی و انجام وظایف، نمی تواند خدا بین و حق جو باشد، در نتیجه ظالم می شود و بیدادگر، آزمند می گردد و جاه طلب و بی تردید آلوده به مفاسد دیگر اخلاقی که علاج آن، بسیار مشکل خواهد بود. در شاهنامه ی فردوسی، حکیم، بارها به آثار زیانبار خود بینی و هواپرستی اشاره می فرماید، به ویژه آنجا که، خود بینی شهریاران و غرور بعضی از جنگاوران، مصالح کشور و افراد را، به خطر انداخته، یزدان پرستی را از خاطر می برد. به خواست خدا در این مجال، به پاره ای از آن گفتا پرمایه، اشاره می کنیم.

۱- منی کردن، عامل شکست در کارها

در داستان جمشید، آنگاه که بر اثر قدرت فراوان، این شهریار، گرفتار دام منیت شده، روی از بندگی یزدان برمی تابد، حکیم فردوسی، با عنوان سخن گوی یا فر و هوش، پند می‌دهد که: «خسرو باید بندگی را پیشه ساخته، در آن راه پربار، بکوشد. زیرا خود برتر بینی مایه ی نافرجامی در کارهاست.»

منی کرد آن شاه یزدان شناس ز یزدان بیچید و شد ناسپاس
منی چون بپیوست با کردگار شکست اندر آورد و برگشت کار
چه گفت آن سخن گوی با فرو هوش چو خسروشوی بندگی را بکوش

(۲-۷۱ و ۱/۴۲/۶۲)

در اصول کافی، از امام صادق - علیه السلام - در باب خود برتر بینی، می‌خوانیم:
«من دخله العجب هلک: هر که را خود بینی فراگیرد، هلاک شود»

۲- یاد مرگ مانع خودبینی

از نصایح موبد، به ضحاک مغرور و خودبین است که: «چون آدمی، برای مرگ از مادر زاده شده است، پس باید غرور و خودبینی را ترک کند.»

بدو گفت پردخته کن سر ز باد (غرور و خودبینی) که جز مرگ را کس ز مادر نژاد
جهاندار پیش از تو بسیار بود که تخت مهی را سزاوار بود

(۴-۱/۵۶/۸۳)

۳- بد دینی و بد خویی، حاصل هواپرستی

اگر هوا و آرزو، جای خرد را بگیرد، اندیشه و آیین و خوی آدمی را، به سوی بدی‌ها متمایل و دگرگون خواهد کرد.

چو بگرفت جای خرد آرزوی دگر شد به رای و به آیین و خوی

(۱/۱۶۰/۳۷۵)

حضرت علی - علیه السلام - می‌فرمایند: «آگاه باش که بیشتر ترس من بر شما متابعت کردن هوا و درازی آرزوهاست»

(انهار جاریه /)

و یا در داستان سیاوش، که سودابه به خاطر هواپرستی خود، سعی دارد سیاوش را آلوده‌ی گناه ساز و آن جوان با تکیه به یزدان، دامن پاک خود را حفظ می‌کند، به خوبی زیان شهوت پرستی انسان‌ها، که از وسوسه‌ها و ضربه‌های خطرناک شیطانی است، به تصویر کشیده شده است. از پاسخ مردانه‌ی سیاوش نجیب به سودابه، در برابر تقاضای اهریمنی اوست، که :

... سیاوش بدو گفت هرگز مباد که از بهر دل سردهم من به یاد
چنین باید بر بی وفایی کنم زمردی و دانش جدایی کنم

(۳/۲۵/۳۲۸-۹)

حضرت علی - علیه السلام - می‌فرمایند: «سزاوار است که معالجه کند مرد از دردهای دنیا، چنانکه معالجه کند صاحب بیماری. و پرهیز کند از شهوات دنیا، چنانکه پرهیز می‌کند بیمار»

(انهار جاریه / ۸۵)

۴- توکل به یزدان، راه ترک خود بینی

از سخنان گودرز، هنگام جنگ در برابر هومان است که، باید دست به یزدان زد و با تمسک به کردگار، منیت را از وجود خود دور کرد.

همه دست یکسر به یزدان زنیم منی از تن خویشتن بفکنیم

(۴/۱۳۴/۳۰۳)

حضرت علی - علیه السلام - اینچنین به پرهیز از خود بینی، تحریض می‌فرمانید:

«فخر فروشی را کنار بگذار، تکبر و خود بزرگ بینی را رها کن، به یاد مرگ باش»

(نهج البلاغه / حکمت ۳۹۸)

۵- مغرور قدرت نباید شد

آنجا که رستم، کاموس کشانی را به بند می‌کشد، حکیم فردوسی، چنین پند می‌دهد که: «نبايد به خاطر نیروی خود، مغرور شد و خودبین، زیرا زمانه و سرنوشت مسلط است و آن را خواهد گرفت»

به مردی نباید شد اندرگمان که بر تو درازست دست زمان
به پایان شد این رزم کاموس گرد همی شد که جان آورد، جان ببرد

(۴/۲۰۶/۱۴۱۷-۲)

حضرت علی - علیه السلام - می‌فرمایند: «... واگر با مقام و قدرتی که داری، دچار تکبر یا خود بزرگ بینی شدی، به بزرگی حکومت پرودگار که برتر از تو است بنگر...»
(نهج البلاغه / نامه ۵۳ / فراز ۱۴-۱۳)

۶- خردمند غالب بر هوای نفس، شیر دلیر است

در پیغام رستم، برای گرگین می‌خوانیم که: چیره شدن هوای نفس، بر خرد آدمی، مایه ی نابودی است، و انسان خردمندی که بر هوای نفس غلبه کند، همچون شیر دلیر است در مبارزه

... که گر بر خرد چیره گردد هوا نیاید ز چنگ هوا کس رها
خردمند کارد هوا را به زیر بود داستانش چو شیر دلیر
تو دستان نمودی چو رو با پیر ندیدی همی دام نخچیرگیر

(۵/۵۷-۸/۸۴۰-۳)

حضرت علی - علیه السلام - فرمایند: «ای بندگان خدا! به نادانی‌های خود، تکیه نکنید، و تسلیم هوای نفس خویش نباشید که چنین کسی بر لبه ی پرتگاه، قرار دارد و بار سنگین هلاکت و فساد را بردوش می‌کشد.»

(نهج البلاغه / خطبه ۱۰۵ / فراز ۸)

۷- منی، ریشه‌ی بد اندیشی و کیش آهرمنی

کیخسرو، با تیزبینی، قبل از مرگ و با یافتن قدرت بسیار و کامیابی، نگران است که مبادا همچون جمشید و ضحاک، گرفتار منیت و خود برتر بینی شود، زیرا آگاه است که مراقبت نکردن از روح و روان و نفس، روان آدمی را گرفتار دام تکبر خواهد کرد که ریشه‌ی بداندیشی و کیش و آیین شیطانی است. بنابراین بارها در خلوت و نیایش با خداوند، چنین نگرانی و راز دل خویش را بیان می‌کند که :

زیزدان همه آرزو یافتم	وگر دل همه سوی کین تافتم
روانم نباید که آرد منی	بداندیشی و کیش آهرمنی
شوم همچو ضحاک تازی و جم	که با سلم و تور اندر آیم به بزم
به یزدان شوم یک زمان ناسپاس	به روشن روان اندر آرم هراس

(۳۲-۳۴۲۷/۵۳۸۰)

حضرت علی - علیه السلام - بسیار نغز و عمیق، می‌فرمایند: «.. خدا را، خدا را، از تکبر و خود پسندی واز تفاخرهای جاهلی برحذر باشید، که جایگاه بغض و کینه، و رشد و سوسه‌های شیطانی است که ملتهای گذشته و امتهای پیشین را فریب داده است، تا آنجا که در تارکپهای جهالت فرو رفتند، و در پرتگاه هلاکت سقوط کردند و به آسانی به همان جایی که شیطان می‌خواست کشانده شدند.

کبر و خود پسندی چیزی است که قلب‌های متکبران را همانند کرده، تا قرن‌ها به تضاد و خون ریزی گذرانند و سینه‌ها از کینه‌ها تنگی گرفت.»

(نهج البلاغه / نامه ۱۹۲ / فراز ۲۹-۲۷)

۸- غرور و خود بینی مانع پندپذیری

وقتی اسفندیار با رستم مواجه می‌شود، می‌کوشد تا با اندرز و پند او را از جنگ منصرف سازد، ولی خود بینی اسفندیار، مانع از پذیرش پند دلسوزانه‌ی وی می‌شود، بنابراین رستم به او می‌گوید:

تواند رزمانه رسیده نوی
اگر چند بافر کیخسروی
تن خویش بینی همی در جهان
نه‌ای آگه از کارهای نهان
(۶/۲۵۸/۴۸۱-۲)

حضرت علی - علیه السلام - می‌فرمایند: «میان شما و پندپذیری، پرده‌ای از غرور و خودخواهی وجود دارد»

(نهج البلاغه / حکمت ۲۸۲)

۹- دوری از شهوت پرستی، آرام دل است
در اینکه دل آدمی به چهار چیز آرام گیرد، گوید: شرم خدا، مراقبت از سلامت ظاهر و باطن تن خویش، و دیگری پاک داشتن دامن خود از آلودگی به گناه و شهوت.

دل آرام دارید بر چار چیز
کزو خوبی و سود مندست نیز
یکی بیم و آزم و شرم خدای
که باشد تو را یاور و رهنمای
دگر داد دادن تن خویش را
نگه داشتن دامن خویش را

(۷/۱۸۳/۴۹/۹۲)

حضرت علی - علیه السلام - می‌فرمایند: «پاداش مجاهد شهید در راه خدا، بزرگ‌تر از پاداش عقیف پاکدامنی نیست که قدرت برگناه دارد و آلوده نمی‌گردد. همانا عقیف پاکدامن، فرشته‌ای از فرشته هاست»

(نهج البلاغه / حکمت ۴۷۴)

۱۰- باید دست هوی را بست

از اندرزه‌های بهرام اورمزد، در جمع نامداران ایران، یکی این است که باید دست هوا و نفس را بست و میدان عمل به آن نداده، و از حاکم ساختن آن برخوردار و وجود خود پرهیز نمود.

سراسر ببندید دست از هوا
هوا را مدارید فرمانروا

(۷/۲۰۷/۸)

حضرت علی - علیه السلام - فرموده‌اند: «... تسلیم هوای نفس خویش نباشید که چنین کسی بر لبه ی پرتگاه قرار دارد...»
(نهج البلاغه / خطبه ۱۰۵ / فراز ۸)

۱۱- در پرهیز از خود بزرگ بینی

در ضرورت پرهیز از خود بزرگ بینی، اورمزد نرسی، خیلی روشن و گویا، گوید:
نگر خویشتن را نداری بزرگ وگر جاه یابی نگر دی سترگ
(۷/۲۱۶/۱۴)

حضرت علی - علیه السلام - می‌فرمایند: «... تکبر و خودبزرگ بینی را رها کن»
(نهج البلاغه / حکمت ۳۹۸)

فصل ششم

در سفارش به خدا ترسی و پرهیزگاری

انسان خدا ترس، همواره نیکو گفتار و پسندیده کردار است، زیرا پیوسته متوجه و مراقب است که افکار - اقوال و اعمال وی، مورد قبول خداوند قرار گرفته، خدای ناخواسته یا خلاف و خطا و گناه خود، اسباب ناخشنودی گردگار را فراهم نسازد. چنین فردی معیاری بس متین و استوار در قبال خود و اجتماع دارد، و آن پرهیز از هر چیز غیر خدایی است و پیوند با هر آنچه الهی است، می‌باشد. که بی تردید، اینگونه خدا ترسی و پرهیز، او را از هر نوع خلاف اخلاق و ستم و خودبینی و... باز می‌دارد، چه در جایگاه شهرداری باشد و در رتبه‌ی فرمانبری. در شاهنامه، حکیم فردوسی، با حکمت متعالی خود، بسیار به این مهم اخلاقی - اعتقادی و اجتماعی، پرداخته است که به خواست خدا به بعضی از آن نغز گفتار، اشاره‌ای خواهیم داشت.

۱- خداترسی، مانع بدی

انسان‌ها معمولاً، هنگامی که قدرتمند و مسلط می‌شوند، با خطر بی‌خبری و بدی کردن به دیگران، روبرو می‌شوند. در شاهنامه، بسیار صریح به این نکته اشاره شده است که خداترسی، مانع از بدی در هنگام قدرتمندی است.

هرآنکه کت آید به بد دسترس ز یزدان بترس و مکن بد به کس

(۲/۴۲/۵۳۰)

حضرت علی - علیه السلام - می‌فرمایند: «و کسی که از خدا بترسد، ایمن باشد»

(نهج البلاغه / حکمت ۲۰۸)

۲- جز از پاک یزدان، نباید ترسید

پس از آنکه کاوس، بر رستم خشم می‌گیرد، تهمتن شجاعانه پاسخ می‌دهد:

سرم گشت سیر و دلم کرد بس جز از پاک یزدان نترسم زکس

(۲/۲۰۴/۴۲۹)

در قرآن کریم، آیات بسیاری آمده است، که بر ضرورت ترس از خدای و پرهیزگاری، تأکید می‌فرماید. در این مجال اندک، به قدر مقدور به برخی از آیات اشاره می‌شود. از جمله خداوند خطاب به خردمندان می‌فرماید که از من بترسید.

«.. و آنچه خوبی کنید، خدا می‌داندش و توشه بگیرید که بهترین توشه‌ها تقوی و

خدا است و بترسید از ما ای خردمندان.»

(۱۹۷:۲)

و دیگر آیات که می‌فرماید: «اتقوه: از او بترسید» یا «اتقوا الله: از خدا بترسید» و گویاتر از همه، کلام خداست که - خود - امر به ترس از ذات اقدسش می‌فرماید و پرهیزگاری را از بندگانش می‌خواهد: «فاتقون: پس از من بترسید.» که در قرآن کریم، ۵ بار تکرار شده است.

(۱۹۷:۲)

۳- خداترسی، راه رستگاری

خداترس بودن و نیاززدن مردم، تنها راه رستگاری است.

زروز گذر کردن اندیشه کن پرستیدن دادگر پیشه کن
بترس از خدا و میازار کس ره رستگاری همین است و بس

(۹-۳۰۷۸/۳۰۲/۳)

حضرت علی علیه السلام درنامه ی خود به جناب مالک اشتر، بسیاری از اصول حکومت و فرمانداری را بیان می‌فرماید، از جمله، ترس از خداوند به ویژه درباره ی زیردستان: «... پس از خدا بترس، از خدا بترس درباره ی دسته ی زیردستان درمانده ی بیچاره و بی چیز و نیازمند و گرفتار، درسختی و رنجوری و ناتوانی،...»

(نهج البلاغه / خطبه / فراز ۵۸)

۴- توصیه بهرام به خداترسی

پس از کشته شدن فرود سیاوش و خودکشی مادرش جریره، بهرام خطاب به ایرانیان می‌گوید: «از خداوند و گردش روزگار بترسید، که با بیدادگران به مهر معامله نخواهد کرد.»

... به ایرانیان گفت کز کردگار بترسید و ز گردش روزگار
به بد بس درازست چنگ سپهر به بیدادگر برنگردد به مهر

(۹۰۰-۱۸۹۹/۴/۶۵)

۵- ناپاک دیو، ترس خدا را از دل می‌برد

وقتی کیخسرو برای انتقام خون سیاوش، به سوی افراسیاب لشکرکشی می‌کند، افراسیاب که نابودی خود را قطعی می‌بیند، پیغام می‌دهد و می‌گوید: «دیو ناپاک، از دلم ترس خداوند را برد و باعث شد تا دستم به خون سیاوش آلوده شود.»

نه من کشتم او را که ناپاک دیو ببرد از دلم ترس کیهان خدیو

(۱۱۵۵/۴/۳۰۵)

در قرآن مجید، آیات کریمه‌ای است که در آنها، به این نکته اشاره می‌شود که،

شیطان انسان‌ها را گمراه می‌کند. از جمله: آیه ۱۶ سوره ۷ و آیه ۶۳ سوره ۲۸ و..

۶- ترس از یزدان در سخن کیخسرو

کیخسرو در جمع پهلوانان و بزرگان، چنین سفارش می‌کند که :

... بترسید یکسر یزدان پاک مباحثید ایمن بدین تیره خاک
که این روز بر ما همی بگذرد زمانه دم هرکسی بشمرد

(۳-۲۷۷۲/۵/۳۹۹)

حضرت علی - علیه السلام - می‌فرمایند: «کسی که از خود حساب کشد، سود می‌برد و آن که از خود غفلت کند زیان می‌بیند، و کسی که از خدا بترسد، ایمن باشد و...»
(نهج البلاغه / حکمت ۲۰۸)

۷- توصیه ارسطالیس به پرهیز

حکیم ارسطالیس، در جواب نامه ی اسکندر، نکات اخلاقی بسیاری را، بیان می‌کند.
از جمله اینکه: «باید پرهیز داشت و جز تخم نیکی نکاشت»

پرهیز و جان را به یزدان سپار به گیتی جز از تخم نیکی مکار
بپرهیز و خون بزرگان مریز که نفرین بود بر تو تا رستخیز

(۱۷۳۰ و ۱۷۲۷/۱/۱۰۷)

۸- پرهیزکاری، خوش نامی است

اورمزد به جانشین خود، سفارش به بردباری و راستی و پرهیز می‌کند که انسان را از بدنامی حفظ می‌کند.

همه بردباری کن و راستی جدا کن زدل کژی و کاستی
بپرهیز تا بد نگرددت نام که بدنام گیتی نبیند به کام

(۵۰-۴۹/۳/۲۰۷)

۹- بیم و امید ما از خداست

بدو هستم امید و زو هم هراس وزو دارم از نیکیویها سپاس

شما هم بدو نیز نازش کنید بکوشید تا عهد او نشکنید.

(۷/۳۰۴/۶-۷)

حضرت علی - علیه السلام - می‌فرمایند: «با رخدایا، رحمت تو را مشتاق و فضل و نعمت تو را امیدواریم و ا عذاب و انتقام ترسناکیم.»

(نهج البلاغه / خطبه ۱۴۱۴ افراز/۳)

۱۰- زن پارسا، گنج پایدار

در ابتدای داستان نوش زاد با کسری، حکیم فردوسی، ملاک انتخاب همسر را پارسایی، هوشمندی و رای زنی او می‌داند.

اگر شاه دیدی وگر زبردست
چنان دان که چاره نباشد زجفت
اگر پارسا باشد و رای زن
یکی گنج باشد برآکنده زن

(۸/۹۵/۷۳۰-۲)

۱۱- لزوم خداترسی شهریار هنگام داوری

بوزر جمهر حکیم، به تقاضای انوشیروان، صفات شهریاری را برمی شمارد از جمله اینکه می‌گوید: «شهریار باید پرهیزگاری کند و هنگام داوری از یزدان بترسد»

چه نیکوست پرهیز با تاجدار
ز یزدان بترسد گه داوری
چو پرهیز کاری کند شهریار
نگردد به میل و به کنداوری

(۸/۱۳۲/۱۳۲۲-۳)

۱۲- سخن چین دوروی، خدا ترس نیست

انسان ریاکار و سخن‌چین، دیوی است که دل از ترس و پرهیز خدای جهان بریده است.

بماند سخن چین و دوروی دیو
بریده دل از بیم کیهان خدیو

(۸/۱۹۶/۳۴۵۶)

۱۳- نشانه‌ی پرهیز، نفروختن راه یزدان

هنگامی که بوزرجمهر، ده خوی نیک خردمندان و نیکان را برمی شمرد، می‌گوید: «نشانه‌ی پرهیز آن است که سر از فرمان یزدان نیچد و راه یزدان را با هیچ چیز دیگر، معامله نکند.»

... زفرمان یزدان نگردد سرش سرشت بدی نیست هم گوهرش
برین هم نشانست پرهیز نیز که نفروشد او راه یزدان به چیز

(۵-۸/۱۹۷/۲۴۷۴)

حضرت علی - علیه السلام - فرموده‌اند: «خدا شما را به پرهیزگاری سفارش کرده و آن را نهایت خشنودی خود و خواستش از بندگان قرار داده است. پس بترسید از خدایی که درپیشگاه او حاضرید و اختیار شما در دست اوست و همه‌ی حالات و حرکات شما را زیر نظر دارد.»

(نهج البلاغه / خطبه ۱۸۳ / فراز ۱۰)

۱۴- پیام سروش به خسرو، پارسایی است

از سخن سروش به خسروست که: «وقتی درجهان حاکم و پادشا شوی، باید پارسا باشی»

کزین پس شوی برجهان پادشا نباید که باشی جز از پارسا

(۹/۱۲۱/۱۸۹۳)

حضرت علی - علیه السلام - می‌فرمایند: «از خدا بترسید، ترسیدن انسان وارسته‌ای که دامن به کمر زده و خود را آماده کرده...»

(نهج البلاغه / حکمت ۲۱۰)

آرزومندیم شکوفه‌ی پارسایی و خداترسی و پرهیز، برای همیشه درجان و روان ما شکوفا و پربار باشد و دنیا و آخرتمان آباد. ان شاء ...

فصل هفتم

در سفارش به دادگری و عدالت و پرهیز از بیداد و ستم

از دردهای بسیار عمیق جوامع بشری در طول تاریخ، گرفتاری در دام بیدادها و ستم هاست و از ریشه دارترین آرزوها و زوایای آدمی، شکوفایی دادگری و عدالت است. درقرآن کریم و سخنان ائمه ی اطهار(ع) به ویژه حضرت علی - علیه السلام - وکلام بزرگان ادب و اخلاق نیز، درباره ی این بزرگترین آرزوی حق آدمی و راههای دستیابی به آن و شناخت موانع دست یابی به عدالت و داد، و برطرف ساختن آنها، مطالب پرمایه ی بسیار آمده است. به خواست خداوند دراین فرصت مناسب به بررسی دادگری و عدالت درشاهنامه - که پیوسته از مهم ترین وظایف شهریاران شمرده می شود- می پردازیم و نگاهی به قرآن کریم و نهج البلاغه دراین موضوع، خواهیم داشت.

۱- مهم‌ترین وظیفه‌ی شهریار، برقراری عدالت

ازسخنان هوشنگ است که، خود را آماده‌ی برقراری داد و عدالت نموده جهان را با داد خود، آباد می‌سازد.

به فرمان یزدان پیروزگر به داد و دهش تنگ بستم کمر
و از آن پس جهان یکسرآباد کرد همه روی گیتی پر از داد کرد

(۱/۳۳۱/۵-۶)

در قرآن کریم، خداوند بارها، فرمان به اجرای داد و قسط می‌دهد. ازجمله:
«کونوا قوامین لله شهداء بالقسط»

(مائده / ۸)

حضرت علی - علیه السلام - درنامه به فرمانداران، مکرر آنها را به رعایت عدل و داد دعوت می‌فرمود، ازجمله درنامه به محمد ابن ابی بکر- والی مصر - می‌فرماید:
«... و آنها را به نگریستن زیرچشمی و خیره شدن درو، یکنواخت بدار (مساوات و برابری را بین خرد و کلان - ثروتمندان و زیردستان و... مراعات کن) تا بزرگان به ظلم و ستم تو، به سودشان طمع نمایند(نسبت به زیردستان ستم روا ندارند) و ناتوانان از عدل و درستکاری تو، نومید نگردند.»

(نهج البلاغه فیض / نامه ۲۷ / فراز ۱)

۲- تلاش فریدون در مبارزه با بیداد

و از صفات فریدون در شاهنامه، مبارزه با بیداد و تلاش برای آبادی گیتی است
وزان پس فریدون به گرد جهان بگردید و دید آشکار و نهان
هرآن چیز کز راه بیداد دید هرآن بوم و برکان نه آباد دید
به نیکی ببست از همه دست بد چنانک از ره هوشیاران سزد

(۱/۸۱/۴۳-۵)

حضرت علی - علیه السلام - می‌فرماید: «اعدل تحکم: عدالت کن، تا حاکم باشی»

(انهار جاریه / ۶۵)

۳- دلیل قیام کاوه آهنگر، اقامه ی عدل است
از دلایل محکم کاوه آهنگر، در قیام علیه ضحاک، مبارزه با بیداد و دعوت به عدل و
داد است

همی برخوردار شوید و فریاد خواند جهان را سراسر سوی داد خواند
بپوئید کین مهتر آهرمن است جهان آفرین را به دل دشمن است
(۲۳۳ و ۱/۶۴/۲۲۸)

خداوند متعال می فرماید: «ای آنان که ایمان آوردید، باشید قیام کنندگان برای خدا،
گواهانی به قسط و داد. و کین قومی شمارا و ندارد برآنکه داد نکنید. دادگری کنید که
آن نزدیکتر است به پرهیزکاری و...»
(مائده / ۸)

۴- دادگری، وصیت سام
سام درسخن خود به زال، بیش از همه سفارش به دادگری می کند:
چنین گفت مر زال را کای پسر نگر تا نباشی جز از دادگر
(۱/۲۴۶/۱۶۰۵)

دلیل این همه سفارش و تأکید بر دادگری چیست؟ جز اینکه داد، اساس آبادی
جهان است و یزدان دوستدار دادگران، که می فرماید:
«ان الله يحب المقسطین: همانا خدا، دادگران را دوست دارد.»
(مائده / ۴۲)

۵- بهره ی بیدادگر، خواری و تباهی
پس از مرگ منوچهر، دیری نمی باید که نوذر، جانشین او، بیدادگری پیشه می کند و
با قیام مردم روبرو می شود. روزگار خود را تباہ ساخته، مردم را در دشمنی با خود
می شوراند.

برین برنیامد بسی روزگار که بیدادگر شد سرشهریار
همه مردمی نزد او خوار شد دلش برده ی گنج و دینارشد
... چو از روی کشور برآمد خروش جهانی سراسر برآمد به جوش
بترسید بیدادگر شهریار فرستاد کس نزد سام سوار

(۹ و ۸ و ۶ و ۲/۶۳)

حضرت علی - علیه السلام می‌فرمایند: «اعدل تدم لك القدرة: عدالت کن تا دایم
باشد، توانایی تو.»

(انهار جاریه/۶۵)

یا فرموده‌اند: «برحذر باش از ظلم کردن، هرکه ستم کند، بد شود روزگار او»

(انهار جاریه / ۶۸)

۶- داد و خوبی، برترین صفت شهریار

حکیم فردوسی، درباره ی صفات «زوطهماسب» می‌گوید:

کهن بود برسال هشتاد مرد به داد و به خوبی جهان تازه کر
سپه را زکار بدی بازداشت که با پاک یزدان یکی راز داشت

(۱۸-۱۷/۴۴/۲)

حضرت علی - علیه السلام - می‌فرمایند: «و عين الولاية استقامة العدل في البلاد...:
و همانا برترین روشنی چشم زمامداران برقراری عدل درشهرها و... است»

(نهج البلاغه / نامه ۵۳ / فراز ۵۸)

۷- انسان دادگر و پاک دین، نزد همه عزیز و ستوده است

از وصایای قباد به کاوس، در وقت مرگ، داد و دهش و دادگری و پاک دینی است،

زیرا زمامدار و انسان دادگر و پاک دین، نزد همه ستوده است.

سرمه کاوس کی را بخواند زداد و دهش چند با او براند

توگر دادگر باشی و پاک دین ز هر کس نیابی به جز آفرین
ز داد و دهش هیچ ماسای نیز که از داد باشی به گیتی عزیز

(۱۹۹ و ۲/۷۴/۱۹۵)

(حاشیه ۲/۷۵)

همچنین در قسمتی دیگر از جلد دوم می‌خوانیم:

اگر دادگر باشی و پاک دین زهر کس نیابی به جز آفرین
جهاندار اگر دادگر باشی زمان زاوکی گذر باشدی

(۶۴۲ و ۲/۱۱۰/۶۴۰)

حضرت علی - علیه السلام - می‌فرمایند: «لیس ثواب عند الله سبحانه اعظم من ثواب السلطان العادل: نزد خداوند پاک، ثوابی بزرگتر از ثواب پادشاه عادل نیست.»

(نهج البلاغه / خطبه ۲۱۴ / فراز ۱)

۸- بی‌نیازی پادشاه دادگر، از فریاد رس

... یکی داد نو ساخت اندر جهان که تابنده شد برکهان و مهان
کجا پادشا دادگر بود و بس نیازش نیاید به فریاد رس

(۴۵۵ و ۲/۱۵۶/۴۴۹)

حضرت علی - علیه السلام - در ارزش و احترام حاکم و رهبر دادگر، فرموده‌اند:
«.. پس بدان که برترین بندگان خدا، در پیشگاه او، رهبر عادل است که خود هدایت

شده و دیگران را هدایت می‌کند»

(نهج البلاغه / خطبه ۱۶۴ / فراز ۵)

۹- سرانجام سخت بیدادگر

فرنگیس از افراسیاب - پدرش - می‌خواهد که به بی‌گناهان ستم نکند و سر بی‌گناه

سیاوش را نبریده، به فرنگیس و نوزادی که در شکم داد، آسیب نرساند.

سرتاج داران مبر بی گناه که نیسندد این داور هو رو ماه
مکن بی گنه برتن من ستم که گیتی سپنج است با باد و دم
شنیدی که از آفریدون گرد ستمکاره ضحاک تازی چه برد
درختی نشانی همی برزمین کجا برگ خون آورد بارکین
ستمکاره‌ای برتن خویشان بسی یادت آید زگفتارمن

(و ۱۳۱۳-۲۳۱۱ و ۲۳۰۲ و ۲۲۹۷/۳/۱۵۰)

با آگاهی از سرنوشت سخت و تلخ افراسیاب، ما نیز از سخنان و پیش بینی فرنگیس، یاد می‌آوریم.

حضرت علی - علیه السلام - می‌فرمایند: «روزی که ستم دیده از ستمکار، انتقام کشد، سخت‌تر از روزی است که ستمکار بر او ستم روا می‌داشت.»
(نهج البلاغه / حکمت ۲۴۱)

۱۰- دوزخ جایگاه بیدادگر

از سخنان پیران به افراسیاب است، برای اینکه مانع کشتن فرنگیس شود
... که تا زنده‌ای بر تو نفرین بود پس از زندگی دوزخ آیین بود
(۳/۱۵۷/۲۴۱۳)

در قرآن کریم می‌خوانیم: «ان جهنم کانت مرصاد الطاغین مآباً»
(نبا / ۲۲-۲۱)

و حضرت علی - علیه السلام - می‌فرمایند: «آغاز کننده‌ی ستم، در قیامت، انگشت به دندان گزد.»

(نهج البلاغه / حکمت ۱۸۶)

۱۱- پند رستم به طوس، بی آزاری و داد

تو درویش را رنج منمای هیچ همی داد و برداد دادن بسیج

که گیتی سپنجست و جاوید نیست فری برتر از فر جمشید نیست
(۳-۲۹۳۲-۲/۱۹۱-۳)

حضرت علی - علیه السلام - در ترغیب برداد و دادگری، می‌فرمایند: «عدالت را
بگستران، و از ستمکاری پرهیز کن که ستم، رعیت را به آوارگی می‌کشاند، و بیدادگری
به مبارزه و شمشیر می‌انجامد»
(نهج البلاغه / حکمت ۴۷۶)

۱۲- بیداد گر شهریار، نکوهیده است و بد فرجام
از سخنان رستم و پهلوانان، در حضور کیخسروست :

... که هرکس که درشاهی او داد داد شود دردوگیتی زکردارشاد
همان شاه بی دادگر درجهان نکوهیده باشد به پیش مهان
به گیتی بماند از او نام بد همان پیش یزدان سرانجام بد
کسی را که پیشه به جز داد نیست چنو دردوگیتی دگر شاد نیست
(۴-۲۴/۲۷۱-۴)

حضرت علی - علیه السلام - فرموده‌اند: «بدترین توشه برای قیامت ستم برپندگان
است»

(نهج البلاغه / حکمت ۲۲۱)

۱۳- بیداد، نامه ی عزل شهریار

اگر دل شاه، از عدل و داد بپیچد، بی تردید نامه ی عزل خود را امضاء کرده است.
... چنین گفت نوشین روان قباد که چون شاه را دل بپیچد زداد
کند چرخ منشور او را سیاه ستاره نخواند و را نیز شاه
ستم، نامه ی عزل شاهان بود چو درد دل بی گناهان بود

(۲/۱۱۴/۳۹-۳۱)

حضرت علی - علیه السلام - درعواقب ستم و آینده‌ی شوم بیدادگران، می‌فرمایند:
«... انصاف را رعایت کن که اگر چنین تکی، ستم روا داشتی و کسی که به بندگان خدا، ستم روا دارد، خدا به جای بندگانش دشمن او خواهد بود... و چیزی چون ستمکاری، نعمت خدا را، دگرگون نمی‌کند، و کیفر را نزدیک نمی‌سازد، که خدا دعای ستم دیدگان را می‌شنود و درکمین ستمکاران است.»

(نهج البلاغه / نامه ۵۳ / فراز ۱۸-۱۷)

۱۴- لزوم رعایت عدالت، درگرفتن مالیات

از اندرزهای ارزنده‌ی کسری، به کارداران باژ و خراج، و حاکمان شهرها، رعایت دادگری است، به ویژه درگرفتن مالیات هنگام خشکسالی و آفت و...

و گرفت خورشید تابد شیخ	... به جایی که باشد زیان ملخ
بدان کشتمندان رساند گزند	دگر تف باد سپهر بلند
ز خشکی شود دشت خرم دژم	همان گرنبارد به نوروز نم
که ابربهاران به باران نشست	مخواهید باژ اندران بوم ورست
ببخشید کارندگان راز گنج	ز تخم پراکنده و مزد رنج

(۸/۶۰/۱۲۹-۳۳)

حضرت علی - علیه السلام - درسیمای مالیات دهندگان، و دادگری و مراعات حال ایشان، می‌فرمایند: «پس اگر مردم شکایت کردند از سنگینی مالیات، یا آفت زدگی، یا خشک شدن آب چشمه‌ها و کمی باران، و یا... درگرفتن مالیات، به میزانی تخفیف ده تا امورشان سامان گیرد...»

(نهج البلاغه / نامه ۵۳ / فراز ۸۱)

فصل هشتم

چگونگی نگرش حکیم فردوسی به دنیا و مرگ

از مطالبی که بسیار مورد گفتگو و تفکر، و تجزیه و تحلیل در میان قشرهای مختلف جوامع بشری است، موضوع دنیاست که با دیدگاههای نزدیک به هم یا متضاد با یکدیگر، مورد قضاوت و بحث قرار می‌گیرد. در باور اعتقادی یک شیعه، این قضاوت و شناخت، بر مبنای بیان قرآن و سخن و سنت ائمه ی اطهار - صلوات الله علیهم شکل می‌گیرد. در این دیدگاه، دنیا نیک است و ستوده، اگر ما را به خداوند و صفات کمال آدمی، نزدیک کرده، برساند، و ناپسند است و پر آسیب، اگر ما را از کمال انسانی و الهی، و صفات و اخلاق پاک آدمی، دور سازد.

در قرآن و نهج البلاغه و نیز شاهنامه، درباره‌ی دنیا بسیار سخن گفته شده است اگرچه ما می‌بینیم در کلام پربار حضرت علی - علیه السلام - از دو بعد کاملاً گویا به جنبه ی مثبت و منفی دنیا پرداخته‌اند، و آن را تجارت خانه ی اولیای حق، می‌دانند، که در صورت غافل شدن از خداوند، به خاطر دوستی دنیا، سراسر، فریب است و زیان،

ولی در شاهنامه، بیشتر به پرهیز از علاقه و دوستی دنیا، و توجه به بی وفایی و آفات آن، سفارش می‌شود و البته در کنارش، به دیده عبرت نگریستن به دنیا، مطرح است. در این فرصت به دست آمده، به خواست خدا، به برخی از آن دیدگاهها، نظری خواهیم داشت.

۱- جهان فریبنده و فسانست

حکیم فردوسی، پس از مرگ کیومرث، می‌گوید:

... جهان فریبنده را گرد کرد ره سود بنمود و خود مایه خورد(خرده)
جهان سربه سر چون فسانست و بس نماند بد و نیک برهیچ کس
(۱۳۲/۷۱-۲)

خداوند در قرآن کریم، می‌فرماید: «وما الحیوة الدنیا الا متاع الغرور: و زندگانی دنیا نیست، مگر کالای فریب و سرگرمی»

(۱۸۵/۳)

حضرت علی - علیه السلم فرموده‌اند: «الدنیا ظل زایل: دنیا سایه‌ای است، زایل

شونده»

(انهار جاریه / ۶۲)

۲- نامهربانی دنیا

از سخن حکیم، پس از مرگ هوشنگ است که :

نیپوست خواهد جهان با تومهر نه نیز آشکارا نمایدت چهر

(۱۳۵/۳۸)

حضرت علی - علیه السلام - فرماید: «الدنیا تسلیم: دنیا می‌گذارد به خود. تو را رها

می‌کند.»

(انهار جاریه / ۶۳)

۳- شهد و نوش و زهر و نیش دنیا

دنیا به شهد و نوش می‌پروراند، وقتی به آن دل بستی، درد و رنجت نماید.
از سخنان نغزحکیم فردوسی است در وصف دنیا، پس از آنکه جمشید به آره ی
ضحاک، دونیم می‌شود:

چه باید همه زندگانی دراز	چو گیتی نخواهد گشادنت راز
همی پروراندت با شهد و نوش	جز آواز نرمت نیاید به گوش
یکایک چو گویی که گسترده مهر	نخواهد نمودن به بد نیز چهر
بدو شاد باشی و نازی بدوی	همان راز دل را گشایی بدوی
یکی نغز بازی برون آورد	بدلت اندرون درد و خون آورد
دلم سیرشد زین سرای سپنج	خدایا مرا زود برهان زرنج

(۹۰-۱۱۸۶/۱۵۰)

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: در کتاب علی - صلوات الله علیه - است که
حکایت دنیا حکایت مار است، که چه اندازه سودنش نرم است و زهر کشنده در درون
دارد. مرد عاقل از آن بپرهیزد و کودک نادان به سویش گراید،

(اصول کافی / ج ۲۰۴۳)

۴- دنیای کمانی و رام نشدنی

حکیم فردوسی، معتقد است که: «جهان رام هرکسی نمی‌شود»
جهان چون شمادید و بیند بسی نخواهد شدن رام با هرکسی

(۱۹۷/۲۹۷)

و پس از آنکه، فریدون، سربریده ی ایرج را می‌بیند، فردوسی، دنیا و زمانه را چون
کمانی می‌داند که گمان راستی آن خطاست و باید دل، از مهرش شست

... برین گونه گردد به ما برسپهر	بخواهد ربودن چو بنمود چهر
مهر خود به مهر زمانه گمان	نه نیکو بود راستی درکمان

و گر دوست خوانی نبینش چهر
چو دشمنش‌گیری نمایندت مهر
یکی بند گویم تو را من درست
دل از مهر گیتی بیایدت شست
(۵-۴۴۲/۱۰۵)

حضرت علی - علیه السلام - می‌فرمایند: «آگاه باش که دنیا خانه ایست که خلاصی
نمی‌شود از آن، مگر با بی رغبتی در آن»
(انهار جاریه / ۶۹)

و یا فرموده‌اند: «من طلاق داده‌ام دنیا را، با سه طلاق بریده، که رجوع نیست مرا
در آن، و انداخته‌ام ریسمان او را به گردن او»
(انهار جاریه / ۷۱)

۵- ناشادی خردمند از دنیا

پس از مرگ فریدون، فردوسی فریاد اعتراض بر دنیا، برمی آورد که سراسر، بیهوده و
نیرنگ و افسونی و انسان خردمند از تو ناشاد است.

همان نیکنمایی به و راستی
جهانا سراسر فسونی و باد
که کرد ای پسر سود برکاستی
به تو نیست مرد خردمند شاد
حضرت علی - علیه السلام - می‌فرمایند:
«درخواست کنید از خداوند، سالم ماندن را از فتنه‌های دنیا»
(انهار جاریه / ۷۴)

۶- دنیا، خارستانی پیرنج و گنج.

زال، در جواب معمای منوچهر، می‌گوید:
.. دگر خارستانی بر سر کوهسار
همین خارستان چون سرای سپنج
سرای درنگست و جای قرار
کزو نام و گنجست و هم درد و رنج
همه رنج ما ماند زی خارستان
گذر کرد باید سوی خارستان

کسی دیگر از رنج ما برخوردار نیابد برو نیز و هم بگذرد
(۱۲۹۴-۵ و ۱-۱۲۹۰/۱۲۲۲)

در اینکه، آخرت (شارستان آباد در شاهنامه)، ماندنی است و سرای قرار، خداوند،
می‌فرماید: «و ان الآخرة هی دارالقرار: و همانا آخرت، خانه‌ی آرام و قرار است.»
(۳۹/۴۰)

حضرت علی - علیه السلام - می‌فرمایند: «الدنیا دارالمحن: دنیا، خانه‌ی غم‌هاست.»
(آنهار جاریه ۶۳)

۷- بهره‌ی ما از دنیا، یکی چادرست

همه از مادر، مرگ را زاده‌ایم و بهره‌ی ما از دنیا، جز کفن و یک چادر، چیزی دیگر
نیست.

گرایوان ما سر به ایوان برست از آن بهره‌ی ما یکی چادرست
چو پوشند بر روی ما خون و خاک همه جای بیم است و تیمار و باک
(۱۲۹۹-۳۰۰/۱۲۲۲)

۸- دروگرزمانست و ماچون گیا

زال، دریاخ به معمای منوچهر، اینگونه دنیا و زمانه و مرگ را، توصیف می‌کند که:
بیابان و آن مرد با تیزداس کجا خشک و ترزد دل اندرهراس
تروخشک یکسان همی بدرود وگر لابه سازی سخن نشنود
دروگرزمانست و ماچون گیا همانش نبیره همانش نیا
به پیرو جوان یک به یک ننگرد شکاری که بیش آیدش بشکرد
جهان را چنین است ساز و نهاد که جز مرگ را کس ز مادر نژاد
(۱۳۰۱-۵/۱۲۲۲)

خداوند کریم، می‌فرماید: «کل نفس ذائقة الموت: همه کس چشنده‌ی مرگ است»

(آل عمران / ۱۸۵)

و یا می‌فرماید: «اینما تکونوا یدرکم الموت و لو کنتم فی بروج مشیده: هر جا باشید
مرگ شما را در می‌یابد، و اگر چه در دژهای استوار باشید»
(نساء / ۷۸)

۹- جهان سر به سر عبرت و حکمت است

از آنجا که دنیا، گاه رفتاری دوستانه و زمانی برخوردی خصمانه دارد، انسان خردمند
از این دگرگونی‌ها، با حکمت خود، عبرت می‌گیرد و از آن غفلت نمی‌کند.
حکیم فردوسی، در این مورد، سخنانی گویا دارد:

... اگر با تو گردون نشیند به راز هم از گردش او نیایی جواز
همو تاج و تخت بلندی دهد همو تیرگی و نژندی دهد
به دشمن همی ماند و هم به دوست گهی مغزیایی از او گاه پوست
سرت گرسباید به ابرسیاه سرانجام خاک است از و جایگاه
(۱۸-۶۳۱۵-۲/۳۷)

و نیز گوید:

جهان سر به سر عبرت و حکمت است چرا ز و همه بهر من غفلتست
(۳/۱۰۵/۱۶۱۶)

حضرت علی - علیه السلام فرمایند: «در دیدنهای دنیا، عبرتی است، صاحبان خرد

را»

(انهار جاریه / ۷۶)

۱۰- از مرگ، نتوان گریخت

از پندهای زال به کاوس است که: «چون نمی‌توان از مرگ فرار کرد، پس باید آماده

بود».

نه مرگ از تن خویش بتوان سیوخت نه چشم جهان کس به سوزن بدوخت

(۲/۸۳/۱۴۱)

حضرت علی - علیه السلام - می‌فرمایند: «... و برای مرگی آماده باشید که اگر از آن فرار کنید، شما را می‌یابد. و اگر برجای خود بمانید، شما را می‌گیرد و اگر فراموشش کنید، شما را از یاد نبرد.»

(نهج البلاغه / حکمت ۲۰۳)

۱۱- غافل نشدن دانا، از گذر عمر

زمانه بدین سان همی بگذرد دمش مرد دانا همی بشمرد

هر آن روز بد کز تو اندر گذشت برانی کزو گیتی آباد گشت

(۲۷۹ و ۱/۲۷۷-۲/۹۰)

حضرت علی علیه‌السلام می‌فرمایند: «ما یاران مرگیم و نفس‌های ما، نشانه‌های راه

مرگهاست.»

(انهار جاریه / ۸۱)

۱۲- مرگ داد است، تسلیم داد یزدان باش

پس از کشته شدن سهراب به دست پدرش رستم، حکیم فردوسی، فرمایند:

... دم مرگ چون آتش هولناک ندارد ز برنا و فرتوت باک

درین جای رفتن نه جای درنگ براسب فناگر کشد مرگ تنگ

چنان دان که دادست و بیداد نیست چو داد آمدش جای فریاد نیست

جوانی و پیری به نزدیک مرگ یکی دان چو اندر بدن نیست برگ

دل از نور ایمان گراکنده‌ای تو را خامشی به که تو بنده‌ای

برین کار یزدان تو را راز نیست اگر جانت با دیو انباز نیست

(۲/۱۷۰/۷-۱۳)

حضرت علی - علیه السلام - می‌فرمایند: «هنگامی که تو زندگی را پشت سر می‌گذاری و مرگ به تو روی می‌آورد، پس دیدار با مرگ چه زود خواهد بود.»
(نهج البلاغه / حکمت ۲۹)

۱۳- دنیا گیرنده ی نعمتهاست، دل به آن میند

دلیل حکیم فردوسی برای دل نبستن به دنیا، این است که، همراهان و دوستان ما را، دست توانای مرگ می‌رباید، پس ما نیز همچون آنان باید از این جهان برویم.
چرا مهر باید همی برجهان چو باید خرامید با همرهان
(۲/۲۴۵/۱۰۱۰)

حضرت علی - علیه السلام - می‌فرمایند: «بیرون کنید دنیا را از دلهایتان، پیش از آنکه بیرون شود از آن بدنهای شما، پس شما در آن، آزموده شده، و برای غیر او آفریده شده‌اید.»

(انهار جاریه/۶۶)

و در اینکه، دنیا نعمت‌ها را از انسان می‌گیرد، و تا به آن مهر بستی، سرت را به خاک می‌آورد، حکیم فردوسی، گوید:

چنین است کردار این گنده پیر	ستاند ز فرزند پستان شیر
چو پیوسته شدمهر دل برجهان	به خاک اندرآرد سرش ناگهان
تو از وی به جز شادمانی مجوی	به باغ جهان برگ انده مجوی
اگر تاج داری وگردست تنگ	نسبینی همی روزگار درنگ
مرنجان روان کاین سرای تونیست	به جز تنگ تابوت جای تو نیست

(۳/۱۶۸/۲۵۶۵-۹)

حضرت علی - علیه السلام - فرمودند: «ای مردم، کالای دنیای حرام، چون برگهای خشکیده ی و با خیز است، پس از چراگاه آن دوری کنید که دل کندن از آن، لذت بخش‌تر از اطمینان به آن است. و به قدر ضرورت از دنیا برداشتن، بهتر از جمع آوری

سرمایه ی فراوان است... و تا در زندگی شاد می‌شوند، با فرا رسیدن مرگ غمگین می‌گردند و...»

(نهج البلاغه / حکمت ۳۶۷)

۱۴- گیتی سراسر بند است و پند

باید به فراز و نشیبهای زندگی دنیا، خردمندانه نگریست، زیرا با تفکر در آن، انسان، غم و رنج دنیا را، آسان تر تحمل خواهد کرد و یاد مرگ، عاملی است که آدمی را در برابر غم دنیا، ضبورتر می‌سازد و آرام‌تر.

بدو گفت رستم که دل شاد دار	ز غمهای گیتی سرآزاد دار
که گیتی سراسر فریبست و بند	گهی سودمندی و گاهی گزند
یکی را به بستر یکی را به جنگ	یکی را به نام و یکی را به ننگ
همی رفت باید کزین چاره نیست	مرا نیز از مرگ پتیاره نیست

(۴/۱۸۶/۱۱۲۴-۵)

... نبینی مگر گرم و تیمار و رنج	براین است رسم سرای سپنج
گزافست کردار گردان سپهر	گهی زهر و جنگست و گه نوش و مهر
اگر کشته گرمرده هم بگذریم	سزد گر به چون و چرا ننگریم
چنان رفت باید که آید زمان	مشو تیز باگردش آسمان

(۴/۱۸۸/۱۱۵۶-۹)

حضرت علی - علیه السلام - می‌فرمایند: «... برق درخشنده ی دنیا، شما را خیره نکند... و فریفته کالاهای گرانقدر دنیا نشوید. همانا برق دنیای حرام، بی فروغ و سخنش دروغ و اموالش به غارت رفتنی است و...»

(نهج البلاغه / خطبه ۱۹۱ / فراز ۱۴-۱۳)

۱۵- کار دنیا، واژگونه است

چنین است کردار گردان سپهر بسبزد ز پرورده ی خود مهر
چو سر جوییش پای یا بی نخست و گریای جویی سرش پیش تست

(۵/۲۲۱۲۳۰۴-۵)

۱۶- اگر بودن این است، شادی چراست؟

حکیم فردوسی ، پس از مرگ گشتاسب، گوید:

... همین بودش از رنج و زگنج بهر بدید از پس نوش و تریاک زهر
اگر بودن این است شادی چراست شد از مرگ درویش با شاه راست
بخور هرچه برزی و بدرامکوش به مرد خردمند بسیار گوش
گذر کرد همراه و مامانده‌ایم زکار گذشته بسی خوانده‌ایم

(۶/۳۴۲/۳۵۱-۴)

حضرت علی - علیه السلام - می‌فرمایند: «ای مردم! به دنیا چون زاهدان روی گردان
از آن بنگرید. به خدا قسم، دنیا به زودی ساکنان خود را از میان می‌برد، و رفاه زدگان
ایمن را به درد می‌آورد... شادی و سرور دنیا، با غم و اندوه آمیخته و... خدا بیامرزد کسی
را که به درستی فکر کند و پند گیرد...»

(نهج البلاغه / خطبه ۱۰۳ / فراز ۱-۲)

۱۷- در بر مرگ و پیری نتوان بست

... بپرسید پس شاه فرمانروا که حاجت چه باشد شما را به ما
بگفتند کای شهریار بلند در مرگ و پیری تو برما ببند
چنین داد پاسخ و را شهریار که با مرگ خواهش نیاید به کار
چه پرهیزی از تیز چنگ ازدها که گرز آهنی زونیابی رها
جوانی که آید به ما بر دراز هم از روز پیری نیابد جواز

(۷/۶۷/۱۱۰۸-۱۳)

حضرت علی - علیه السلام - می‌فرمایند: «خدا را فرشته‌ای است که هر روز بانگ می‌زند، بزیاید برای مردن و فراهم آورید برای نابود شدن و بسازید برای ویران گشتن.»
(نهج البلاغه / حکمت ۱۳۲)

۱۸- دنیا گل زهر است، آن را مجوی و مجوی

... برهنم بدو گف کای پادشا جهاندار و دانا و فرمانروا
چو دانی که از مرگ خود چاره نیست زبیری بتر نیز پتیاره نیست
جهان را به کوشش چه جویی همی گل زهر خیره چه بویی همی
زتو بازماند همی رنج تو به دشمن رسد کوشش و گنج تو
زبهرکسان رنج برتن نهی زکم دانشی باشد و ابلهی
(۱۸-۱۱۱۴/۷/۶۷)

حضرت علی - علیه السلام - می‌فرمایند: «چه بسیار کسانی که در آغاز روز بودند و به شامگاه نرسیدند و چه بسیار کسانی که در آغاز شب بر او، حسد می‌بردند و در پایان شب عزاداران به سوگشان نشستند.»

(نهج البلاغه / حکمت ۳۸۰)

۱۹- دنیا، دارایی ما ستاند و به دیگری واگذارد

از پندهای پرمایه ی حکیم فردوسی، درانتهای شاهنامه و پس از کشته شدن فرخ زاد، این است که: «بهره‌ی ما از دنیا ناچیز است، پس به اندازه ی نیاز بخور و اضافه ی آن را به دیگران بخش، زیرا آنچه از گنج و ثروت فراهم آوری، دنیا از تو گرفته، پس از مرگ به دیگران - ختی دشمنان - وا می‌گذارد.»

... همی پادشاهی به پایان رسید زهرسو همی دشمن آمد پدید
چنین است کردار گردنده دهر نگه کن کزو چند یابی تو بهر
بخور هرچه داری به فردا مپای که فردا مگر دیگر آیدش رای

ستاند ز تو دیگری را دهد جهان خوانیش بی گمان بر جهد
بخور هر چه داری، فزونی بده تو رنجیده‌ای بهر دشمن منه
هر آنکه که روز تواند رگذشت نهاده همه بادگردد به دشت
به دشمن رسد آنچه بودت گنج بخور تا روانت نباشد به رنج

(بیت آخر حاشیه و ۱۵-۱۰/۱۰-۹/۳۰۹)

حضرت علی علیه السلام - فرموده‌اند: «ای فرزند آدم! آنچه را بیش از نیاز خود
فراهم کنی، برای دیگران اندوخته‌ای»

(نهج البلاغه / حکمت ۱۹۲)

فصل نهم

در نکوهش کاهلی، وانهادن کار به فردا، فرار از جنگ

یکی از عوامل مهم حسرت و ندامت آدمی، درطول حیات و زندگی، کاهلی و سستی درانجام کارهایی است که، برای رسیدن بشر به سعادت لازم است این سستی کردن‌ها، حتی درامور روزمره ی زندگی نکوهیده است، زیرا برای کامیابی و دست یابی به اعتبار و آرامش و پیروزی، نظم و تلاش، درساده ترین امور لازم است، تا چه رسد به اصول اساسی زندگی. بزرگان دین و علم و ادب، بارها به این عنصر اساسی - «سعی و تلاش» برای رسیدن به کمال مطلوب اشاره و یافشاری کرده‌اند. زیرا چنین افرادی با برنامه ریزی و حساب گری در زندگی، و اقدام به موقع و وانگذاردن کارها به فردا، الگوی موفق انسان‌ها برای دست یابی به یک زندگی منظم و هدف دار و آینده‌ای پربار و بدون حسرت و پشیمانی، هستند. حکیم فردوسی، خردمندان درنامه‌ی خود، به این امر مهم اخلاقی پرداخته است.

۱- انیس به کاهلی، مایه ی آلودگی

پس از آنکه کاوس شاه به رغم سخن بزرگان، و به وسوسه ی اهریمن رامشگر، قصد رفتن به مازندران می‌کند، حکیم فردوسی، می‌گوید: «اگر انسان دلیر و شهریار، کاهلی پیشه کند، از آلودن و گاه و عیش و نوش، سیر نمی‌شود.»

اگر کاهلی پیشه گیرد دلیر نگرده از آلودن و گاه سیر

(۲/۷۷/۳۸)

حضرت علی - علیه السلام - درباره ی این معضل خطرناک اخلاقی - اجتماعی، می‌فرمایند: «من اطاع التوانی ضیع الحقوق: هرکس تن به سستی دهد، حقوق را پایمال کند»

(نهج البلاغه / حکمت ۲۳۹)

۲- کاهلی جوان، سبب پستی و تیرگی روان

از دقیق‌ترین نکته‌ها، درزیان و خطر سستی، که حکیم فردوسی بیان می‌فرماید، آن است که اگر جوان کاهلی پیشه گیرد، منش او پست و روانش تیره خواهد شد.

وقتی گیو - پدر بیژن - از گودرز، نیای وی، می‌خواهد که او را به جنگ هومان نفرستد، گودرز پاسخ می‌دهد که: «بیژن اگرچه جوان است ولی صاحب خرد است، و اگر جوان کاهل شود، تیره روان و پست منش می‌گردد»

... که چون کاهلی پیشه گیرد جوان بماند منش پست و تیره روان

(۵/۱۲۳/۶۶۸)

حضرت علی - علیه السلام - در نکوهش کاهلی، می‌فرمایند: «التوانی سجویة النوکی: سستی، طبیعت سفها و افراد نادان است.»

(انهار جاریه / ۶۳)

۳- نکوهش سستی و فرار جنگجو

چو آید به جنگ اندرون جنگجوی نباید که بر تابد از جنگ روی
(۵/۱۴۴/۱۰۴۰)

حضرت علی - علیه السلام - در نکوهش فرار از جنگ، فرموده‌اند:
«بی دربی خمله کنید و از فرار شرم دارید، زیرا فرار در جنگ، لکه ی ننگی برای
نسل‌های آینده، و مایه ی آتش روز قیامت است»
(نهج البلاغه / خطبه ۱۶۶ / فراز ۴)

۴- لزوم پرهیز شه‌ریار از سستی

از نصایح اورمزد، به فرزند و جانشین خود، - بهرام - این است که باید از سستی و
شتاب و خشم و تیزی بپرهیزد.

هر آنکس که باشد خداوند گاه میانجی خرد را کند بر دو راه
نه سستی نه تیزی به کار اندرون خرد باد جان تو را رهنمون
(۷/۲۰۴/۵۵-۶)

حضرت علی - علیه السلام - می‌فرمایند: «من قصر فی العمل ابتلی بالهم: آن کس که
در عمل کوتاهی کند، دچار اندوه گردد.»

(نهج البلاغه / حکمت ۱۲۷)

۵- زیان دوستی با انسان‌های سست و تنبل

از آموزنده‌ترین پندهای اخلاقی، یاری نخواستن از انسانهای کاهل و پرهیز از
دوستی با آنهاست.

گر از کاهلان یار خواهی به کار نباشی جهانجوی و مردم شمار
(۷/۲۱۶/۱۳)

حضرت علی - علیه السلام - در نامه ی خود به جناب مالک اشتر - فرماندار مصر -

می‌فرمایند: «مبادا هرگز درکاری که وقت آن فرا نرسیده، شتاب کنی. و یا درکاری که وقت آن رسیده، سستی ورزی. و یا در چیزی که (حقیقت آن) روشن نیست، ستیزه جویی نمایی، و یا در کارهای واضح و آشکار کوتاهی کنی! تلاش کن تا هرکاری را، در جای خود و در زمان مخصوص خود، انجام دهی.»
(نهج البلاغه / حکمت ۱۲۷)

۶- انسان کوشا، امیدوار است

انسان پرتلاش، برخلاف انسان تن پرور و کاهل، امیدوار است و در فراگیری دانش گوشی شنواتر دارد.

بپرسید از و نامور شهریار که از مردمان کیست امیدوار
چنین گفت کان کس که کوشاترست دو گوشش به دانش نیوشاتراست
(۵-۸۲۴۰۰۲۵۲۴)

۷- کار امروز را به فردا نباید سپرد

از امروز کاری به فردا ممان که داند که فردا چه گردد زمان
(۲/۶۸/۹۶)

و از نصایح کیخسرو به فرامرز است که: «خود را به خوبی آراسته کن، و هرگز کار امروز را به فردا و امگذار که حاصل آن، پشیمانی است»
به خوبی بیارای و فردا مگوی که کژی پشیمانی آرد به روی
(۴/۳۰/۳۵۵)

حضرت علی - علیه السلام - می‌فرمایند: «از سفاهت است، شتاب کردن قبل از امکان و تأخیر کردن، بعد از برخوردن فرصت»
(انهار جاریه / ۸۰)

نتیجه گیری

آنچه با لطف و کرم حضرت مستعان - جل جلاله، حاصل تلاش و تحقیق مشتاقانه‌ی این بنده‌ی حقیر، در این مدت تقریباً طولانی است، دریافت و درک این حقیقت روشن است که اگر حکیم فردوسی، سی سال رنج برد تا کاخ بلند نظم و گرمی نامه‌ی ماندگار خود را رقم زند، جا دارد و رواست که ما، نه سی سال، که عمری به پندهای نغز وی، که نیاز روحی و اخلاقی و توشه‌ی دنیایی و اخروی ماست - اندیشه کرده، اصول اعتقادی و اخلاقی این اقیانوس ژرف را دریابیم، آنگاه به فرموده‌ی او، از سر انصاف، دست از هر داوری برخواهیم داشت زبان ما جز به دعا و آفرین آن حکیم دانا و باخدا، گویا نخواهد شد.

در این رساله، با فضل خداوند، تا حد مقدور و میسر، با بخشی از دیدگاههای اعتقادی حکیم فردوسی - که اصول دینی شیعه‌ی امامی است آشنا شدیم، همچون توحید - نبوت و امامت، عدل و معاد. که هر جا توفیق و مجالی بود، گفتار نغز آن حکیم را با استناد به آیات الهی و کلام حضرت مولی الموالی - علیه السلام، آراستیم. از بعدی دیگر، به باورهای اخلاقی - اجتماعی، آن حکیم فرزانه، پرداختیم. که شامل فصول چند گانه‌ای در ضرورت خردمندی و ارزش خرد، راستگویی و صداقت، پرهیز از تندى و خشم، نکوهش آزمندی و ستایش عدالت و... می‌شود. تصور این بنده‌ی ناچیز، آن است که این مجموعه، در کنار دیگر آثاری که عزیزان بزرگوار - با تحقیق در شاهنامه‌ی فردوسی، دارند، دریچه‌ای پر جاذبه، روبروی جان مشتاق ما برای ادامه‌ی این ارتباط و

ارتباط و انس با شاهنامه‌ی حکیم، گشوده است، که هرگز بسته و فراموش نخواهد شد.
امیدوار است که آنچه انجام گرفت، مورد رضای حضرت حق جل جلاله باشد و
دستگیر ما، در دنیا و آخرت.

والحمد لله علی کل نعمته

کتابنامه

- ۱- آشنای عرشیان، گلی زواره، غلامرضا، انتشارات قیام، قم.
- ۲- آفرین، فردوسی، دکتر محبوب، محمد جعفر، انتشارات مروارید - تهران - ۱۳۷۸.
- ۳- آیاتی از قرآن مجید و سخنان معصومین (ع) به کوشش کیانی، فضل الله، کتابفروشی فروغی.
- ۴- اخلاق حسنه، ملا حسین فیض کاشانی، مترجم ساعدی، محمد باقر، انتشارات پیام آزادی.
- ۵- اخلاق کارگزاران در حکومت اسلامی، آیه الله جوادی آملی، عبدالله، مرکز نشر فرهنگی رجاء تهران، چاپ ششم، ۱۳۷۶.
- ۶- اصول کافی، ج ۳، ثقة الاسلام کلینی، شیخ ابوجعفر محمد بن یعقوب، دفتر نشر فرهنگ اهل بیت علیهم السلام، تهران.
- ۷- اندرزنامه بزرگمهر، ترجمه آبادانی، فرهاد، انتشارات دانشگاه اصفهان، ۱۳۵۰.
- ۸- انهار جاریه، آقا میرزا احمد، تبریزی، ناشر کتابفروشی احمدی شیراز، زمستان ۱۳۷۳.
- ۹- جاذبه و دافعه علی (ع)، استاد مطهری، مرتضی، انتشارات صدرا، تهران، ۱۳۷۸، چاپ بیست و نهم.
- ۱۰- جاذبه‌های فکری فردوسی - دکتر رنجبر، احمد، انتشارات امیر کبیر تهران، ۱۳۶۰.
- ۱۱- جهان بینی و حکمت فردوسی، به کوشش حکیمی، محمد و حسن تبار، کریم، ناشر دفتر فرهنگ اسلامی.
- ۱۲- حماسه سرایی در ایران، صفا، ذبیح الله، انتشارات فردوسی، ۱۳۷۴.
- ۱۳- حماسه فردوسی، مهاجرانی، عطاءالله، انتشارات اطلاعات، تهران ۱۳۷۲.
- ۱۴- خلاصه‌ی شاهنامه، فروغی، محمد علی، انتشارات مجید، تهران، چاپ چهارم، ۱۳۶۹.
- ۱۵- روش تحقیق و شناخت مراجع ادبی، دکتر غلامرضایی، محمد، چاپ دیبا، تهران، چاپ اول ۱۳۷۴.



- تاسیس ۱۳۷۶ - زندگی و مرگ یهلوانان، اسلامی ندوشن، محمد علی، انتشارات اساطیر، چاپ ششم، کتابخانه تخصصی الیگین
- ۱۷- سخرانی آقای دکتر الهی قمشه‌ای، حسین، از شبکه چهار سیما ۷۷/۱۰/۱۰.
- ۱۸- سیری در نهج البلاغه، استاد مطهری، مرتضی، چاپخانه سپهر، تهران، چاپ دوم.
- ۱۹- الشاهنامه، الفتح بن علی البنداری، تصحیح عزام عبدالوهاب، چاپ افست تهران.
- ۲۰- شرح و ترجمه ی رساله ی سبعین فی مناقب امیر المؤمنین (ع)، دکتر نیری، محمد یوسف، انتشارات نوید شیراز.
- ۲۱- شرح و ترجمه ی نهج البلاغه، آیه الله جعفری، محمد تقی - ره - .
- ۲۲- علی از زبان علی (ع)، دکتر شهیدی، سید جعفر، دفتر نشر و فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۷۹.
- ۲۳- قرآن کریم، ترجمه ی مرحوم الهی قمشه‌ای، محی الدین مهدی، انتشارات هجرت.
- ۲۴- قرآن کریم با کشف الایات و کشف المطالب، معزی، محمد کاظم، اهداء اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا.
- ۲۵- قضاوتها و حکومت عدالت خواهی حضرت علی (ع)، رسول زاده خویی، سید اسماعیل، انتشارات یاسین، چاپ هشتم، ۱۳۷۶.
- ۲۶- مصباح الشریعه، گیلانی، عبدالرزاق، نشر صدوق، چاپ سوم، ۱۳۶۶.
- ۲۷- معجم شاهنامه، فرهنگ لغات شاهنامه، الطوسی، محمد بن الرضابن محمد، مصحح کتاب، خدیو جم، حسین.
- ۲۸- المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم، عبدالباقی، محمود فؤاد، قاهره، مطبعه، دارالکتب المصریه، ۱۳۶۴ ق.
- ۲۹- نگاهی به علی (ع)، جعفری، محمد تقی، محمد تقی، انتشارات جهان آرا، قم.
- ۳۰- نهج البلاغه، دشتی، محمد انتشارات صفحه نگار، قم، زمستان ۷۹.
- ۳۱- نهج البلاغه، دکتر شهیدی، سید جعفر، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۷.
- ۳۲- نهج البلاغه، فیض الاسلام، حاج سید علی نقی، تهران، فروردین، ۱۳۵۱.
- ۳۳- نه جلد شاهنامه، دکتر حمیدیان، سعید، چاپ، آفتاب، نشر قطره، تهران چاپ چهارم، ۱۳۷۶.
- ۳۴- واژه‌نامک، فرهنگ لغات شاهنامه، نوشین، عبدالحسین، چاپ بنیاد، فرهنگ ایران.
- ۳۵- یکصد و ده درس زندگی (از سیره عملی علی علیه السلام)، کفاش، حمید رضا، انتشارات عابد، تهران، آذر ۷۹.

Abstract

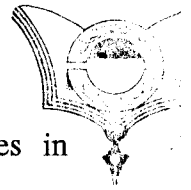
God has gifted me to become familiar with the great thoughts and ideas of ferdowsi after becoming familiar with his words and feeling that there is a relation between his words and the devine behavior of the holy prophet and IMAM ALI (peace be upon him) i made an attempt and "nahjolbalaghe and koran in decided to select namvarnameye bastan" as the title of my research and i tried to find some coordination between, moral words of ferdowsi and koran, nahjolbalaghe osoole kafi, and other religious sources, and so i should thank God.

This research includes the followings:

1- After the summary, there is a short account of the method in the introduction and the contents are mentioned.

2 - there are 2 main parts each of which includes different parts with various subjects.

3 - The title of the first chapter is "the bases of islamic ideas in Namvarnameye Bastan" which is devided into four parts of "monotheism and theology, prophethood and imamate, and devine fairness and resurrection each of these parts is subcategorized into



some expression concepts and ideas.

4- the title of the second chapter is "social - moral bases in namvarnameye bastani" which is subcategorized into nine parts: ۱۳۷۶ تاسیس

Part one: "the necessity and value of thoughtfulness" which in خانه تخصصی ادبیات include 32 subtitles.

Part two: "the value of honesty and with seven subjects.

Part three: "the necessity of leniency and avoidance of anger" with six subgroups.

Part four: "the rejection of greed and appreciation of generosity" with ten subgroups.

Part five: "the avoidance of selfishness and egoism" with eleven subgroups.

Part six: "the advice for God worshipping and honesty" with 14 subcategories.

Part seven: "the advice for fairness and avoidance of cruelty" with 14 subcategorizations.

Part eight: "the way ferdowsi considers the universe and death" with 19 subcategorizations.

Part nine: "the avoidance of laziness and fear from fight" with seven subcategories.

5- "at the end, there are conclusion, references, and the english summary.